

حضرت خدیجہ علیہا السلام

اسطوره ایثار و مقاومت

محمد محمدی اشتہاردی

مؤسسہ انتشارات نبوی

فهرست

مشخصات زندگی حضرت خدیجه <small>علیها السلام</small>	۱۰
پیشگفتار	۱۱
گزینش الگوهای راستین	۱۱
معرفی کتاب حاضر	۱۴

فصل اول

حضرت خدیجه علیها السلام از آغاز ولادت تا آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

طلوع ستاره‌ای درخشان در جاهلیت	۱۹
خدیجه <small>علیها السلام</small> از اصیل‌ترین خاندان جزیره العرب	۲۱
جد، پدر، پسر عمو، پسر و دختر خدیجه <small>علیها السلام</small>	۲۳
۱- اسد جدّ خدیجه <small>علیها السلام</small>	۲۳
۲- شجاعت خویند پدر خدیجه <small>علیها السلام</small>	۲۴
۳- ورقه بن نوفل دانشمند متفکر آن عصر	۲۵
۴- هند پسر شجاع خدیجه <small>علیها السلام</small> از شوهرش زُراره	۲۶
پنج لقب خدیجه <small>علیها السلام</small> قبل از اسلام و بعد از آن	۲۸
شخصیت عاطفی خدیجه <small>علیها السلام</small>	۳۰
ایمان قلبی خدیجه <small>علیها السلام</small> به ظهور اسلام، قبل از ازدواج	۳۱
خدیجه <small>علیها السلام</small> ادیبی آگاه و هوشمند	۳۲
ثروت بیکران خدیجه <small>علیها السلام</small>	۳۴
آغاز انتقال محبت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> به قلب خدیجه <small>علیها السلام</small>	۳۶

فصل دوم

خدیجه علیها السلام نخستین بانوی مسلمان، و فداکاری‌های او

مسلمان شدن زید بن حارثه در کنار علی <small>علیه السلام</small> و خدیجه <small>علیها السلام</small>	۱۲۷
چگونگی اسلام خدیجه <small>علیها السلام</small> و ملاقات او با ورقه بن نوفل	۱۲۹

- ۳۸..... پیشگویی و مزده و رقه بن نوفل و دانشمند یهودی
- ۴۰..... خواب‌های پیام‌آور خدیجه علیها السلام
- ۴۱..... ماجرای حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله با کاروان خدیجه علیها السلام به سوی شام
- ۴۸..... فرازهای خواندنی از سفر تجارتنی پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به شام و بازگشت او
- ۶۰..... ورود کاروان به مکه
- ۶۲..... مشورت خدیجه علیها السلام با عمویش رقه، و گفتار رقه
- ۶۵..... دیدار خدیجه علیها السلام با محمد صلی الله علیه و آله در عالم خواب
- ۶۸..... بنی هاشم در خانه خدیجه علیها السلام
- ۷۰..... گفتگوی ابوطالب با حضرت محمد صلی الله علیه و آله
- ۷۱..... گفتگوی محرمانه خدیجه علیها السلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله
- ۷۶..... رفت و آمد صفیه و نفیسه برای برقرار سازی ازدواج
- ۸۰..... زبان حال حضرت خدیجه علیها السلام
- ۸۲..... وساطت عمّار و هاله برای تحقق ازدواج
- ۸۳..... ماجرای خوئلد پدر خدیجه علیها السلام
- ۸۶..... مراسم و خطبه ازدواج خدیجه علیها السلام
- ۹۱..... جشن عظیم عروسی، و ولیمه آن
- ۹۳..... سرودخوانی صفیه و بانوان در شب عروسی
- ۹۶..... معرفی صفیه عمّه پیامبر صلی الله علیه و آله در چند سطر
- ۹۸..... روز مبارک و سپاسگزاری خدا
- ۱۰۰..... پاسخ خردمندان خدیجه علیها السلام به زنان معترض
- ۱۰۱..... سرزنش زنان از خدیجه علیها السلام و لطف و دلجویی خدا از او
- ۱۰۳..... شکستن قالب‌ها با انتخاب ارزشها
- ۱۰۵..... ترک خوش‌گذرانی و عیاشی در عنفوان جوانی
- ۱۱۰..... شرح کوتاهی درباره ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۷..... علی علیه السلام در کودکی، نور چشم خدیجه علیها السلام
- ۱۱۸..... هماهنگی خدیجه علیها السلام با زندگی عارفانه حضرت محمد صلی الله علیه و آله
- ۱۲۳..... امتیاز خدیجه علیها السلام از زبان حضرت آدم علیه السلام

- ۱۹۳..... نگاهی به مقام آسیه، مریم و زهرا (علیهن السلام)
- ۱۹۳..... حضرت آسیه علیها السلام کیست؟
- ۱۹۵..... حضرت مریم علیها السلام کیست؟
- ۱۹۷..... حضرت زهرا علیها السلام کیست؟

۱۳۹	ملاقات و گفتگوی خدیجه <small>علیها السلام</small> با غداس
۱۴۳	مسلمان شدن ورقه بن نوفل
۱۴۷	اسلام و نماز خدیجه <small>علیها السلام</small> در سالهای سخت آغاز بعثت
۱۵۰	توضیح پیرامون نماز در آغاز بعثت
۱۵۱	شادی ابوطالب از نماز جعفر در کنار علی <small>علیه السلام</small> و خدیجه <small>علیها السلام</small>
۱۵۴	تصدیق خدیجه <small>علیها السلام</small> از دستوره‌های اسلام، و بیعت او با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و علی <small>علیه السلام</small>
۱۵۵	حفظ اسلام در طول سه سال به طور پنهانی
۱۶۰	ایشار و مقاومت بر صلابت خدیجه <small>علیها السلام</small> در پاسداری از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۶۱	خدیجه <small>علیها السلام</small> یکی از مرتبان علی <small>علیه السلام</small>
۱۶۵	مثلث مبارک وجود پیامبر، خدیجه و علی، سه رکن اسلام
۱۶۹	یک نمونه دیگر از حمایت شجاعانه خدیجه <small>علیها السلام</small>
۱۷۱	غذای پر برکتی که خدیجه <small>علیها السلام</small> آن را فراهم کرد
۱۷۲	نقش ثروت خدیجه <small>علیها السلام</small> در پیشبرد اسلام
۱۷۷	مصرف‌های اموال خدیجه <small>علیها السلام</small>
۱۸۱	حضرت خدیجه <small>علیها السلام</small> سه سال در محاصره شدید اقتصادی
	آزادی معجز‌آسای بنی‌هاشم از محاصره

فصل سوم

	فضایل، فرزندان، وصیت، رحلت جانسوز و مقامات حضرت خدیجه <small>علیها السلام</small>
۱۸۶	مقام بسیار ارجمند خدیجه <small>علیها السلام</small>
۱۹۳	خدیجه <small>علیها السلام</small> همسر رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> در دنیا و آخرت

۱۰۱
۲۰۵	یاد همیشگی پیامبر ﷺ از خدیجه ﷺ
۲۰۷	گریه پیامبر ﷺ در جلسه عروسی حضرت زهرا ﷺ
۲۱۰	تمجید پیاپی پیامبر ﷺ از خدیجه ﷺ در طول یک ماه
۲۱۱	چشم اشکبار پیامبر ﷺ با دیدن گردنبند خدیجه ﷺ
۲۱۴	فدک به جای مهریه خدیجه ﷺ
۲۱۶	خدیجه ﷺ در آئینه معراج پیامبر ﷺ
۲۱۷	۱- سلام خدا بر خدیجه ﷺ
۲۱۷	۲- پیوند مقدس پیامبر ﷺ با خدیجه ﷺ پس از معراج
۲۱۸	۳- سرچشمه شگفت‌انگیز ولادت حضرت زهرا ﷺ از خدیجه ﷺ
۲۲۳	پاسخ به یک سؤال
۲۲۴	کناره‌گیری چهل روز پیامبر ﷺ از خدیجه ﷺ
۲۲۷	خاطره شب ملاقات با پیامبر ﷺ، از زبان خدیجه ﷺ
۲۲۹	ولادت حضرت زهرا ﷺ و احترام بانوان بزرگ از خدیجه ﷺ
۲۳۲	تسلای خاطر فاطمه ﷺ در رحم مادر، به مادرش در ماجرای شق القمر
۲۳۴	نذر خدیجه ﷺ و اعلام دستور خدا
۲۳۷	بحثی پیرامون فرزندان خدیجه ﷺ
۲۳۹	نظریه علامه سید محسن امین و ابن هشام
۲۴۳	احترام پیامبر ﷺ به انتخاب خدیجه ﷺ
۲۴۴	بررسی و تجزیه و تحلیل
۲۴۸	یک بازنگری دیگر درباره فرزندان پیامبر ﷺ و خدیجه ﷺ

- ۲۵۰..... پاسخ به دو سؤال
- ۲۵۱..... تسلی خاطر پیامبر ﷺ به خدیجه علیها السلام در مورد.....
- ۲۵۱..... وفات پسرانش.....
- ۲۵۷..... خدیجه علیها السلام در بستر رحلت.....
- ۲۵۷..... ۸سال، ماه و روز رحلت خدیجه علیها السلام.....
- ۲۵۹..... دلداری دادن پیامبر ﷺ به خدیجه علیها السلام.....
- ۲۶۰..... وصیت خدیجه علیها السلام در مورد شب عروسی حضرت زهرا علیها السلام.....
- ۲۶۱..... خوف خدیجه علیها السلام از مرگ.....
- ۲۶۲..... رحلت جانسوز خدیجه علیها السلام.....
- ۲۶۳..... دلداری خداوند به حضرت زهرا علیها السلام در سوگ مادر.....
- ۲۶۴..... آوردن کفن از سوی خدا برای خدیجه علیها السلام.....
- ۲۶۵..... اندوه جانکاه پیامبر ﷺ در فراق خدیجه علیها السلام.....
- ۲۶۷..... مرقد مطهر حضرت خدیجه علیها السلام.....
- ۲۶۹..... پریشانی پیامبر ﷺ از فراق ابوطالب علیها السلام و خدیجه علیها السلام.....
- ۲۷۰..... سوگ خوانی حضرت علی علیها السلام در رحلت ابوطالب و خدیجه علیها السلام.....
- ۲۷۰..... گریه و راز و نیاز امام حسین علیها السلام در کنار قبر خدیجه علیها السلام.....
- ۲۷۳..... رجعت حضرت خدیجه علیها السلام هنگام ظهور حضرت قائم (عج).....
- ۲۷۴..... شکوه خدیجه علیها السلام در عالم برزخ.....
- ۲۷۴..... ۱- قصر خدیجه علیها السلام.....
- ۲۷۵..... ۲- خیمه شکوهمند خدیجه علیها السلام.....
- ۲۷۶..... ۳- انتظار خدیجه علیها السلام برای استقبال از روح علی علیها السلام.....
- ۲۷۷..... ۴- آمدن خدیجه علیها السلام به بالین سکینه علیها السلام در عالم خواب.....
- ۲۷۸..... ۵- ورود شکوهمند خدیجه علیها السلام با همراهان به کربلا.....
- ۲۸۰..... مقام ارجمند حضرت خدیجه علیها السلام در قیامت.....
- ۲۸۱..... ۱- حضرت خدیجه علیها السلام بر فراز اعراف.....
- ۲۸۳..... ۲- حضرت خدیجه علیها السلام در پیشابیش فاطمه علیها السلام در درگاه بهشت.....
- ۲۸۴..... ۳- خدیجه علیها السلام با هفتاد هزار فرشته پرچمدار.....
- ۲۸۶..... سلام خدا و همه موجودات به تو ای خدیجه!

مشخصات زندگی حضرت خدیجه رضی الله عنها

نام: خدیجه رضی الله عنها.

لقبها: مبارکه، طاهره، کُبْرَى، عَزَا (یعنی شامخ و ارجمند).

کنیه: اُمّ هند، اُمّ المؤمنین، اُمّ الزّهراء رضی الله عنها.

پدر و مادر: خُوَیَلد بن اسد، فاطمه بنت زاتده.

وقت و محل تولد: ۵۵ سال قبل از بعثت، در مکه معظمه.

وقت ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله: دهم ربیع الاول، پانزده سال قبل از بعثت، سال

بیست و پنج عام الفیل.

وقت و محل رحلت: دهم ماه رمضان سال دهم بعثت در مکه معظمه، که در

حقیقت آن حضرت بر اثر فشارها و شکنجه‌های سه سال محاصره شدید در «شعب

ایطالب» به شهادت رسید.

مدت عمر: حدود ۶۵ سال.

مرقد شریف: قبرستان مُعَلّی (که نام دیگرش قبرستان ابوطالب است)، واقع در

دامنه کوه حجون، قسمت بالای مکه معظمه.

دوران عمر: در سه بخش:

۱ - دوران قبل از ازدواج (۴۰ سال)

۲ - دوران ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آغاز بعثت (۱۵ سال)

۳ - آغاز بعثت (طلوع اسلام) تا هنگام رحلت (۱۰ سال)

مدت زندگی با پیامبر صلی الله علیه و آله: حدود ۲۵ سال.

فرزندان: به ترتیب: قاسم، عبدالله (ملقب به طاهر و طیّب) رضی الله عنهما، رقیه، زینب، اُمّ

کلثوم و فاطمه زهرا (علیهن السلام)،

مطالب فوق بنابر قول معروف، تنظیم شده است.

گزینش الگوهای راستین

در طول تاریخ، به خصوص در عصر علم و صنعت و ارتباطات، تجربه ثابت کرده که استعمارگران در هر جا پا نهاده‌اند از عضو حساس جامعه، یعنی زن سوء استفاده بسیار کرده‌اند، و با الگوسازی و الگوتراشی زنان هرزه جهان به عنوان هنرپیشگان ممتاز و دختران شایسته، جاده‌ها و میدانها را برای جاسازی فرهنگ استعماری خود صاف نموده‌اند، و از این راه بر پیکره انسانیت ضربه‌های مهلک زده‌اند، و فرهنگ مبتذل خود را جایگزین فرهنگ اصیل ملت‌ها نموده‌اند.

در این فرهنگ، زنانی را به عنوان الگو معرفی کرده‌اند که همه هنرشان خودعریان‌نمایی و تحریک‌غرایز نفسانی و هوسهای انحرافی است. و در این کژراهه، هم کرامت و شخصیت زن را که نیمی از اعضاء حساس و عمیق جامعه است، پایمال کرده‌اند، و هم موجب زدودن فضایل اخلاقی و ارزشهای والای معنوی از جامعه شده‌اند، و سپس با پُتک استعمار و استثمار، محکمترین ضربه را به جامعه وارد ساخته‌اند. اسلام که یک آیین سازنده و هشداردهنده است به این مطلب توجه عمیق کرده، و با معرفی الگوهای راستین و دروغین از زنان، پیروان

خود را از هر گونه همسویی با الگوهای کاذب و بی محتوا بر حذر داشته است. خداوند در قرآن چنین می فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَا هُمَا؛

خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح علیها السلام و همسر لوط علیها السلام مَثَل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند.»

سپس می فرماید:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ ... وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَتْ فَرْجَهَا؛

و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون، (آسیه) ... و همچنین به مریم دختر عمران مثل زده است که دامان خود را پاک نگه داشت»^۱

از این آیات فهمیده می شود:

زنانی باید الگو باشند که دارای اراده محکم، و استقلال پرتوان، و ایمان قوی باشند، زنانی مثل حضرت آسیه علیها السلام همسر فرعون را که تمام قالب‌ها و تار پودهای اطراف خود را از بین می‌برند، و از تقلید کورکورانه بیزارند، قالب شکن هستند نه قالب پذیر، و با اراده استوار، حق را می‌پذیرند و از آن دفاع می‌کنند.

و مثل حضرت مریم علیها السلام که وجود پاکش، کانون ارزشها، کرامت‌ها،

۱. تحریم - ۹- ۱۱ - در فصل سوم این کتاب روایات متعددی ذکر شده که در آنها حضرت خدیجه علیها السلام در ردیف حضرت آسیه علیها السلام و حضرت مریم علیها السلام یاد شده است. با تائید او سیر همچون آسیه و مریم علیها السلام الگو است.

و پرورنده انسان ممتازی همچون حضرت عیسی علیه السلام بود. این گونه بانوان، الگوهای راستین هستند که باید زندگیشان سرمشق قرار گیرد.

نه زنانی همچون همسر حضرت نوح علیه السلام و همسر حضرت لوط علیه السلام، با اینکه دارای شوهران ممتاز و صالح بودند، خیانت کردند، و بر اثر تقلید کورکورانه از شرایط آلوده محیط خود، راه کفر و نفاق را پیمودند، و به جای آنکه قالب شکن باشند، قالب پذیر گشتند. آیات فوق در حقیقت به زنان مسلمان، هشدار می دهد که هرگاه آنان دارای اراده قوی نباشند و به جای قالب شکنی قالب پذیر باشند، آن چنان در سرازیری سقوط قرار می گیرند که اگر حتی همسران ممتاز و صالحی مانند نوح علیه السلام و لوط علیه السلام داشته باشند، گمراه خواهند شد. آری در محیطی که زن به عنوان موجودی بین انسان و حیوان، تعریف می شد، و از هر جهت در نهایت سقوط و ذلت قرار داشت، اسلام اعلام کرد که زنان مانند مردان باید ناظران جامعه باشند، و با نظارت دقیق خود، جامعه را از هر گونه فساد حفظ کنند، پر واضح است که مقام نظارت بیانگر آن است که آنها باید الگوی شایسته باشند، و به عنوان مدیر ناظر، فرهنگ جامعه را حفظ کنند، از این رو قرآن می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛

مردان و زنان با ایمان، نسبت به (حفظ) یکدیگر حق نظارت و

سرپرستی دارند، به همین دلیل همدیگر را به نیکویی‌ها سفارش، و از مفاسد جلوگیری می‌نمایند.^۱

معرفی کتاب حاضر

در این کتاب از بانویی سخن به میان آمده که نخستین زن مسلمان، و نخستین همسر پیامبر اسلام ﷺ و از هر جهت مظهر کمالات انسانی و ایثار و مقاومت بود، همسری خردمند، مدبّر و مهربان، مادری آزموده و فضیلت پرور، مجاهدی مقاوم و صبور، ایثارگری مخلص و بی‌نظیر، راست قامتی با عزّت و نستوه یعنی مادر زهرای اطهر علیها السلام حضرت خدیجه کبری علیها السلام که به راستی زندگی سراسر درخشان او، عالیترین الگو برای زنان با شخصیت است.

بانویی که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زینب علیها السلام شیر زن کربلا را می‌خواهد تعریف کند می‌فرماید: «احترام این دختر را پاس دارید، که همانند حضرت خدیجه علیها السلام است.»^۲

گرچه سخن گفتن پیرامون بانویی چون خدیجه علیها السلام کار ساده‌ای نیست، و نمی‌توان با این قلم‌های سرشکسته و درمانده، پیرامون چنان بانوی با عظمتی، قلم زنی نمود، ولی به عنوان اینکه:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
امیدوارم در این کتاب دست کم، نموداری کم رنگ از چهره تابناک

۱ توبه - ۷۱.

۲. الطراز المذهب، ج ۱، ص ۴۴، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۸.

آن بانوی عظیمی را ترسیم کرده باشم. بنای کتاب بر اختصار است، در عین حال سعی شده که جامع و مفید باشد، و سرفصل‌های زندگی آن بزرگ زن جهان بشریت را نشان دهد.

برای اینکه با بصیرت به مطالعه این کتاب پردازید، یادآوری این نکته در پیشگفتار لازم است که: حضرت خدیجه علیها السلام با مقایسه آغاز با پایان زندگی، به راستی بانویی تکرار ناپذیر و نابغه بود، و در همه تاریخ بانویی جز دخترش حضرت زهرا علیها السلام سراغ نداریم که در کورانهای شدید حوادث، با ایثار و مقاومت و استقامتی عجیب، همچون خدیجه علیها السلام به میدان زندگی وارد شود، و همه هستی خود را در طبق اخلاص نهاده، و فدای حق کند، و سخاوتمندانه با شهامتی وصف ناپذیر، به دفاع از حق پردازد.

مقام خدیجه علیها السلام به قدری ارجمند است که خداوند در کتاب آسمانی تورات که آن را بر موسی علیه السلام نازل کرده، حضرت خدیجه علیها السلام را به نهر آب تشبیه نموده که آب آن، آب حیات است، و در دو طرف کناره آن آب، درخت حیات وجود دارد، و آن درخت دارای دوازده نوع میوه است، و برگ‌های آن درخت، موجب شفای امت‌ها است.^۱

این تعبیرات بیانگر مرکزیت مهم وجود پربرکت حضرت خدیجه علیها السلام برای آثار درخشان بسیار ارزشمند است.

بانوی دانشمند عرب «سنیه قزاعه» تعبیر زیبایی کرده، آنجا که

۱. عهد عتیق، مکاشفه یوحنا، باب ۲۳، طبق نقل زندگانی حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام، از: عمادزاده، ص ۲۶.

می نویسد: «تاریخ در مقابل عظمت اُمّ المؤمنین خدیجه علیها السلام سرفروید می آورد، و در برابرش متواضعانه و دست بسته می ایستد، نمی داند نام این بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید.»^۱

به راستی که چنین است او را در هر شناسنامه‌ای از شخصیت‌های بزرگ بنویسیم، نام زیبا و پر معنایش، زیب و زیور آن شناسنامه خواهد بود. و آن شناسنامه نمی تواند معرّف او باشد.

نگارنده قبل از نگاشتن این کتاب، تصویری که از مقام حضرت خدیجه علیها السلام در ذهن داشتم مثلاً اگر دارای صد درجه بود، پس از بررسی‌ها و نوشتن این کتاب با اینکه فهرستی از زندگی حضرت خدیجه علیها السلام است، آن صد درجه به هزار درجه رسید، و قبلاً در آن دعای معروف که می گفتم:

«الْهِي بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَأَبِيهَا وَبَغْلِهَا وَبَنِيهَا؛

خدایا به حق فاطمه و پدر و شوهر و پسرانش.» اکنون این جمله را

می افزایم

«وَبِحَقِّ أُمَّهَا؛ و به حق مادرش.»

به راستی که خدیجه علیها السلام کانونی پر خروش و پرموج از محبت، صفا، وفا، شجاعت، ایثار، اخلاص، ایمان، مقاومت و شرافت عالی ملکوتی و انسانی، و در یک کلمه، اسطوره تکرار ناپذیر تاریخ بود.

به گفته «سلیمان کتّانی» نویسنده معروف عرب: «خدیجه علیها السلام ثروتش را به محمد صلی الله علیه و آله بخشید، ولی این احساس را نداشت که

۱. نساء، محمد صلی الله علیه و آله، ص ۳۸

می‌بخشد. بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنج‌های سراسر جهان برتری دارد، کسب می‌نماید، او احساس می‌کرد محبت و دوستی را به حضرت محمد ﷺ اهدا می‌کند، ولی در عوض همه ابعاد سعادت را از او کسب می‌کند.^۱

به امید آنکه همه قشرهای جامعه به ویژه بانوان در همه مراحل زندگی، شیوه زندگی پرفراز و نشیب و پر محتوای حضرت خدیجه ﷺ این خورشید بی‌غروب را الگوی خود ساخته، تا لذت انسانیت را آن گونه که هست بچشند، و آن را با هیچ چیز دیگر مصالحه ننمایند.

ناگفته نماند که منظور از «اسطوره بودن حضرت خدیجه ﷺ» (در مورد نام این کتاب) اسطوره به معنی رایج در فرهنگ‌های غرب و دگراندیشان نیست که ترسیمی از خیال پردازی و امور ذهنی باشد، بلکه منظور حماسه عظیمی است که در ورای ذهن و خیال، در جهان عینی، تحقق یافته است، و دیگران را از چنین موقعیتی عاجز و درمانده نموده است.

برای دریافت شایسته و موزون و آسان از مطالب این کتاب، آن را به سه فصل زیر تنظیم کردیم:

فصل اول: حضرت خدیجه ﷺ از آغاز ولادت تا آغاز بعثت (پنجاه و پنج سال)

۱ خدیجه ﷺ، از: علی محمد دخیل، ص ۳۲.

فصل دوم: خدیجه علیها السلام نخستین بانوی مسلمان، و فداکاری‌های او
در راه اسلام (ده سال)

فصل سوم: فضایل خدیجه علیها السلام، فرزندان او، وصیت و رحلت
جانسوز و مقامات او.

حوزه علمیه قم: محمد محمدی اشتهاردی

تابستان ۱۳۷۷ شمسی



حضرت خدیجه علیها السلام از آغاز ولادت تا آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

طلوع ستاره‌ای درخشان در جاهلیت

در جزیره العرب، در سرزمین مکه، کنار کوه‌های زمخت، خاندانی اصیل به نام قریش می‌زیستند، بر اثر دوری از مکتب پیامبران، و حاکمیت جهل و جاهلیت و برنامه‌های آلوده و ناپاک آن عصر، اثری از ارزشها و اصول اخلاقی نبود، هر چه دیده می‌شد، خبر از تبعیض‌ها، ستم‌ها، ناپاکیها، اختلافها، جنگها، خونریزی‌ها، کینه‌ها، خودخواهی‌ها و بی‌بندوباری و لجام‌گسیختگی‌ها می‌داد، در چنین محیط تاریک ستاره‌ای از یک زن و شوهر (به نام حَویِلِد و فاطمه) بدرخشید، این ستاره همان حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود که پانزده سال قبل از ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (۵۵ سال قبل از بعثت) چشم به جهان گشود، روز ولادت او روشن نیست، ولی در مورد وفاتش بنا بر نقل معروف او در سال دهم بعثت در روز دهم ماه رمضان سه روز بعد از وفات ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در ۶۵ سالگی رحلت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله جنازه او را در قبرستان

حجون. در سرزمین مکه به خاک سپرد، او را به خاطر نام یکی از فرزندانش به نام هند، «أم هند» می خواندند.^۱

این بانوی با عظمت در چهل سالگی با پیامبر ﷺ که در آن هنگام ۲۵ سال داشت ازدواج نمود، و نخستین زنی بود که در همان نخستین روز طلوع اسلام، اسلام را پذیرفت، و بیست و پنج سال یعنی تا آخر عمر، همسر پیامبر ﷺ بود، و در طول بیست و پنج سال زندگی مشترک، همواره یار نیرومند و ایثارگر، و مونس مهربان برای پیامبر ﷺ بود، کوچکترین کراهتی از ناحیه او به پیامبر ﷺ نرسید.

در مورد سیما و شمایل حضرت خدیجه رضی الله عنها گفته اند: او قامتی بلند، چهارشانه، زیبا و شکوهمند داشت.

حضرت ابوطالب در عصر جاهلیت او را چنین توصیف نموده است:

«إِنَّ خَدِيجَةَ امْرَأَةٌ كَامِلَةٌ، مَيْمُونَةٌ فَاضِلَةٌ تَخْشَى الْعَارَ وَتَحْذِرُ الشَّنَارَ؛ همانا خدیجه رضی الله عنها بانویی کامل، بر میمنت و برکت و زینده است، که ساختش از هرگونه عار و ننگ و بدنامی دور می باشد، و بانویی با شخصیت و آبرومند است.»^۲

جالب توجه اینکه: امام حسن مجتبی رضی الله عنه که در زیبایی در میان

بنی هاشم ضرب المثل بود، در سخنی می فرماید:

«... وَ كُنْتُ أَنَا أَشْبَهُ النَّاسِ بِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى؛

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۱۲، ۱۳.

۲. همان، ص ۷۵ و ۵۶.

در آن هنگام که خداوند صورتگری می‌کرد. من شبیه‌ترین افراد به خدیجه کبری علیها السلام بودم.^۱
اینک با توجه به این سرفصل‌ها، زندگی درخشان او را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

خدیجه علیها السلام از اصیل‌ترین خاندان جزیره العرب

سلسله نسب حضرت خدیجه علیها السلام از ناحیه پدر چنین بود:
«خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قُصی بن کلاب»
قصی بن کلاب جد چهارم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، به این ترتیب:
«محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی بن کلاب»^۲

بنابراین حضرت خدیجه علیها السلام با چند واسطه دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و ریشه خاندانش از خاندان قریش در جد چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله با هم متحد می‌شدند. از این رو گاهی همدیگر را پسر عمو و دختر عمو می‌خواندند.

سلسله نسب حضرت خدیجه علیها السلام از ناحیه مادر چنین بود:
«خدیجه دختر فاطمه بنت زائدة بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب»
لوی بن غالب جد هشتم پیامبر صلی الله علیه و آله است به این ترتیب: «محمد بن

۱. همان، ح ۲۴، ص ۳۱۶

۲. تنقیح المقال مامقانی، ح ۳، باب الحاء من فصل النساء، ص ۷۷.

عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مُرّة بن كعب بن لؤی بن غالب.^۱

بنابراین حضرت خدیجه علیها السلام از جانب مادر، در جدّ هشتم پیامبر صلی الله علیه و آله به همدیگر متصل و متحد می شوند، و در نتیجه سلسله نسب خدیجه علیها السلام به حضرت اسماعیل و ابراهیم خلیل علیهم السلام • جدّ بیست و هشتم و بیست و نهمش • می رسد.

حضرت خدیجه علیها السلام خواهر تنی عوام بن حویلد پدر زُبیر است، بنابراین زُبیر برادر زاده خدیجه علیها السلام بود. از سوی دیگر نظر به اینکه صفیه عمّه پیامبر صلی الله علیه و آله مادر زبیر بود، زبیر پسر عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می آمد^۲

از سوی سۆم هاله مادر فاطمه (مادر خدیجه) دختر عبد مناف جدّ سۆم پیامبر صلی الله علیه و آله است و از این طریق نیز سلسله نسب خدیجه با سۆمین جدّ پیامبر صلی الله علیه و آله متحد می گردد.

موضوع دیگر در این راستا اینکه پسر عموی خدیجه علیها السلام «ورقه بن نؤفل»^۳ نام داشت، که از متفکران عرب بود، قبل از اسلام با بت پرستی مخالفت کرد، و به جستجوی دین حق پرداخت و سرانجام آیین

۱. سیره اس هشتم، ج ۱، ص ۲۰۱

۲. اقتناس از مدرک قبل و منتخب التواریخ، ص ۸۲

۳. در بیشتر عبارات محدثان، از جمله در بحار، ورقه بن نؤفل به عنوان عموی خدیجه علیها السلام معرفی شده است، ولی ظاهراً او پسر عموی خدیجه علیها السلام بود، چنانکه در سیره اس هشتم به عنوان پسر عموی خدیجه علیها السلام ذکر شده و سلسله نسب او چنین آمده: «ورقه بن نؤفل بن اسد بن عبدالعزى...» (سیره اس هشتم، ج ۱، ص ۲۰۳) • احتمال دارد که چون او سرپرست خدیجه علیها السلام عنوان می شد، او را تعبیر به عموی خدیجه علیها السلام کرده اند. •

مسیحیت را برگزید، و اطلاعات وسیعی در مورد دین مسیحیت کسب نمود.^۱

حضرت خدیجه علیها السلام به او احترام مخصوصی می نمود، و در کارهای مهم با او مشورت می کرد، چنانکه خواهیم گفت، او نقش مهمی در ازدواج خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام خواهی و گرایش باطنی او به اسلام داشت.

جد، پدر، پسر عمو، پسر و دختر خدیجه علیها السلام

گفتیم حضرت خدیجه علیها السلام قبل از ازدواج با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک خاندان اصیل و شرافتمندی می زیست، در اینجا نظر شما را به شرح کوتاهی از پنج نفر از بستگان خدیجه علیها السلام جلب می کنیم:

۱ - اسد جد خدیجه علیها السلام

اسد بن عبدالعزی جد پدری خدیجه علیها السلام از شخصیت های برجسته عصر خود بود، در تاریخ آمده: حدود بیست سال قبل از بعثت جمعی از شخصیت های مکه که یکی از آنها «اسد بن عبدالعزی» بود، برای حفظ امنیت مکه و اطراف آن، مجلسی تشکیل دادند و هم پیمان شدند تا به حقوق مظلومان رسیدگی کنند، و از ظلم ستمگران جلوگیری نمایند، و چون سه نفر از اعضای مرکزی آن به نامهای: فضل بن فضاله،

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۳

و فضل بن وداعه، و فضیل بن حارث بودند، نام این پیمان را «حَلْفُ الْفُضُول» گذاشتند. با توجه به اینکه حَلْف به معنی سوگند و پیمان است. پیامبر اکرم ﷺ که در آن هنگام بیست سال داشت، به این گروه پیوست، و این پیمان در خانه «عبد الله بن جدعان» بسته شد. پیامبر ﷺ به این پیمان احترام شایانی می نمود، و پس از بعثت می فرمود: «اگر اکنون نیز مرا به عضویت در آن پیمان دعوت کنند، می پذیرم.»

و نیز می فرمود:

«لَقَدْ شَهِدْتُ حَلْفًا مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهِ حُمْرُ النَّعَمِ؛

در پیمانی سرکت کردم که حاضر نیستم آن را بشکنم و در عوض شتران سرخ موی حجازی اگرانهترین نعمت‌ها را به من بدهند.»^۱ عضویت اسد بن عبدالعزی در کنار پیامبر ﷺ در پیمان فضول، برای حفظ حقوق مظلومان، و جلوگیری از ستم ستمگران، نشان می دهد که او از خیرخواهان و خردمندان عصر خود بود و در حفظ امنیت جامعه، سعی بلیغ داشت.

۲- شجاعت خُوَیَلِد پدر خدیجه

خُوَیَلِد پدر حضرت خدیجه رضی الله عنها در عصر خود از شخصیتها به شمار می آمد، و به عنوان سلحشور دلیر و قهرمان شمرده می شد، از نشانه های شجاعت او اینکه هنگامی که تبع شاه قدرتمند یمن بالشگر

^۱ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

خود وارد مکه شد، و شهر مکه را تحت تسخیر خود درآورد، و تصمیم گرفت «حجر الاسود» را از کنار کعبه جدا کند و با خود به یمن ببرد، مردم مکه در این مورد با تبع مخالفت کردند، در پیشاپیش آنها خویند برای حفظ یکی از مناسک دینش، قهرمانانه در برابر فرمان تبع ایستادگی کرد، و آن چنان شجاعتی از خود نشان داد، که تبع از تصمیم خود منصرف شد، و آن سنگ مقدس را از جایش برنداشت.

این فداکاری در آن هنگام زبانزد مردم شد، و مردم زبان به زبان از وصف و شجاعت خویند سخن می‌گفتند و او را در این مورد می‌ستودند.^۱

۳- ورقة بن نوفل دانشمند متفکر آن عصر

یکی از شخصیت‌های برجسته که به عنوان دانشمند و متفکر مسیحی مکه شناخته می‌شد و اطلاعات وسیعی در مورد کتابهای آسمانی داشت «ورقة بن نوفل بن اسد» پسر عموی حضرت خدیجه علیها السلام است که در بسیاری از متون، او را به عنوان عموی خدیجه علیها السلام معرفی کرده‌اند. شاید از این رو که سرپرست خدیجه علیها السلام بود، و خدیجه علیها السلام او را عموی خود می‌خواند این شخص مشاور خیرخواه و بسیار خوبی برای خدیجه علیها السلام بود، و چنانکه قبلاً خاطر نشان شد و بعداً ذکر می‌شود او نقش به‌سزایی در ازدواج خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و گرایش او به اسلام داشت.

۱. الزوض الانف، ج ۱، ص ۲۱۳.

۴- هند پسر شجاع خدیجه علیها السلام از شوهرش زراره

بنابر قول معروف حضرت خدیجه علیها السلام قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو شوهر به نامهای: «عتیق بن عائد مخزومی»، و «زراره بن نباش اسیدی»^۱ بود، او از عتیق دختری به نام «هند» و از زراره (معروف به ابوهاله) دو پسر به نامهای: هاله^۲ و هند داشت، از این رو خدیجه علیها السلام را با کنیه «ام هند» می خواندند.

هند دختر خدیجه علیها السلام از عتیق، پس از ظهور اسلام، مسلمان شد، و به عنوان یکی از صحابه‌های بزرگ و با اخلاص پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آمد.

هند بن ابی هاله که یکی از پسران خدیجه علیها السلام، و برادر مادری حضرت زهرا علیها السلام است از مسلمانان شجاع و برومند بود، و در راه پیشبرد اسلام فداکاری های بسیار کرد. چرا که او تربیت شده پیامبر صلی الله علیه و آله بود^۳ به عنوان نمونه:

۱- هند در شب هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه، آن حضرت

۱. بعضی نام این شخص را «نباش بن زراره» نگاشته اند، (شرح نهج البلاغه اس امی الحدید، ج ۱۵، ص ۳۱) و بعضی دیگر «هند بن زراره» نوشته اند (کشف العتمه، ج ۲، ص ۷۶)

۲. مطابق روایات زنی به نام هاله خواهر خدیجه علیها السلام سوده است، و رقیبه و ریب دختران هاله بودند، نه دختران خدیجه (تقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷) نیز در روایتی که از عمّار یاسر نقل شده، هاله را همراه خواهرش خدیجه علیها السلام در راه صفا و مروه دیده، و هاله واسطه شده که عمّار، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای ازدواج با خدیجه علیها السلام آماده سازد، و عمّار مقدمات ازدواج را فراهم نموده است (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶) در مورد فرزندان خدیجه علیها السلام در فصل سوم به صور مشروح سخن خواهیم گفت.

۳. بحار، ج ۱۶، ص ۱۴۸

را تا جلو غار ثور همراهی کرد، در آنجا پیامبر ﷺ به او دستور داد به مکه باز گردد، او به مکه بازگشت، و شب بعد همراه علی ﷺ مخفیانه برای دیدار پیامبر ﷺ به غار رفتند، پیامبر ﷺ به آنها فرمود: دو شتر برای ما خریداری کنید، و برای حرکت به سوی مدینه آماده سازید.^۱

۲- هند در جنگهای بدر و احد در رکاب رسول خدا ﷺ با دشمنان می جنگید و فداکاری ها نمود.

۳- پس از رسول خدا ﷺ هند بن ابی هاله از یاران علی ﷺ بود، تا اینکه در جنگ جمل، در رکاب امیر مؤمنان علی ﷺ به شهادت رسید.^۲

۴- هند پسر خدیجه ﷺ بسیار خوش بیان بود و زبان شیوا و گویا داشت، تا آنجا که امام حسن مجتبی ﷺ می گوید: «به دائمی هند گفتم: ویژگیهای چهره نورانی رسول خدا ﷺ را برای من بیان کن.»

او در پاسخ من [با بیانی لطیف و شیوا] چنین گفت:

«صورت پیامبر ﷺ مانند ماه شب چهارده می درخشید، قامتش رسا، سرش بزرگ، مویش نه پیچیده و نه افتاده، رنگش سفید روشن، پیشانی گشاده، ابروانش پر مو و کمانی و از هم گشوده، دارای برآمدگی در وسط بینی، ریشش انبوه، چشمش سیاه شدید، گونه هایش نرم و کم گوشت، دندانهایش باریک، دندانهای ثناییش از هم گشاده، اندامش معتدل، گردنش همچون نقره فام، بین سینه و شکمش تراز، سینه اش فراخ، بدنش بلورین ... انگشتانش قلمی، کف دستهایش

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۵ (واژه هند).

۲. اسد الغابه، ج ۵، ص ۷۱، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۰۵.

وسیع، دست و پایش زیر و خشن بود، گامهایش را سنگین و کوتاه بر می داشت، حرکتش باوقار، نه تند و نه کند بود، به گونه ای راه می رفت که گویی از جای بلندی فرود می آید، هرگاه متوجه انسانی می شد همه حواسش به او بود، در عین حال چشمانش را از شرم بر زمین دوخته بود، گاهی به بالا نگاه می کرد، به یارانش توجه خاصی داشت، و در سلام بر همه پیشی می گرفت.^۱

این فراز بیانگر آن است که هند بن خدیجه علیها السلام بسیار با پیامبر صلی الله علیه و آله همدم بود، و توجه خاصی به آن حضرت داشت، گویی دلباخته آن حضرت شده بود.

از گفتنی ها اینکه: بعضی ادعا کرده اند: حارث بن ابی هاله نخستین مرد شهید اسلام از پسران خدیجه علیها السلام بوده است.^۲

پنج لقب خدیجه علیها السلام قبل از اسلام و بعد از آن

از گفتنی های جالب اینکه:

۱- حضرت خدیجه علیها السلام قبل از ولادت، در کتاب آسمانی انجیل که بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شد به عنوان «بانوی مبارکه و همدم مریم علیها السلام در بهشت» یاد شده است، در آنجا که در توصیف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به عیسی علیه السلام چنین آمده:

«نسل او از مبارکه (بانوی پر برکت) است که همشوی و همدم مادرت مریم علیها السلام در بهشت می باشد.» (تَسْلُهُ مِنْ مُبَارَكَةٍ، وَهِيَ ضَرَّةٌ أُمَّكَ فِي الْجَنَّةِ)^۳

۱ بحار، ج ۱۶، ص ۱۴۸، اسد الغابه، ج ۵، ص ۷۲

۲ نوات النبی از جعفر مرتضی عاملی، ص ۹۳

۳ کحل البصر محدث قمی، چاپ بیروت، ص ۷۰، بحار، ج ۲۱، ص ۳۵۲.

و در گفتگویی که بین خدیجه علیها السلام و پسر عمویش ورقه بن نوفل (که از مسیحیان متفکر و اهل اطلاع بود) نیز آمده که ورقه گفت: «خداوند بعد از عیسی علیه السلام پیامبری مبعوث کند که او یتیم است، و بانویی از قریش با او همکاری و مساعدت ایثارگرانه کند، و این مطلب در کتابهای آسمانی آمده است.»^۱

۲- و نیز در عصر جاهلیت که وجود زن پاکدامن بسیار کم بود، و بسیاری از زنان به انحراف‌های عصر جاهلی آلوده بودند، حضرت خدیجه علیها السلام به خاطر قداست و پاکی در همه ابعاد، به عنوان «طاهره» (پاک سرشت و پاک روش) خوانده می‌شد.^۲

۳- و نیز شخصیت خدیجه علیها السلام در همان عصر آن چنان چشمگیر و مورد احترام خاص و عام بود که او را با عنوان «سیده نسوان» (سرور زنان) می‌خواندند.^۳

۴۲- کوتاه سخن آنکه: وجود اقدس حضرت خدیجه علیها السلام آن چنان ارجمند بود، که در میان بانوان در عصر جاهلیت، از نظر کمالات و ارزشهای والای انسانی، نظیر نداشت. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ازدواج، او را با لقب «کُبْرَى» (ارجمند و بلند مقام) خواند.^۴

او بانویی عمیق و خردمند بود، پیامبر صلی الله علیه و آله در کارها با او مشورت می‌کرد، او در همه ابعاد، مشاور و معاون و وزیر کارساز برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^۵

۱. بخار، ح ۱۸، ص ۲۲۸.

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷.

۳. ریاحین الشریعه، ح ۲، ص ۲۰۷.

۴. لغتنامه دهخدا، ج ۲۱، ص ۳۰۰.

۵. عمده ابن بطریق، ص ۲۰۴.

۵- و در دعای ندبه که از ناحیه مقدسه نقل شده خدیجه علیها السلام به عنوان «خدیجه غرا» یاد شده که غرا به معنی شامخ و ارجمند است. و مطابق بعضی از روایات ابوطالب در خطبه عقد ازدواج خدیجه علیها السلام، آن بانوی گرامی را چنین توصیف کرد:

«إِنَّ ابْنَ أَخِيْنَا خَاطِبٌ كَرِيْمَتِكُمْ الْمَوْصُوْفَةُ بِالسَّخَاةِ وَالْعِفَّةِ، وَهِيَ فِتَاَتِكُمْ الْمَعْرُوْفَةُ أَلْمَدُّ كُوْرَةُ فَضْلِهَا الشَّامِخُ خَطِيْبَهَا؛

همانا برادرزاده ما خواستگار دختر گرامی شما است که دارای سخاوت و عفت است، او بانوی بلند مقام و معروف در میان شما است، فضل و ارجش زبانه ز مردم است، شأنش ارجمند می باشد.»^۱

شخصیت عاطفی خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه علیها السلام در ابعاد گوناگون انسانی، شخصیتی والا و ارزشمند داشت، از جمله اینکه او دارای شخصیت ممتاز عاطفی بود. مهر و محبت ویژه ای - به خصوص - به مستضعفان داشت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله که دوران نوجوانی را می گذرانید، روزی با یکی از دوستانش که از قریش بود، به نمایندگی از خدیجه علیها السلام در بازار تهامه به تجارت پرداختند، خدیجه علیها السلام بدون قرار داد قبلی دستور داده بود غذای مطبوعی آماده نموده و برای محمد صلی الله علیه و آله و دوستش بفرستند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آن همه مهر و لطف خدیجه علیها السلام سپاسگزاری کرد، و این نشان می داد که حضرت خدیجه علیها السلام از شخصیت عاطفی

بسیار بالایی برخوردار است.

از این رو پیامبر ﷺ هرگز این خاطره مهرانگیز را فراموش نمی‌کرد، گاهی از آن یاد کرده و می‌فرمود:

«مَا رَأَيْتُ مِنْ ضَاحِيَةٍ لِأَجِيرٍ خَيْرًا مِنْ خَدِيجَةَ مَا كُنَّا نَزْجِعُ أَنَا وَضَاحِيَةُ إِلَّا وَجَدْنَا عِنْدَهَا تَخَفَةً مِنْ طَعَامٍ تَحَبَّأَهُ لَنَا؛

من کارفرمایی بهتر از خدیجه رضی الله عنها ندیدم، هر وقت من و دوستم پس از کار نزد او می‌رفتیم می‌دیدیم غذایی گوارا برای ما آماده کرده و به ما هدیه می‌کرد.»^۱

ایمان قلبی خدیجه رضی الله عنها به ظهور اسلام، قبل از ازدواج

از ویژگی‌های حضرت خدیجه رضی الله عنها اینکه: او در تماس‌هایی که با مسیحیان و اهل کتاب داشت، مانند پسر عمویش ورقه بن نوفل که از دانشمندان مسیحی بود، و اطلاعات وسیعی به کتابهای آسمانی و بشارتهای آن کتابها به ظهور پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله داشت، و همچنین از خواب‌هایی که خدیجه رضی الله عنها شخصاً دیده بود، اطمینان به ظهور اسلام داشت، و در این راستا دریافته بود که پیامبری در مکه ظهور می‌کند و خورشید وجودش عالمتاب خواهد شد، از این رو جزء منتظران چنان ظهوری بود، تا در پرتو آن، نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی جامعه سامان یابد، و مردم از نکبت‌های برنامه‌های آلوده جاهلیت نجات یابند.

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۹ و ۱۰.

از این رو از دانشمندان و از پسر عمویش ورقه، در مورد نشانه‌های آن پیامبر به طور مکرر سؤال می‌کرد، به همین دلیل وقتی که در آستانه ازدواج با پیامبر ﷺ قرار گرفت، از مهر نبوت که یکی از نشانه‌های ظاهری پیامبری حضرت محمد ﷺ بود پرسید، و آن را زیارت کرد،^۱ و در حقیقت او با کمال آگاهی و خردمندی با حضرت محمد ﷺ ازدواج نمود، و همه هستی خود را فدای او و آرمان او کرد.

خدیجه رضی الله عنها ادیبی آگاه و هوشمند

از ویژگی‌های خدیجه رضی الله عنها اینکه از هوش، عقل و تدبیر سرشاری برخوردار بود، و در همان عصر جاهلیت که جهل و بی‌سوادی همه جا را فرا گرفته بود، به ویژه زنان به عنوان موجودی بین انسان و حیوان مطرح بوده، و از بیشتر مزایای زندگی محروم و طرد شده بودند، خدیجه رضی الله عنها دارای کمال، ادب، ایمان و عقل در سطح بالا بود.

چنانکه اشعار و قصیده‌های مشحون از ظرافت‌های ادبی و معنوی او در شأن رسول خدا ﷺ که حدود پانزده سال قبل از بعثت سروده و خوانده، شاهد گویای این مطلب است.

این اشعار، بسیار است، و ما در ماجرای ازدواج خدیجه رضی الله عنها با پیامبر ﷺ معنای آنها را خاطر نشان ساخته‌ایم، ولی برای اینکه نمونه‌ای از آن اشعار را از نظر ظاهر و باطن مورد توجه قرار دهیم، نظر شما را به

۱. اقتباس از ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۷

دو قطعه زیر، که حضرت خدیجه رضی الله عنها در ملاقات خود با حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس از مراجعت از سفر تجار تی شام گفته جلب می‌کنیم:

فَلَوْ أَنِّي أَمْسَيْتُ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ وَدَامَتْ لِي الدُّنْيَا وَمُلْكُ الْأَكْاسِرَةِ
فَمَا سَوَيْتُ عِنْدِي جَنَاحَ بَعُوضَةٍ إِذَا لَمْ تَكُنْ عَيْنِي بِعَيْنِكَ نَاطِرَةَ

یعنی: «اگر من روز را در میان همه نعمت‌ها به شب رسانم، و دنیا و سلطنت شاهان بزرگ ایران، همیشه برای من باشد، همه اینها اگر دیدگانم به تماشای چشمان تو نپردازند، برای من به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارند.»

یعنی همه جهان و ملک و منال - گرچه دائمی باشد - به فدای یک نگاه من به چهره تو! (این تعبیر همانند آن است که ما می‌گوییم یک لایخ موی تو را به همه عالم نمی‌دهم)

در حقیقت این شعر همانند این رباعی معروف است:

ای مصحف آیات الهی رویت وی سلسله اهل ولایت مویت
سرچشمه زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت
و در اشعار دیگر که حضرت خدیجه رضی الله عنها سروده، می‌گوید:

دَنِّي فَرَفِي مِنْ قَوْسِ حَاجِبِهِ سَهْمًا فَصَادَفَنِي حَتَّى قُتِلْتُ بِهِ ظُلْمًا
وَأَشْفَرَّ عَن وَجْهِهِ وَأَسْبَلَ شَعْرُهُ فَبَاتَ يُبَاهِي الْبَدْرُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمًا^۱

ترجمه این اشعار تقریباً چنین است:

۱. همان مدرک، نمونه‌های دیگری از این اشعار، در بحار، ج ۱۶، ص ۲۵ و ۲۸ و ۲۹ و ۵۰ ذکر شده است.

تا که ابروی تو را از مُرگان ساخته‌اند
 بهر صید دل ما تیر کمان ساخته‌اند
 خال هندوی تو را آفت دلها کردند
 چشم جادوگر تو غارت جان ساخته‌اند
 روی زیبای تو را آینه جان کردند
 و اندر آن مردم چشم نگران ساخته‌اند

ثروت بیکران خدیجه علیها السلام

یکی از ویژگیهای حضرت خدیجه علیها السلام این بود که بر اثر تدبیر و سعی و کوشش در تجارت و امور اقتصادی، از ثروتمندان بی نظیر عصر خود بود. او در راه تحقق آرمانهای اسلام، همه ثروت خود را انفاق کرد، ثروت خدیجه علیها السلام برای پیشبرد اسلام، بسیار مفید و مهم بود، تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مِثْلَ مَا نَفَعَنِي مَالُ خَدِيجَةَ؛

هیچ ثروتی هرگز مرا آن گونه سود نبخشید که ثروت خدیجه علیها السلام به من سود بخشید.»^۱

محدثان و تاریخ نویسان عوامل ثروت فراوان خدیجه علیها السلام را چنین تبیین کرده‌اند: او زنی هوشمند بود، علاوه بر اینکه خود ثروتی کلان داشت، پس از فوت دو شوهرش^۲ از ناحیه آنها نیز ارث هنگفتی به او رسید، او آن ثروت‌ها را را کد نگذاشت، بلکه با تدبیر ویژه‌ای ثروت خود را به ثروتمندان سرشناس مختلف به عنوان مضاربه داد، و از

۱ بحار، ج ۱۹، ص ۶۳

۲ بر فرص داشتن شوهر قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله

سوی دیگر بردگان بسیاری که داشت، در حرکت کاروانها و تلاشهای تجارتي، نقش کار آمدی داشتند. همین ها باعث شد که روز به روز بر ثروت خدیجه علیها السلام می افزود، به طوری که هشتاد هزار شتر، در کاروانهای متعدد، اموال تجاری او را به مراکز اقتصادی جهان آن روز از یمن، مصر، شام، طائف، عراق، بحرین، عمان، حبشه، فلسطین و ... حمل و نقل می نمودند.

تاریخ نویسان مظاهر ثروت خدیجه علیها السلام را در سه مورد ذیل خلاصه کرده اند:

۱ - هشتاد هزار شتر، اموال تجارتي او را به اطراف و اکناف جزیره العرب و خارج از آن از مصر و حبشه و روم و شام و ... حمل و نقل می کردند.

۲ - بارگاهی از حریر سبز با طنابهای ابریشم بر بام خانه باشکوهش برافراشته بود، و در آنجا از رفت و آمد مردم از زن و مرد، پذیرایی می شد، و او به زیردستان کمکهای شایان می نمود.

۳ - چهار صد غلام و کنیز، امور زندگی او را رسیدگی و سرپرستی می کردند، و دستگاه عریض و طویل زندگی خدیجه علیها السلام را اداره می نمودند.

ثروت ثروتمندان آن عصر مانند: ابوجهل، عقبه بن ابی معیط، صلت بن ابی یهاب، ابوسفیان و ... در مقایسه با ثروت خدیجه علیها السلام بسیار ناچیز

بود.^۱

در روایت دیگر آمده: خدیجه علیها السلام خانه آن چنان وسیعی داشت، که همه مردم مکه در آن جای می‌گرفتند، و در بالای آن خانه بارگاه آبی رنگ بود، و در سطح دیوارهای آن، عکس‌های خورشید، ماه و ستارگان را کشیده بودند، و این بارگاه با طنابهای ابریشم با میخ‌های فولاد، بسته شده بود و شکوه خاصی داشت.

شخصیت‌های معروف آن عصر، مانند عقبه بن ابی معیط و صلت بن ابی یهاب که هر کدام دارای چهار صد غلام و کنیز بودند، و همچنین ابو جهل و ابوسفیان از خدیجه علیها السلام خواستگاری کردند، او جواب مثبت به آنها نداد، بلکه با صراحت درخواست آنها را رد کرد.^۲

آغاز انتقال محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به قلب خدیجه علیها السلام

روزی خدیجه علیها السلام در سرای با شکوه خود در حالی که گرداگردش را غلامان و کنیزان و خدمتکاران گرفته بودند، نشسته بود، یکی از احبار (دانشمندان روحانی) یهود نیز در کنارش بود، ناگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آنجا عبور کرد.

در همین لحظه چشم آن دانشمند روحانی یهود، به چهره رعنائی

۱ الوقایع والحوادث (رمضان)، ج ۱، ص ۱۳۰

۲ حار، ج ۱۶، ص ۲۲. ناگفته نماند که هدف خدیجه علیها السلام، در تجارت، ترویج ادوری بود، بلکه تا سرحد امکان، به بیوایان و درمندگان و یتیمان، کمک می‌کرد به گونه‌ای که او را با عنوان «ام الصّعلیک» (مادر بیوایان) و «أم الیتامی» (مادر یتیمان) خواندند. و سرانجام (جساکه حواهمیم گفت)، همه اموالش را در راه اسلام مصرف کرد

محمد ﷺ افتاد و بیدرنگ به خدیجه ﷺ گفت: «ای خدیجه! بدان که هم اکنون در کنار خانه تو جوانی عبور کرد، فرمان بده تا او را به اینجا بیاورند.»

خدیجه ﷺ یکی از کنیزان خود را نزد آن جوان فرستاد، به او عرض کرد:

«ای آقای من! خانم من (خدیجه) تو را می طلبد.»

پیامبر ﷺ بازگشت و به خانه خدیجه ﷺ آمد، خدیجه ﷺ به دانشمند یهودی گفت: منظورت این جوان بود؟

دانشمند یهودی گفت: آری، این محمد بن عبدالله ﷺ است، آنگاه دانشمند یهودی به پیامبر ﷺ گفت: پیراهنت را از کنار قلبت کنار بزن، آن حضرت چنین کرد، دانشمند مهر نبوت را در بدن او دید و گفت: «سوگند به خدا این جوان خاتم پیامبران است.»

خدیجه ﷺ به دانشمند یهودی گفت: اگر عموی محمد ﷺ • ابوطالب • تو را مشاهده کند که آن حضرت را تفتیش می کنی، به تو آسیب می رساند، زیرا عموی های او، او را از احبار و علمای یهود، برحذر می دارند.

دانشمند یهودی گفت: «چه کسی توان آسیب رسانی به محمد ﷺ را دارد، سوگند به خدا این جوان پیامبر آخر الزمان است، خوشا به سعادت بانویی که این جوان شوهرش باشد، و همسر این جوان گردد، که در این صورت به شرافت و عزت و شکوه دنیا و آخرت نایل شده است.»

حضرت خدیجه ﷺ از گفتار عالم یهودی شگفت زده شد، و

محمد ﷺ از آنجا رفت، در همین حادثه، خدیجه ﷺ شیفته و دل‌باخته محمد ﷺ گردید و قلبش سرشار از عشق به محمد ﷺ شد، با اینکه خدیجه ملکه بزرگ و صاحب ثروت بی‌شمار بود.

خدیجه ﷺ به دانشمند یهودی گفت: «تو از کجا دانستی که محمد ﷺ پیامبر است؟»

دانشمند یهودی گفت: «من ویژگیهای محمد ﷺ را در کتاب آسمانی تورات یافته‌ام، همین شخص در آخر ارمان به پیامبری برانگیخته می‌شود، پدر و مادرش از دنیا رفته‌اند، جدش (عبدالمطلب) و عمویش (ابوطالب) از او سرپرستی می‌کنند، و به زودی با بانویی از قریش که سرور قوم خود و رئیس قبیله‌اش می‌باشد ازدواج می‌نماید.» و در این هنگام که دانشمند این سخن را می‌گفت: اشاره به خدیجه ﷺ کرد (یعنی با تو ازدواج کند) آنگاه عالم یهودی اشعاری در این مورد خواند، قلب خدیجه ﷺ با شنیدن این گفتار، آکنده از محبت پیامبر ﷺ شد، دانشمند یهودی هنگام وداع با خدیجه ﷺ به خدیجه ﷺ گفت: «بکوش که محمد ﷺ از دست تو نرود، چرا که او مایه کرامت و شرافت دنیا و آخرت برای تو است.»^۱

پیشگویی و مژده ورقه بن نوفل و دانشمند یهودی

ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه ﷺ از متفکران دانشمند عرب

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۲۰ و ۲۱.

بود، و بر اثر مطالعه دقیق کتابهای آسمانی دریافته بود که محمد ﷺ با بانویی از قریش ازدواج می‌کند که آن بانو سرور زنان قوم خود و رئیس قبیله اش می‌باشد، و اموال خود را در راه پیشبرد اهداف محمد ﷺ انفاق و ایثار می‌کند، و جانش را در این راه فدا می‌نماید، و در همه امور یار راستین او خواهد شد.

ورقه پیش خود چنین نتیجه گرفت که آن بانو همان دختر عمویش خدیجه ﷺ است، زیرا این ویژگیها در غیر او وجود ندارد، از این رو هرگاه ورقه نزد خدیجه ﷺ می‌آمد به او می‌گفت: «ای خدیجه! به زودی به مردی می‌پیوندی که برترین و شریف‌ترین انسان سراسر زمین و آسمانها است.»^۱

در یکی از عیدها، زنان قریش در مسجد الحرام به گرد هم آمده بودند، ناگهان یک مرد [دانشمند] یهودی نزد آنان آمد و خطاب به آنها گفت: «به زودی در میان شما پیامبری پدید آید، پس اگر هر یک از شما می‌تواند همچون زمینی برای او باشد و او بر آن گام نهد، سزاوار است این کار را انجام دهد.»

زنان قریش وقتی که این جسارت را از او دیدند، او را سنگباران نمودند، او نیز فرار کرد، ولی این سخن بر قلب خدیجه ﷺ که در آن مجلس حضور داشت نشست. از این رو در انتظار آن بود که این افتخار نصیب او شود.^۲

۱. همان، ص ۲۱.

۲. مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۴۱.

خواب‌های پیام‌آور خدیجه علیها السلام

در این ایام حضرت خدیجه علیها السلام خوابی عجیب دید، نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل آمد و آن را چنین بیان کرد: «در خواب دیدم ماه از آسمان فرود آمد و در کنار من افتاد، سپس هفت پاره شد.»
ورقه گفت: «تعبیر این خواب آن است که پیامبر آخرالزمان با تو ازدواج کند، و تو به سعادت همسری او نایل گردی، و از او دارای هفت فرزند می‌گردی.»^۱

نیز گفت: «در خواب دیدم خورشید در بالای کعبه چرخید و کم کم پایین آمد و در خانه من فرو نشست.»

ورقه گفت: «تعبیر این خواب چنین است که به زودی با مردی بزرگ که شهرت جهانی می‌یابد، ازدواج خواهی کرد.»^۲

خدیجه علیها السلام از این گونه پیشگوییها که در بیداری و خواب، به او می‌رسید، اطمینان یافت که به چنان سعادت بزرگی نایل می‌شود. از این رو در انتظار فرصت بود تا مقدمات ازدواج فراهم گردد، و او به این افتخار بی‌نظیر برسد، آن گونه که گویی گمشده‌ای دارد و جویای او است تا به آن دست یابد:

۱ حوامع الحکایات، محمد عوفی، با تحقیق دکتر جعفر سعار، ص ۳۶. تعبیر خواب اشکار تند، و محمد صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام دارای هفت فرزند (سه پسر و چهار دختر) به نامهای قاسم، طییب، ظاهر، رینب، رقیه، ام‌کلتوم و فاطمه علیها السلام گردید (همان، ص ۳۸)
۲. المعالین السنیة، از علامه سید محسن امین، ج ۵، ص ۶

سایه حق بر سر بنده بود
 عاقبت جوینده یابنده بود
 گر نشینی بر سر کوی کسی
 عاقبت بینی تو هم روی کسی
 گر ز چاهی بر کنی چندی تو خاک
 عاقبت اندر رسی بر آب پاک

ماجرای حرکت پیامبر ﷺ با کاروان خدیجه ﷺ به سوی شام
 در مورد حرکت پیامبر ﷺ با کاروان تجارتی خدیجه ﷺ به سوی شام، دو قول است:

۱ - این حرکت با پیشنهاد شخص خدیجه ﷺ روی داد؛ ۲ - با پیشنهاد ابوطالب عموی پیامبر ﷺ و موافقت خدیجه ﷺ رخ داد، ولی قول اول صحیح تر به نظر می رسد، مادر اینجا نظر شمارا به هر دو قول جلب می کنیم:

۱ - در کتاب سیره ابن هشام چنین آمده:

خدیجه ﷺ بانویی ثروتمند بود، و برای کاروانهای تجارتی خود، مردان را اجیر می کرد، یا با آنها قرارداد مضاربه می بست، تا تحت رهنمودهای رییس کاروان (نماینده خدیجه) به تجارت پردازند، به خدیجه ﷺ خبر رسید که محمد ﷺ انسانی، والا، امانت دار، راستگو، درستکار و خوش اخلاق است، برای آن حضرت پیام داد که همراه کاروان تجاری به سوی شام حرکت کند، پیامبر ﷺ پیشنهاد خدیجه ﷺ

را پذیرفت و به کاروان پیوست و همراه آن به سوی شام حرکت کرد.^۱ سرپرست کاروان غلام مخصوص خدیجه علیها السلام به نام «میسره» بود، کاروان به سرزمین شام رسید، در آنجا طبق معمول کاروان در کنار صومعه (عبادتگاه راهبی به نام نسطور) برای استراحت توقف کرد، محمد صلی الله علیه و آله زیر سایه درختی که در آنجا بود رفت.

در این هنگام نسطور که از صومعه به منظره ورود کاروان نگاه می کرد، خطاب به میسره گفت: «این مرد که در زیر آن درخت آمده کیست؟»^۲

میسره: این مردی از قریش از اهالی مکه است.

نسطور: «هرگز کسی در این ساعت، جز پیامبر زیر این درخت فرود نیاید.»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله کالاهای تجارتي را فروخت، و آنچه را خواست با بهای آنها خریداری نمود، آنگاه با کاروان به سوی مکه بازگشتند.

میسره در مسیر راه می دید هرگاه هوا گرم می شد و نور خورشید برداغی هوا می افزود، دو فرشته با بال و پر خود برای محمد صلی الله علیه و آله سایه تشکیل می دادند تا او از شدت تابش خورشید آسیب نبیند.

۱ مطابق پاره‌ای از نقل‌ها، پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر، احیر خدیجه علیها السلام شد، ولی در تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۲۱) و البدایه و النهایه، ص ۲۹۵، آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه احیر کسی نشد، بنابراین، همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله با کاروان به عنوان مضاربه یا شرکت در سود تجارت بوده است.

۲ در آن وقت، پیامبر صلی الله علیه و آله حدود ۲۵ سال داشت و این ماحرا یازده سال قبل از بعثت رخ داد.

کاروان به مکه رسید، میسره نزد خدیجه علیها السلام آمد، ماجرای سخن راهب، و سایه افکندن دو فرشته، و تجارت پرسود، را به عرض خدیجه علیها السلام رسانید.

خدیجه علیها السلام که بانویی خردمند و باهوش و دوراندیش بود، برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیام فرستاد و آن حضرت را نزد خود حاضر کرد. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خدیجه علیها السلام آمد، خدیجه علیها السلام به او چنین گفت:

«ای پسر عمو! من به خاطر خویشاوندی، شخصیت، امانت‌داری، خوش اخلاقی و راستگویی تو در میان قوم، مشتاق و شیفته تو شده‌ام.»
 آنگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله موضوع را به عموهایش خبر داد، عمویش حمزه رضی الله عنه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حوید بن اسد پدر خدیجه علیها السلام آمدند، و حمزه، خدیجه علیها السلام را برای محمد صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد، پس از آن ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام روی داد.^۱

۲- در کتب شیعه، ماجرای ازدواج محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام به گونه دیگری ذکر شده، که خلاصه آن چنین است:

حضرت ابوطالب طبق وصیت پدرش، از پیامبر صلی الله علیه و آله سرپرستی می‌کرد، پیری، فقر و عیال‌مندی و ناتوانی از رفتن به سفرهای تجارتنی باعث شد که خانه‌نشین گردد، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عمویش ابوطالب آمد، او را بسیار غمگین دید، پرسید: «عمو جان چرا غمگین هستی؟»

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۹ - ۲۰۱.

ابوطالب گفت: پیری و ضعف و فقر بر من چیره شده و عمرم بر لب دیوار رسیده، تصمیم داشتم برایت تشکیل خانواده دهم و دارای همسر شوی و شادمان گردم، ولی می‌دانی که وضع مالی من اجازه چنین کاری را به من نمی‌دهد.

پیامبر: نظر تو چیست؟

ابوطالب: این خدیجه علیها السلام است که بسیاری از مردم از تجارت او بهره‌مند می‌شوند، و همراه کاروان تجارتنی او سفر می‌کنند (و بعضی اجیر می‌شوند و بعضی در سود تجارت شریک می‌گردند) آیا روا می‌داری که نزدش بروی و ثروتی از او بخواهی تا با آن تجارت نمایی و سپس اصل ثروت او را به او بازگردانی.

پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد عمویش را پذیرفت، ابوطالب و سایر عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خدیجه علیها السلام آمدند، و با او مذاکره کردند. خدیجه علیها السلام احترام و تجلیل شایانی به آنها نمود و مقدم آنها را گرامی داشت و از آنها پرسید:

«حضرت محمد صلی الله علیه و آله کجاست تا سخنش را از خودش بشنوم.»

عباس یکی از عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من می‌روم و او را به اینجا می‌آورم، عباس برخاست و پس از جستجوی بسیار، آن حضرت را پیدا کرد، و او را به خانه خدیجه علیها السلام آورد.

خدیجه علیها السلام احترام شایانی به محمد صلی الله علیه و آله نمود خیر مقدم گفت: و پس از گفتاری در شأن و بزرگواری آن حضرت، عرض کرد: «آیا می‌خواهی همراه کاروان تجارتنی من به عنوان امین روانه گردی و

بهره‌مند شوی، هر جا که بخواهی سفر کنی، انتخاب با خودت باشد؟»
 محمد ﷺ فرمود: آری، و حاضریم در سفر شام شرکت کنیم.
 خدیجه رضی الله عنها اجرت سفر را که چهار شتر و مبلغ کلانی پول (از طلا و نقره) بود برای او مشخص کرد، تا اینکه کاروان تجاری آماده شد، و خدیجه رضی الله عنها شخصاً کنار کاروان آمد، و به غلام خود میسره که سرپرستی کاروان بر عهده او بود سفارش آن حضرت را نمود^۱ و به او گفت: «همه جا از محمد ﷺ فرمانبری کن، مبادا بر خلاف دستور او رفتار کنی.»

کاروان با بدرقه باشکوه خدیجه رضی الله عنها و عموهای پیامبر رضی الله عنهم و ... حرکت کرد، به برکت و جود پر میمنت حضرت محمد ﷺ همه چیز رو براه بود، و کاروان زودتر از همیشه بدون هرگونه گزندی، به سرزمین شام رسید، کاروان در نزدیک صومعه‌ای که راهب مسیحی (به نام نسطور) در آنجا بود، گذر کرد، و در کنار درختی که در آنجا بود، توقف نمود، محمد ﷺ زیر سایه آن درخت رفت و در آنجا نشست.
 میسره که به دستور بانوی خود همه جا همراه رسول خدا ﷺ بود، از آن حضرت جدا نمی‌شد، ناگهان صدای نسطور را شنید که او را به نام صدا زد:
 میسره: بله.

۱. در نقل دیگر آمده: خدیجه رضی الله عنها دو غلام خود، میسره و ناصح و شخصی به نام خزیمه بن حکیم را به همراه محمد ﷺ نمود، و به آنها گفت: «این جوان آقای قریش و حرم است، و دستی بالای دست او نیست، احترام او را به طور کامل نگهدارید.» (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۷).

نسطور: این مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسره: مردی از قریش و از اهالی مکه است.

نسطور: «سوگند به خدا زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید.»

سپس سفارش آن حضرت را به کاروانیان و میسره نمود، و خبرهایی از پیامبری او در آینده داد.^۱

در نقل دیگر آمده: هنگامی که نسطور، حضرت محمد ﷺ را در زیر آن درخت دید، و نشانه‌هایی از او مشاهده کرد، به حضور آن حضرت شتافت و دستها و پاهای او را بوسید و گفت: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ رسول خدا است.»

سپس به میسره گفت: «از این شخص (حضرت محمد ﷺ) در امر و نهیش اطاعت کن، چرا که او پیامبر است، سوگند به خدا بعد از عیسی علیه السلام هیچ کس جز این شخص در زیر این درخت ننشسته است، عیسی علیه السلام به ظهور او مژده داده، مژده به آمدن رسولی بعد از خود که نام او احمد است، او بر سراسر زمین حکومت خواهد کرد.»^۲

آنگاه کاروانیان با نظارت پیامبر ﷺ به مرکز تجارت رفتند و به خرید و فروش کالاها پرداختند. و سود فراوانی نصیب کاروان شد، و سپس به سوی مکه مراجعت نمودند.

در مسیر راه، میسره حساب کرد و نتیجه گرفت که سود بسیاری در

۱. اقتباس از سیره ابن همام، ج ۱، ص ۱۹۹

۲. مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۴۱

این سفر عاید خدیجه علیها السلام شده است، از این رو نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و چنین عرض کرد: «ما سالهاست برای خدیجه علیها السلام تجارت می‌کنیم، و در هیچ سفری آن همه سود نبرده‌ایم، از این رو بسیار خوشحالم که هر چه زودتر به مکه برسم و این خیر خوش را به خدیجه علیها السلام گزارش دهم.» هنگامی که کاروان به سرزمین «مَرَّ الظَّهْرَانِ» رسید، میسره نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «شایسته است شما جلو تر از کاروان به مکه بروید و ماجرای سفر و سود کلان تجارت را به اطلاع خدیجه علیها السلام برسانید.» پیامبر صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت.

نزدیک ظهر بود و خدیجه علیها السلام در آن ساعت در غرفه‌ای که بر کوه‌های مکه اشرف داشت نشسته بود، ناگاه مردی سوار را دید که از دور به سوی خانه او می‌آید، و پاره ابری بر بالای سر او بر او سایه افکنده است و به دنبال او حرکت می‌کند و دو فرشته در دو طرف راست و چپ او در فضا می‌آیند که در دست هر کدام شمشیری برهنه و تیز است، گفت این سوار دارای مقام بسیار ارجمند است کاش به خانه من بیاید.

آن سوار همچنان آمد تا به خانه خدیجه علیها السلام رسید، و پیاده شد. خدیجه علیها السلام با شور و شوق پیاده به استقبال آن حضرت شتافت دید حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، همان دم به آن حضرت عرض کرد: «هم اکنون نزد عمویت ابوطالب برو، و او را به اینجا بیاور.» حضرت محمد صلی الله علیه و آله رفت و با ابوطالب با هم بازگشتند، خدیجه علیها السلام آنها را نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل آورد، و به او گفت: «مرا به عقد

از دواج محمد ﷺ در آور. ابوطالب خطبه عقد را خواند و عقد ازدواج جاری شد، ورقه آن را قبول کرد، آنگاه محمد ﷺ برخاست که همراه عمویش ابوطالب برود، خدیجه ﷺ به آن حضرت عرض کرد: «وارد خانه خود شو، خانه من خانه تو است و من کنیز تو هستم.»^۱ به این ترتیب، خدیجه ﷺ همسر پیامبر ﷺ گردید، و خانه و همه ثروت و زندگی خود را در اختیار آن حضرت نهاد.

فرازهای خواندنی از سفر تجارتي پیامبر ﷺ

از مکه به شام و بازگشت او

از روایات فهمیده می شود که حرکت حضرت محمد ﷺ همراه کاروان خدیجه ﷺ برای تجارت به سوی شام، غیر عادی بود، و همراه کرامت ها و تجلیل ها و حوادث شیرین صورت گرفت، برای روشن شدن مطلب، نظر شما را به عنوان نمونه به چند فراز از آنها جلب می کنم:

۱ - خدیجه ﷺ پس از گفتگو با ابوطالب پیرامون سفر تجارتي حضرت محمد ﷺ و کسب رضایت آن حضرت، به غلامش میسره گفت: «شتر را حاضر کن تا بنگرم محمد ﷺ چگونه بر آن سوار می شود.»

میسره به سراغ یکی از آن شتران چالاک و نیرومند و چموش رفت،

۱. الخرائج راویدی، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

که هیچ کس نمی توانست آن را از میان شتران جدا کند، آن شتر را آورد، در حالی که آن شتر باد در گلو انداخته بود و دهانش پر از کف شده و چشمانش سرخ گردیده و صدای مخصوص شتران از او شنیده می شد. عباس عموی پیامبر ﷺ به میسره گفت: «آیا رامتر از این شتر را نداشتید که این شتر چموش را آورده اید؟ آیا می خواهید برادرزاده ام را امتحان کنید؟»

در این هنگام حضرت محمد ﷺ به عباس فرمود: «ای عمو! آرام باش و موضوع را رها کن.» وقتی که آن شتر سخن دلنشین حضرت محمد ﷺ را شنید آن چنان رام شد که زانوان را خم کرد و نشست، و صورتش را در کنار پاهای پیامبر ﷺ به خاک می مالید، و با زبان گویا گفت: «کیست مثل من و مانند من باشد که سید رسولان، دست بر پشتش بکشد.»

بانوانی که در آنجا حاضر بودند گفتند: «این چه سحری است که از این یتیم سرزده است؟» خدیجه ﷺ گفت: «این سحر نیست، بلکه نشانه های آشکار و دلایل واضح (بر عظمت حضرت محمد ﷺ) است.»

۲ - حضرت محمد ﷺ لباس های ساده پوشیده بود، خدیجه ﷺ خطاب به آن حضرت چنین عرض کرد: «ای سرور من! برای این سفر، این لباس ها مناسب نیست.»

حضرت محمد ﷺ فرمود: «جز این لباس ها دیگری ندارم.» قطرات اشک از چشمان خدیجه ﷺ سرازیر شد و گفت: «ای سرور

من! در نزد من لباس های مناسب این سفر وجود دارد، ولی از نظر طول و عرض باید تناسب داشته باشند اجازه بده، تا مناسب اندازه قد و قامت شما لباس بیاورند....

سرانجام دو دست لباس قباطی مصری، و یک دست روپوش عَدَنی و یک دست بُرد یمانی و عمامه عراقی، و کفش چرمی، و عصای خیزران آوردند، حضرت محمد ﷺ آن لباسها و عمامه و کفش را پوشید و عصا را به دست گرفت، و در میان بدرقه کنندگان همانند ماه شب چهارده می درخشید، وقتی که خدیجه رضی الله عنها به قامت رعناى آن حضرت نگریست اشعاری در شأن آن حضرت خواند که بیانگر شدت شیفتگی و دلباختگی او به حضرت محمد ﷺ بود، که تقریباً معادل آن در اشعار فارسی چنین بود:

خیال روی تو در هر طریق همره ماست

نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

بین که سبب زرخدان^۱ او چه می گوید

هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند

جمال چهره تو حجت موجه ماست

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد

گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

۱. زرخدان: چانه و ریر چانه.

به حاجب در خلوت سرای خویش بگوی

فلان ز گوشه نشینان خاک درگه ماست.^۱

۳ - سپس خدیجه علیها السلام عرض کرد: «آیا مرکبی که بر آن سوار گردی

داری؟»

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه در مسیر راه خسته شدم، هرکدام

از این شتران را خواستم سوار می‌گردم.

خدیجه علیها السلام گفت: «همه آنها در اختیار است، وفدای تو ای

محمد صلی الله علیه و آله»

آنگاه خدیجه علیها السلام به دو غلامش میسره و ناصح، سفارش‌های لازم را

نمود، و گفت: «کمال ادب را در حضور محمد صلی الله علیه و آله داشته باشید، او را به

عنوان امین بر ثروتم با شما می‌فرستم، او امیر و سرور قریش است...»

میسره گفت: «ای خانم من! سوگند به خدا محمد صلی الله علیه و آله را از دیر زمان

بسیار دوست دارم، و اکنون به خاطر دوستی شما، بر دوستیم نسبت به

او افزوده شده است.»

آنگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام خداحافظی کرد و سوار بر

مرکب خود شد، و به سوی شام حرکت نمود، در حالی که خدیجه علیها السلام با

اشعاری که بیانگر اوج محبتش نسبت به آن حضرت بود، او را بدرقه

۱ دیوان حافظ، به خط میرخانی، ص ۶۹ - باید تو خه داشت که این عشق و تبعیتگی، محاری نمود
و از هوسهای نفسانی نشأت نمی‌گرفت، بلکه ملکوتی بود و از عمق سیرت پاک پاک خدیجه علیها السلام
زبان می‌کشید.

کرد.^۱ که تقریباً معادل آن در فارسی چنین بود:

حسنّت به اتّفاق ملاحّت جهان گرفت

آری به اتّفاق جهان می‌توان گرفت

می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی تو

از غیرت صبا نفسش در زبان گرفت

آن روز عشق ساغر می‌خر منم بسوخت

کآتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت

زین آتش نهفته که در سینه من است

خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت^۲

۴- در این سفر تجارّتی شام، یکی از راهبان (روحانی بزرگ

مسیحی) به نام «بُحَیْرَا» کاروانی را دید که در کنار صومعه او بار

انداختند، او قبلاً در کتب آسمانی خوانده بود که پیامبر بعد از حضرت

عیسی علیه السلام روزی از آنجا عبور می‌کند، و وقت آن را نیز می‌دانست، از

این رو در انتظار دیدار او بود.

بُحَیْرَا نزد کاروان آمد تا آنها را به نهار دعوت کند، با کنجکاوای به

افراد کاروان نگاه می‌کرد، گمشده خود را در میان آنها نیافت، پرسید:

«آیا از افراد کاروان شما کسی مانده است؟» گفتند: آری او جوان یتیم

است، در فلان جا (به مکان او اشاره کردند) است، بُحَیْرَا، به آنجا رفت

دید آن جوان در آنجا خوابیده و پاره ابری بر او سایه افکنده است، به

۱ بحار، ج ۱۶، ص ۲۹.

۲ دیوان حافظ، ص ۶۸.

کاروانیان گفت: این یتیم را فراخوانید، آنها او را فرا خواندند، ناگاه بُحیرا از نشانه‌ها دریافت که او همان پیامبری است که سالها در جستجویش می‌باشد، و دید وقتی آن جوان به سوی قوم آمد، پاره ابر بر فراز سر او حرکت نمود تا بر او سایه افکند، بُحیرا شأن و مقام حضرت محمد ﷺ را برای افراد کاروان بیان کرد، و به آنها گفت: به زودی او به عنوان پیامبر و رسول در میان شما برانگیخته می‌شود، از آن پس کاروانیان احترام خاصی به آن حضرت می‌نمودند.

وقتی که کاروانیان که یکی از غلامان خدیجه ﷺ در میانشان بود، به مکه بازگشتند، ماجرا را برای مردم بیان کردند، و غلام خدیجه ﷺ نیز ماجرای ملاقات بُحیرا با محمد ﷺ و گفتار بُحیرا را در شأن آن حضرت، به خدیجه ﷺ گزارش داد، خدیجه ﷺ به ازدواج با آن حضرت اشتیاق یافت و دل‌باخته آن بزرگمرد شد.^۱

۵ - هنگامی که کاروان تجار تی خدیجه ﷺ، همراه حضرت محمد ﷺ در مسیر راه خود به سوی شام، کنار عبادتگاه راهب (روحانی بزرگ یهود به نام نسطور) رسیدند، و او از نشانه‌ها به نبوت حضرت محمد ﷺ پی‌برد، میسره غلام مخصوص خدیجه ﷺ را طلبید و به او چنین گفت:

«سلام مرا به خانم خود (خدیجه ﷺ) برسان و به او خبر بده که او به همسری سرور انسانها خواهد رسید، و به او بگو که به زودی دارای

مقاماتی خواهی شد و برهمگان برتری خواهی یافت، و او را بر حذر دار که از این آقا (حضرت محمد ﷺ) دوری کند، زیرا خداوند به زودی نسل خانم تو (خدیجه) را از نسل این آقا قرار می دهد، و نام خانم تو تا ابد باقی خواهد ماند، و همه انسانها به مقام او حسرت و غبطه می خورند، و به خانم خود از قول من بگو، هیچکس وارد بهشت نمی شود مگر آن که ایمان به این آقا (حضرت محمد ﷺ) بیاورد، و رسالتش را تصدیق کند، او اشرف و برترین پیامبران، و پاک سرشت ترین آنهاست.

اکنون به تو بگویم، در سرزمین شام مراقب این آقا باشید تا مبادا از ناحیه یهودیان به او گزندی برسد.»

پس از این ملاقات، کاروان خدیجه رضی الله عنها به سوی شام حرکت کردند، وقتی که به آنجا رسیدند، کالاهای خود را در معرض فروش قرار دادند، کاروان تجارتی مدینه سپس کاروان قریش که ابوجهل در میانشان بود، پیش دستی کردند و کالاهای خود را با قیمت کلان فروختند، ولی افراد کاروان خدیجه رضی الله عنها هنوز چیزی نفروخته بودند.

ابوجهل به شماتت پرداخت و گفت: «سوگند به خدا کاروان تجارتی خدیجه رضی الله عنها در هیچ سفری مانند این سفر، در مانده نشده و زیان نمی برند، زیرا کالاهایشان در دستشان ماند و مشتری ندارد.»

آن روز گذشت، بامداد روز بعد جمعیتی از عربها فرار شدند و از هر سو برای خریداری کالاهای کاروان خدیجه رضی الله عنها هجوم آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله آن کالاها را به چندین برابر قیمت کالاهای سایرین فروخت،

به طوری که سود کلان و بی نظیری به دست آمد.

ابوجهل از این پیش آمد، بسیار غمگین و ناراحت شد ...

استفاده و سود تجارتي این سفر به قدری زیاد بود که میسر به حضرت محمد ﷺ گفت: «حرکت کاروان در مسیر راه، برای گذشتن از گردنه‌ها چند روز طول می کشید، ولی کاروان به همراهی شما در یک شب از همه گردنه‌ها عبور کرد، و ما در این سفر به قدری در تجارت خود سود بردیم که از چهل سال گذشته تا کنون سابقه ندارد که آنقدر سود برده باشیم، ای محمد ﷺ! اینها همه به برکت قدوم شما است که نصیب کاروان خدیجه ﷺ شده است.»^۱

۶- خویلد پدر خدیجه ﷺ می خواست دخترش با فردی ثروتمند ازدواج کند، از این رو به ازدواج خدیجه ﷺ با حضرت محمد ﷺ مایل نبود.

خدیجه ﷺ که دلباخته جمال و کمال محمد ﷺ شده بود، در پی فرصت می گشت تا دل پدرش را نسبت به محمد ﷺ نرم کند. هنگامی که کاروان تجارتي خدیجه ﷺ به مکه بازگشت، خدیجه ﷺ دید شترهایش همچون عروس آراسته و شاداب هستند، در هر سفر تجارتي معمول بود که چند شترش می مردند و بعضی از آنها به بیماری پوستی مبتلا می شدند، ولی در این سفر به هیچیک از آن آسیبی نرسیده بود و حتی مشاهده کرد که یک لاش مو از آنها کم نشده

است، قریشیان شگفت زده شده بودند چرا که می دیدند هر شتر نری در کنارش شتر ماده کمر باریک و زیبا عبور می کند می پرسیدند: این شتر از کیست؟ در پاسخ گفته می شد: «این از برکات و سودآوری های محمد ﷺ برای خدیجه ﷺ است.»

عقل از سر قریشیان پرید، وقتی که کالاها را کنار هم چیدند و آنها را بر خدیجه ﷺ عرضه کردند او در پشت حجاب می نگریست و حضرت محمد ﷺ در وسط خانه ایستاده بود، و میسره کالاها را یکی پس از دیگری به خدیجه ﷺ نشان می داد، خدیجه ﷺ از دیدن آن همه سود، حیرت زده شد برای پدرش خویلد پیام فرستاد تا بیاید و سود کاروان محمد ﷺ را بنگرد و به او مشتاق گردد، پیام او به خویلد رسید و در آنجا حاضر شد در حالی که لباس زیبا پوشیده و شمشیرش همراهش بود، کنار دخترش خدیجه ﷺ نشست، و کالاها را در معرض تماشای او گذاشتند، خدیجه ﷺ به او می گفت: «ای پدر! همه این اموال به برکت وجود حضرت محمد ﷺ به دست ما آمده است، ای پدر سوگند به خدا، محمد ﷺ سیمای پربرکت، و چهره بر میمنت دارد، در هیچ سفر تجارتي آن همه سود که در این تجارت به دست آمده، نیامده بود.»

سپس خدیجه ﷺ به میسره رو کرد و گفت: چگونه سفر را بیان کن. میسره آنچه را که از معجزات، کرامات، گفتار راهب و ... دیده بود شرح داد، خدیجه ﷺ به او گفت: «تو و همسر و فرزندان را آزاد کردم.» سپس جایزه های دیگر به او بخشید و عطای خلعت سالانه را به

او قول داد. میسره بسیار شادمان شد.

سپس خدیجه علیها السلام با کمال ادب با حضرت محمد صلی الله علیه و آله به گفتگو پرداخت، و از آن حضرت بسیار تجلیل کرد، و چندان برابر زیادتر از آنچه راقراد بین آنها بود، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بخشید، و اشعاری در شأن و مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواند...^۱

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول

رسد زد دولت وصل تو کار من به حصول

مرا امید وصل تو زنده می دارد

وگر نه از غم هجرت نشسته زار و ملول

در سختی عشق اگر بمیرم من دل ز غم تو بر نگیرم
بی شک دل ماه، خور بگیرد گر سوی فلک رسد نفیرم
۷- میسره هنگام مراجعت کاروان از شام به مکه به حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفت سود کاروان به گونه بی نظیر به دست ما آمده است، شایسته است که جلوتر نزد خدیجه علیها السلام بروی و به او مژده دهی. حضرت محمد صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت داد و به راه افتاد.

در این هنگام خدیجه علیها السلام در غرفه طبقه بالای خانه اش به مسیر راه نگاه می کرد و در انتظار بازگشت کاروان بود، ناگاه از دور دید سواره ای می آید، و در جانب راستش فرشته ای شمشیر به دست قرار دارد، و پاره

ابری که قندیل و چراغ فروزان از زبرجد به آن آویزان شده و در اطراف آن بارگاهی از یاقوت سرخ دیده می‌شود، گمان کرد که آن فرشته برای خواستگاری او برای حضرت محمد ﷺ می‌آید، گفت: «خدایا کاش او به سوی من آید، به نزد من وارد شود.»

آن سواره با شکوه کم کم نزدیک شد، او حضرت محمد ﷺ بود که نزد خدیجه ﷺ آمد و او را به ورود کاروان با سودهای فراوان بشارت داد.

خدیجه ﷺ که می‌خواست ببیند آن ابر بار دیگر بر سر محمد ﷺ سایه می‌افکند یا نه به محمد ﷺ عرض کرد، اینک شما بروید و همراه میسره با هم بیایید.

محمد ﷺ از خانه خدیجه ﷺ بیرون آمد، و به سوی کاروان حرکت کرد، خدیجه ﷺ از دریچهٔ غرفه به آسمان نگاه کرد، دید همان پارهٔ ابر فرود آمد و برای محمد ﷺ سایبانی تشکیل داد، و همچنان بر بالای سر آن حضرت حرکت می‌کرد تا محمد ﷺ ناپدید شد.^۱

۸- از گفتنی‌ها اینکه: وقتی که حضرت محمد ﷺ جلوتر نزد خدیجه ﷺ آمد تا خبر مراجعت کاروان را با سود سرشار به او گزارش دهد، خدیجه ﷺ از آن حضرت پرسید: «کاروان در کجاست؟» محمد ﷺ فرمود: من هم اکنون در سرزمین حجه از آنها جدا شدم. با توجه به اینکه فاصلهٔ بین حجه و مکه طولانی است،

۱. اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۵ (با تلخیص).

خدیجه علیها السلام از روی تعجب گفت: آیا هم اکنون از آنها جدا شدی؟
 محمد صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «آری خداوند زمین را زیر پای من در نوردید (و
 به طی الارض) سریع آمدم.

خدیجه علیها السلام گفت: «سوگند به خدا دوست ندارم که تو تنها نزد من
 بیایی، بلکه دوست دارم بازگردی و در پیشاپیش کاروان با شکوه و
 جلال بیایی، و من به سیمای تو بنگرم و کنیزان با عود و عطر و لباسهای
 فاخر بالای کوهها روند و غلامان، گوسفند و شتر قربان کنند و به
 استقبال آیند، تا وقت ورود تو به عنوان یک روز مشهور و با شکوه در
 تاریخ بماند.

محمد صلی الله علیه و آله گفت: کسی اطلاع ندارد که من به مکه آمده‌ام، من هم
 اکنون باز می‌گردم، و به کاروان می‌پیوندم تا مراد و مقصودت حاصل
 شود.

خدیجه علیها السلام بیدرنگ غذای مطبوع و مشکی از آب گوارای زمزم،
 آماده کرده و به محمد صلی الله علیه و آله داد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی کاروان بازگشت و
 پس از اندکی به کاروان رسید، میسره از او پرسید پیمان من با تو این بود
 که به مکه نزد خدیجه علیها السلام بروی، چرا نرفتی؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 فرمود: «رفتم و بازگشتم.» میسره با شگفتی گفت: به این زودی چگونه
 آن همه راه را رفتی و بازگشتی؟ من از تو دروغ نشنیده‌ام. محمد صلی الله علیه و آله
 فرمود: «دروغ نمی‌گویم، اگر در سخن من شک داری، این نان و آب
 خانمت خدیجه است که به من داده و با خود آورده‌ام!»
 وقتی که میسره غذای مطبوع و آب زمزم را دید، حیرت زده

برخاست و ماجرا را به کاروانیان خبر داد، همه شگفت زده شدند، ولی ابو جهل وقتی این خبر را شنید گفت: «چنین کارهای عجیبی از ساحر بعید نیست.»^۱

ورود کاروان به مکه

طولی نکشید که کاروان به مکه رسید، میسره، به حضور خدیجه علیها السلام آمد و ماجراهای عجیب سفر را برای بانوی خود شرح داد. خدیجه علیها السلام با مشاهدات قبلی و خواب دیدن و پیشگوییهای دانشمند یهودی و پسر عمویش ورقه و ... و ماجراهای سفر به شام، به عظمت فوق العاده محمد ﷺ پی برد، و شیفته مقام آن حضرت گردید، و با تمام وجود به همسری آن حضرت، اشتیاق یافت. حضرت خدیجه علیها السلام اجرت قرارداد تعیین شده را به حضرت محمد ﷺ پرداخت، و میسره و پدر و مادر و افراد خانواده اش را به خاطر مژده‌ای که به او داده بود با دادن جایزه کلان آزاد کرد.^۲

در ورق دیگر احادیث می خوانیم: خدیجه علیها السلام به شدت در انتظار حضرت محمد ﷺ به سر می برد، مکرر می نشست و برمی خاست و از دریچه غرغه فوقانی خانه اش، به مسیر راه چشم می دوخت، ناگاه کنیزش ورود حضرت محمد ﷺ را به خدیجه علیها السلام خبر داد، خدیجه به

۱. اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۴۹ تا ۵۱

۲. اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۵ (با تلخیص) - اردواج حضرت محمد ﷺ با خدیجه علیها السلام پانزده روز یا دو ماه بعد از ماجرای سفر تجارتنی به شام، یازده سال قبل از بعثت رخ داد

وسط حیاط خانه اش آمد، کنیز در خانه را گشود، حضرت محمد ﷺ با صدای بلند گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛

سلام بر شما ای اهل خانه.»

خدیجه رضی الله عنها گفت: «سلام بر تو گوارا باد ای نور چشمم.»

حضرت محمد ﷺ فرمود: «به سلامت رسیدن اموات را به تو

تبریک می گویم.»

خدیجه رضی الله عنها گفت: «ای نور چشمم! سلامتی خودت را به من تبریک

بگو، سوگند به خدا تو در نزد من از همه اموال و بستگانم برتر هستی.»

سپس اشعاری سرود و خواند.^۱ که مضمون آن چنین بود:

اگر ز کوی تو بویی به من رساند باد

به مزده جان جهان را به باد خواهم داد

اگر چه گرد برانگیختی ز هستی من

غباری از من خاکی به دامنت نفتاد

تو تا بروی من ای نور دیده در بستی

دگر جهان در شادی به رو من نگشاد

خیال روی توام دیده می کند پر خون

هوای زلف توام عمر می دهد بر باد

نه در برابر چشمی نه غایب از نظری

نه یاد می کنی از من نه می روی از یاد

به جای طعنه اگر تیغ می‌زند دشمن

ز دوست دست نداریم هر چه بادا باد.^۱

آری، خدیجه علیها السلام آن بانوی بامعرفت، در میان تاریکی‌های جاهلیت ستاره‌پر نوری بود که این گونه درخشید و دل‌باخته و شیفته خورشید حقیقت شد، با اینکه خواستگاران ثروتمند و مشهور، اصرار داشتند تا همسر آنها گردد، از همه روی گردانید. و تنها یتیم ابوطالب را برگزید، زیرا عقل او در چشمش نبود، دیده‌ای نافذ و حق بین داشت، مادیت را فدای معنویت کرد، دیده‌اش چنین بود که مولانا در مثنوی گوید:

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن

تا سبب را برکنند از بیخ و بن

دیده‌ای خواهم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

مشورت خدیجه علیها السلام با عمویش ورقه، و گفتار ورقه

خدیجه علیها السلام شیفته جمال و کمال محمد صلی الله علیه و آله شده بود، و از هر نظر خشنود بود و افتخار می‌کرد که روزی بیاید تا تاج پر افتخار همسری حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر سر او نهند، ولی در عین حال تصمیم گرفت به احترام بزرگ خاندانش «ورقه بن نوفل» پسر عمویش، مشورت کند. نزد ورقه آمد و همه ماجرای سفر محمد صلی الله علیه و آله به شام و معجزات و

کرامت‌های او را شرح داد، و سپس موضوع خواستگاری از او، و علاقه خود به او را بیان کرد، و از او خواست تا در این مورد نظریه خود را آشکار کند.

و عرض کرد: «اگر محمد ﷺ عیبی دارد برای من بیان کن.»
ورقه اوصاف عالی پیامبر ﷺ را به طور مشروح برای خدیجه ﷺ شرح داد، خدیجه ﷺ خواست خلعت و هدیه‌ای به عمویش بدهد،
ورقه گفت: «ای خدیجه! من چیزی از متاع دنیا را نمی‌خواهم، بلکه از تو می‌خواهم در روز قیامت از پیشگاه محمد ﷺ برای من شفاعت کنی، بدان که حساب و کتاب و عقابی در میان است، هیچکس نجات نیابد جز کسانی که حضرت محمد ﷺ را تصدیق نموده و از او پیروی کردند، وای بر کسی که از بهشت رانده شود، و وارد دوزخ گردد.^۱
به طور کلی ورقه می‌خواست خدیجه ﷺ را از دانش خود بهره‌مند سازد، خدیجه ﷺ نیز در میان خویشان خود به او احترام می‌کرد و گفتار او را سرمشق قرار می‌داد.

نمونه‌هایی از توصیه‌های ورقه به خدیجه ﷺ چنین است: «از همنشینی با احمق دروغگو بپرهیز، زیرا او نفع تو را می‌خواهد ولی به تو زیان می‌رساند، دور را در نظرت نزدیک، و نزدیک را دور، جلوه می‌دهد، اگر امانت خود را به او بسپاری، به آن خیانت می‌کند، اگر او

۱ اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۹۰ و ۹۱.

امانتی به تو بسپرد به تو اهانت می نماید، اگر به تو سخنی بگوید، دروغ گوید، و اگر تو سخنی به او بگویی به تو اهانت نماید، تو نسبت به او همچون سراب هستی که تشنه می پندارد آب است، وقتی به آن می رسد، آبی نمی یابد.» [یعنی تو را این گونه معرفی می کند].^۱

هرگاه خدیجه علیها السلام نزد ورقه می رفت، ورقه به او می گفت: «ای دختر عمو! نه با آدم جاهل و نه با عالم، ستیز و جدال نکن زیرا اگر با جاهل چنین کنی، تو را خوار کند، و اگر با عالم چنین کنی، علم او تو را باز دارد، قطعاً بدان که آن شخص سعادت مند است که از علماء پیروی نماید.»^۲

کوتاه سخن آنکه: ورقه بن نوفل، خدیجه علیها السلام را تشویق کرد که حتماً با این از دواج مقدس موافقت کند.

ورقه در ضمن گفتار خود، در مورد فقر محمد صلی الله علیه و آله سخن به میان آورد. [گویا می خواست خدیجه علیها السلام را امتحان کند] خدیجه علیها السلام گفت: «اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله ثروت اندکی دارد، من ثروت بسیار دارم، و من در هر حال شیفته و دلباخته آن حضرت هستم، و همه چیزم به فدای او.»

ورقه گفت:

«إِذْنُ وَاللَّهِ تَشْعِدِينَ وَتَوْشِدِينَ وَتَحْطِينَ بِنَبِيِّ كَرِيمٍ:

بنابراین سوگند به خدا سعادت مند گردی و به راه کمال دست یافته ای.

۱. همان، ج ۰۷۴، ص ۱۹۳

۲. همان، ج ۰۲، ص ۱۳۰ و ۱۳۱

و به پیامبری بزرگ و بزرگوار بهره‌مند می‌شوی.»^۱
ارشادها و تشویق‌های ورقه بن نوفل بر عشق و دلگرمی خدیجه علیها السلام افزود، و خدیجه علیها السلام که سیرتی پاک و روحی خداشناس و عمق‌نگر و قلبی پرهیزکار داشت، تصمیم قاطع گرفت تا با محمد صلی الله علیه و آله ازدواج کند، و به این افتخار بزرگ برسد.

دیدار خدیجه علیها السلام با محمد صلی الله علیه و آله در عالم خواب

ورقه بن نوفل به حضرت خدیجه علیها السلام، (که در مورد مشورت درباره ازدواج نزد ورقه آمده بود) گفت: «در نزد من نوشته‌ای از عهد حضرت عیسی علیه السلام موجود است که در آن طلسم‌ها و سرنوشت‌های قطعی به کار رفته است، آبی حاضر کن.»
خدیجه علیها السلام آب حاضر کرد.
ورقه آن نوشته را خواند و بر آن آب دمید، و به خدیجه علیها السلام گفت: با این آب غسل کن، او غسل کرد.

سپس ورقه کلماتی از دو کتاب آسمانی زیور و انجیل در لوحی نوشت و آن را به خدیجه علیها السلام داد و گفت: این نوشته را هنگام خواب زیر سر خود بگذار، که اگر چنین کنی، شوهر حقیقی تو در عالم خواب نزد تو آید، تو او را می‌شناسی و به اسم و کُنیه و ویژگیهای او آگاه می‌شوی.

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۶۱، نظیر این مطلب، در بحار، ج ۳۵، ص ۹۳ نیز آمده است.

خدیدجه رضی الله عنہا طبق دستور پسر عمویش ورقه عمل کرد، و خوابید، در عالم خواب دید، مردی سوار از خانه ابوطالب بیرون آمد که قامتی معتدل و چشمی سیاه و گشاده، ابروانی نازک، لبهایی سرخ، گونه‌هایی گلرنگ داشت، و دارای ملاحظت و درخشندگی بسیار بود، و در بین دو شانهاش علامتی وجود داشت، و پاره ابری بر سر او سایه افکنده، و بر اسبی سوار بود که لگام او از طلا، و زین او آمیخته به جواهرات گوناگون، و چهره‌ای همچون آدمیان داشت، و موهای دمش گوناگون و پاهایش همچون پاهای گاو، و اندازه یک گام او به اندازه دید چشمش بود، و با سواره‌اش جست و خیز داشت.

وقتی که خدیجه رضی الله عنہا در عالم خواب آن سوارکار را دید، او را به سینه‌اش چسبانید و در کنار خود نشانند، هنگامی که بیدار شد، دیگر نخواست تا اینکه بامداد نزد پسر عمویش ورقه آمد و در حالی که هیجان زده بود به پسر عمویش صبح به خیر گفت.

ورقه گفت: «ای خدیجه! گویا شب گذشته خوابی را دیده‌ای؟»

خدیدجه رضی الله عنہا فرمود: «آری مردی سوارکار را با این ویژگیها ... دیدم.» ورقه گفت: اگر این خواب را دیده‌ای، به سعادت و پیروزی رسیده‌ای، زیرا آن شخص را که در عالم خواب دیده‌ای، دارای تاج کرامت است و در روز قیامت از گنهکاران شفاعت کند، سرور و آقای عرب و عجم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می‌باشد.

خدیدجه رضی الله عنہا گفت: ای پسر عمو! من چگونه به وصال او برسم، در حالی که دست من کوتاه و خرما بر نخیل است ...

از آن پس بر شادمانی خدیجه علیها السلام افزون و افزونتر گردید و اشک شوق می ریخت و اشعاری می سرود و می خواند که بیانگر احساس پرشور او نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود اگویی معنی اشعار او در این شعرهای سعدی خلاصه می شد:
ماه فرو ماند از جمال محمد

سرو نروید به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمد
و عده دیدار هر کسی به قیامت
لیلة الأَسْزَى شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
آمده مجموع در ظلال محمد
عرصه دنیا مجال همت او نیست
روز قیامت نگر مجال محمد
وان همه پیرایه بسته جنت فردوس
گو که قبولش کند بلال محمد
همچو زمین خواهد آسمان به بیفتد
تا بدهد بوسه بر نعال محمد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد
پیش دو ابروی چون هلال محمد
چشم مرا گر به خواب دید جمالش
خواب نگیرد مگر خیال محمد

بنی هاشم در خانه خدیجه علیها السلام

خدیجه علیها السلام همچنان به اشعار و ابراز احساسات شورانگیزش ادامه می داد، تا اینکه در خانه اش را زدند، به کنیزش گفت: «برو در را بگشا، گویی از دوست خبر رسیده است.» کنیز در را گشود و نگاهش به چهره های زیبای فرزندان عبدالمطلب افتاد، هیجان زده نزد خدیجه علیها السلام آمد و آمدن آنها را به او خبر داد، خدیجه علیها السلام با شور و شوق وصف ناپذیر به میسره دستور داد فرشها را بگستراند و متکاها را بیاورد و از مهمانان پذیرایی نیک کند. میسره طبق دستور عمل کرد، مهمانان وارد شدند، و از انواع غذاها و میوه ها خوردند، خدیجه علیها السلام در پشت پرده حجاب به مهمانان، خوش آمدگفت، و با زبانی لطیف و بیانی شیرین، مقدم آنها را گرمی داشت ... ابوطالب گفت: «در مورد برادرزاده ام نزد شما آمده ایم که نفع و برکتش عاید تو خواهد شد.» خدیجه علیها السلام با شنیدن این سخن، وجد و شوق بیشتر یافت و اشعاری خواند، گویی معنای آن اشعار چنین بود که در شعر حافظ آشکار شده است:

رواق منظر چشم من آشیانه تُست
 کرم نما و فرود آی که خانه، خانه تُست
 به لطف خار و خط از عارفان ربودی دل
 لطیفه‌های عجیب زیر دام و دانه تُست
 دلت به وصف تو ای بلبل چمن خوش باد
 که در چمن همه گلبانگ آشیانه تُست
 علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن
 که آن مفرح یاقوت در خزانۀ تُست
 به تن مقصرم از دولت ملازمت
 ولی خلاصه جان خاک آستانۀ تُست
 من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی
 در خزانۀ به مهر تو و نشانۀ تُست
 تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار
 که توستنی چو فلک رام تازیانه تُست
 سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد
 که شعر حافظ شیرین سخن ترانه تُست
 آنگاه حضرت خدیجه علیها السلام به ابوطالب گفت: «ای آقای من حضرت
 محمد صلی الله علیه و آله کجاست تا با او به گفتگو پردازم و کلام دلنشینش را
 بشنوم؟»
 عباس یکی از عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن مجلس حاضر بود،
 گفت: من می‌روم و او را به حضور شما می‌آورم، او برخاست و به سراغ

حضرت محمد ﷺ رفت تا او را به نزد خدیجه ﷺ بیاورد.^۱
 صبر است مرا چاره ز هجران تو لیکن
 چون صبر توان کرد که مقدر نمانده است
 در هجر تو گر چشم مرا آب نماند
 گو خون جگر ریز که معذور نمانده است

گفتگوی ابوطالب با حضرت محمد ﷺ

در ورق دیگر احادیث می خوانیم: پس از ماجرای بازگشت حضرت محمد ﷺ از سفر تجار تی شام، که با کرامتها و معجزات همراه بود، محمد ﷺ به خانه خدیجه ﷺ آمد. خدیجه ﷺ از دیدار آن حضرت بسیار خرسند شد، و پس از گفتگوهای طولانی، به محمد ﷺ عرض کرد: «تو در نزد من علاوه بر آنچه که به عنوان اجرت سفر تعیین کرده ام، اموال دیگری نیز داری.»

حضرت محمد ﷺ از خانه خدیجه ﷺ خارج شد و به حضور عمویش ابوطالب آمد، ابوطالب از پیروزی محمد ﷺ در سفر تجار تی شام، بسیار خرسند شد، و به برادرزاده اش خوش آمد و تبریک گفت، و از روی علاقه، بین دو چشم آن حضرت را بوسید.
 سپس عموها آمدند، و در کنار حضرت محمد ﷺ نشستند، آنگاه بین ابوطالب و محمد ﷺ گفتگوی زیر رخ داد:

۱. همان مدرک.

ابوطالب: «خدیجه علیها السلام در مورد اجرت سفر تجارتی، چه چیزی به تو داد؟»

حضرت محمد صلی الله علیه و آله: همان را که قرارداد بین من و او بود داد، به علاوه وعده داد که زیادتر بدهد.

ابوطالب: این نعمت بسیار بزرگ است، من تصمیم دارم، که دو شتر بارکش و دو شتر سواری به تو بدهم، تا به وسیله آنها زندگی خود را سامان دهی، با آن پول دینار و درهم (طلا و نقره که خدیجه علیها السلام داده است) برنامه ازدواج تو را با یکی از زنان قریش انجام دهم، و پس از انجام این امر مهم، دیگر از مرگ، هر وقت به سراغم آید و اهما نخواهم داشت.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله: عمو جان! هرگونه که میل داری انجام بده.

گفتگوی محرمانه خدیجه علیها السلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله

حضرت محمد صلی الله علیه و آله بامداد حمام رفت و بدنش را از گرد و غبار سفر شستشو نمود، و بهترین لباس خود را پوشید و خود را با عطر خوشبو نمود و سپس به خانه خدیجه علیها السلام آمد، در نزد خدیجه علیها السلام کسی جز میسره (غلام مخصوص خدیجه) را ندید، خدیجه علیها السلام با دیدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله بسیار خشنود شد، و اشعاری به میمنت دیدار آن حضرت خواند که گویی معادل فارسی آن این اشعار حافظ بود:

ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب

ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب

چو چشم من همه شب جویبار باغ بهشت
خیال نرگس مست تو بیند اندر خواب
بهار شرح جمال تو داده در هر فصل
بهشت ذکر جمیل تو کرده در هر باب
مرا به دور لب شد یقین که جوهر لعل
پدید می شود از آفتاب عالمتاب
سپس خدیجه علیها السلام خوش آمد گفت، و به آن حضرت عرض کرد:
«ای آقای من صحبت به خیر و برکت باشد و همواره سرشار از شادی و
نعمت های فراوان باشی، آیا حاجتی داری تا برآورم؟»
آثار شرم و آزر از چهره حضرت محمد صلی الله علیه و آله آشکار شد و سرش را
پایین انداخت، و از پیشانیش قطره های عرق سرازیر گشت.
خدیجه علیها السلام با کمال محبت عرض کرد: آیا اگر من از تو سؤالی کردم،
پاسخ مرا می دهی؟
حضرت محمد صلی الله علیه و آله: آری
خدیجه: وقتی که شتر و مال را از من گرفتی می خواهی با آنها چه کار
کنی؟

حضرت محمد: منظور شما از این سؤال چیست؟

خدیجه: می خواهم بر آن بیفزایم.

حضرت محمد: بدان که عمویم ابوطالب به من اشاره کرده که دو شتر
بارکش و دو شتر سواری و مقداری پول به من بدهد، و به وسیله آنها با
زنی از قریش ازدواج کنم که به مهریه و وسایل اندک قانع باشد، و مرا به

چیزی که توانش را ندارم، به زحمت نیفکنند.

خدایچه: ای سرور من! آیا دوست نداری که برای تو زنی را خواستگاری کنم تا قلبم را مسرور کند؟

حضرت محمد: آری چنین همسری می خواهم.

خدایچه: همسری برای تو از قوم تو از اهالی مکه یافته‌ام، که از نظر مال، جمال، کمال، عفت، سخاوت، و پاکدامنی از همه زنان برتری دارد، تو را در امور زندگی یاری می‌کند، از تو به اندک قانع است، و از غیر تو به بسیار قانع نیست، او از خویشان نزدیک تو است، شاهان و بزرگان عرب به خاطر وجود او بر تو حسادت می‌ورزند، ولی همان گونه که نیکبختی او را گفتم عیبی نیز دارد.

حضرت محمد: عیب او چیست؟

خدایچه: عیب او این است که قبلاً دو شوهر کرده، و سن او از سن تو بیشتر است.^۱

حضرت محمد: نام چیست؟

خدایچه: «هِيَ مَمْلُوكَتِكَ خَدِيجَةُ؛ او کنیز تو خدیجه نام دارد.»

حضرت محمد ﷺ با شنیدن این سخن از شدت شرم و آزر، سرش را پایین افکند، عرق خجالت از پیشانی‌اش سرازیر شد، و در دریای سکوت فرو رفت.

خدایچه ﷺ بار دیگر سخن گفت و عرض کرد: «ای آقای من! چرا

۱. این قول بر اساس آن قول است که بگوئیم خدیجه ﷺ در این هنگام دوشیزه نبوده‌است.

پاسخ مرا نمی دهی، سوگند به خدا تو محبوب دل من هستی، و من در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم، و سرا پا مطیع تو هستم، آنگاه اشعاری [که با این اشعار حافظ هماهنگ بود] خواند:

تَغَالَى اللهُ چَه دولت دارم امشب

که آمد ناگهان دلدارم امشب

چو دیدم روی خویش سجده کردم

بِحَمْدِ اللهِ نَکُو کردارم امشب

نِهَا لَصَبْرَمِ از وصلش برآورد

ز بخت خویش برخوردارم امشب

بِسْرَاتِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ به دستم

رَسَدَ از طالع بیدارم امشب

هَمِي تَرَسَمِ خَدِيجَه مَحُو گردد^۱

از این شوری که در سر دارم امشب

«فَأَخْكُمْ بِمَا شِئْتُمْ وَمَا تَرْضَى فَأَلْقَبُ مَا يُرْضِيهِ إِلَّا رِضَاكَ؛

آنچه را دوست داری و می پسندی همان را حکم کن، قلب من جز

خشنودی و رضای تو را نمی پسندد.»

خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا اصرار کرد تا حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن بگوید.

حضرت محمد: ای دختر عمو! تو زنی ثروتمند هستی ولی من

تهی دست می باشم، و توان زندگی با تو را ندارم، زنی مانند تو مشتاق

مردی مانند من نخواهد شد، من جویای زنی هستم که از نظر مالی در

۱ در دیوان حافظ جبین آمده. «همی ترسم که حافظ محو گردد.»

سطح خودم باشد، و مانند من به ساده زیستی عادت کرده باشد، ولی تو ملکه‌ای هستی که همتایت باید شاهان باشند.

خدایچه: سوگند به خدا اگر ثروتت اندک است، ثروت من بسیار است، و کسی که حاضر است جانش را فدایت کند از فدا کردن ثروت دریغ نخواهد نمود، من و غلامان و کنیزان و همه اموالی که در اختیارم هست همه را در اختیار تو قرار دهم، سوگند به خدای کعبه گمان آن را ندارم که چیزی بین من و تو فاصله بیندازد.

سپس قطرات اشک از چشمان خدیجه علیها السلام سرازیر شد و اشعاری خواند که [معادل آن در اشعار حافظ] چنین بود:

در اندرون من خسته دل ندانم چیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
دلَم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب

بنالِ هان که از این پرده کار ما به نواست
مرا به کار جهان هرگز التفات نبود

رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
ندای عشق تو دوشم در اندرون دادند

فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست
سپس خدیجه علیها السلام گفت: سوگند به خداوندی که از دید چشم‌ها پنهان است و به حقیقت اسرار آگاه است، و من در این امر (تشکیل خانواده) به هر کسی به تو سزاوارترم، اینک نزد عموهای خود برو و بگو از من برای تو خواستگاری کنند، و از سنگینی مهریه نترس، مهریه

بر عهده من باشد، و سامان دادن سایر امور را نیز من بر عهده می‌گیرم. برو و در این موردی که شایسته حسن ظن است، اطمینان داشته باش. حضرت محمد ﷺ نزد ابوطالب آمد و ماجرا را بیان کرد، ابوطالب گفت: «هم اکنون تو و عموها برای خواستگاری خدیجه ﷺ به خانه او بروید.»^۱

رفت و آمد صفتیه و نفیسه برای برقرار سازی ازدواج

پس از بروز حوادث و ماجراهایی که بخشی از آنها ذکر شد، خدیجه ﷺ به طور کامل برای تحقق ازدواج با پیامبر ﷺ آماده شد، و در انتظار آن به سر می‌برد، با اینکه سردمداران و سرمایه‌داران بزرگ عرب، از او خواستگاری کردند، او قاطعانه به آنها پاسخ منفی داد، اینک برای ازدواج با حضرت محمد ﷺ که از مال دنیا چیزی نداشت قلبش می‌تپید، و برای وصول به آن، لحظه شماری می‌کرد.

خدیجه ﷺ یکی از دوستان خود به نام «نفیسه» را که از زنان قریش و دختر منبه بود، به حضور طلبید، و حرف دلش را به طور خصوصی به او گفت، و به او فرمود نزد حضرت محمد ﷺ برو، و موضوع ازدواج من با او را مطرح و استوار کن.

نفیسه به حضور حضرت محمد ﷺ آمد و عرض کرد: «ای محمد! چرا زن نمی‌گیری؟!»

۱. اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۵۳ تا ۵۶

حضرت محمد: دستم از مال دنیا تهی است، تا به وسیله آن مراسم ازدواج را برقرار سازم.

نفیسه: من آماده‌ام که این مشکل تو را برطرف سازم، و بانویی با جمال و کمال و ثروتمند از خاندان اصیل و شریف را برای شما معرفی کنم.

حضرت محمد: از کجا می‌توانی چنین بانویی را پیدا کنی؟
نفیسه: من برای این کار بانوی شریف، حضرت خدیجه علیها السلام را آماده می‌کنم.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله با سکوت معنی دار خود، جواب مثبت به نفیسه داد، نفیسه به حضور خدیجه علیها السلام آمد و رضایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به او ابلاغ نمود، و برای برقراری این ازدواج مقدس کوشید.
این موضوع از صورت خصوصی بیرون آمد، و به اطلاع عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و عموی خدیجه علیها السلام به نام عمرو بن اسد و سایر نزدیکان رسید.^۱

عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله متحیر بودند که آیا خدیجه علیها السلام آمادگی برای ازدواج با مرد فقیری همچون حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دارد یا نه؟
حضرت محمد صلی الله علیه و آله با صراحت به آنها گفت: «برخیزید و برای خواستگاری خدیجه علیها السلام بروید که او آمادگی خود را اعلام کرده است.»
عموهای آن حضرت، گفتار او را تصدیق کردند، آنگاه خواهرشان

۱. زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، تألیف آیت الله سید هاشم رسولی، ص ۹۷.

صفیه (عمه پیامبر) را برای خواستگاری و تحقیق به خانه خدیجه علیها السلام فرستادند، صفیه بهترین لباس خود را پوشید، و به سوی خانه خدیجه علیها السلام حرکت کرد، در نزدیک خانه با بعضی از کنیزان خانه خدیجه علیها السلام ملاقات نمود، کنیز با شتاب نزد خدیجه علیها السلام آمد و آمدن صفیه را به او خبر داد.

خدیجه علیها السلام بیدرنگ خانه را خالی کرد و آماده پذیرایی شد، هنگامی که به استقبال صفیه شتافت، پایش به پایین لباسش گیر کرد و لغزید، در این هنگام گفت:

«لَأَفْلَحَ مَنْ غَاذَاكَ يَا مُحَمَّدُ؛

ای محمد! آن کسی که با تو دشمنی کند رستگار نخواهد شد.»

صفیه این سخن را شنید و به فال نیک گرفت و با خود گفت: «این دلیل نیکی بر خشنودی خدیجه علیها السلام به وصلت با حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.»

سپس صفیه علیها السلام حلقه در خانه خدیجه علیها السلام را کوید، خدیجه علیها السلام به استقبال صفیه آمد و با کمال احترام و تجلیل، صفیه را وارد خانه کرد، خواست برای صفیه غذا بیاورد، صفیه گفت:

«من برای خوردن غذا به اینجا نیامده‌ام، بلکه ای دختر عمو آمده‌ام از تو در مورد موضوعی سؤال کنم که آیا درست است یا نه؟»

خدیجه علیها السلام موضوع را دریافت و گفت: «آری درست است، اگر خواهی آن را نمان کن یا آشکار فرما، من از محمد صلی الله علیه و آله برای خودم به عنوان همسر، خواستگاری کرده‌ام، و مهریه از دواج با او را از مال خودم

برعهده گرفته‌ام، اگر او چیزی در این مورد فرموده، سخن او را تکذیب نکنید، من به خوبی می‌دانم که حضرت محمد ﷺ از طرف پروردگار آسمان تأیید می‌شود.»

صفیه لبخند نمود و گفت: سوگند به خدا تو در پاسخ مثبتی که دادی معذور و ستوده هستی، سوگند به خدا نوری درخشنده‌تر از چهره حضرت محمد ﷺ را ندیده‌ام، و سخنی شیرینتر و زیباتر از سخن برادرزاده‌ام را نشنیده‌ام، سپس اشعاری در شأن محمد ﷺ خواند، که مضمون آن چنین بود:

ای مصحف آیات الهی رویت وی سلسله اهل ولایت رویت
سرچشمه زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت
آنگاه صفیه خواست از خانه خدیجه رضی الله عنها بیرون آید، خدیجه رضی الله عنها گفت: اندکی صبر کن، سپس لباس فاخری برای صفیه آورد و به او اهدا نمود، در این لحظه صفیه را به نشان دوستی به سینه‌اش چسبانید و فرمود:

«يا صَفِيَّةُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ إِلَّا أَعْتَبْتَنِي عَلَىٰ وَصَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ؛

ای صفیه! تو را به خدا سوگند می‌دهم که تو مرا در وصول به وصال حضرت محمد ﷺ یاری کنی.»

صفیه گفت: آری حتماً این کار را خواهم کرد.

صفیه خوشحال از خانه خدیجه رضی الله عنها به سوی برادرهایش حرکت کرد و خود را به آنها رسانید، آنها گفتند: «چه خبر؟» صفیه گفت: «ای برادرانم! اگر بنای اقدام دارید برخیزید، سوگند به خدا حضرت

خدیجه علیها السلام چنان مشتاق و شیفته برادرزاده شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که قابل وصف نیست.»

همه عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله - جز ابولهب از روی حسادت - خشنود شدند. آنگاه عموهای آن حضرت، و در پیشاپیش آنها حضرت ابوطالب (پدر ۸ بزرگوار علی علیه السلام) برای خواستگاری و انجام مراسم عقد و عروسی به سوی خانه خدیجه علیها السلام رهسپار شدند، نخست نزد خویلد پدر خدیجه علیها السلام آمدند، و چون از او گفتار نامناسب شنیدند،^۱ با راهنمایی خدیجه علیها السلام نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل رفتند، ورقه با کمال احترام از آنها استقبال کرد و به آنها خوش آمد گفت، و پس از گفتگویی که بین خدیجه علیها السلام و ورقه رخ داد، مقدمات مراسم عقد فراهم گردید.^۲

زبان حال حضرت خدیجه علیها السلام

خدیجه علیها السلام در عشق به وصال پیامبر صلی الله علیه و آله اشعاری سرود و با اعماق وجودش، آنها را می خواند، که می توان اشعار زیر را به گردان همان اشعار ذکر کرد که به عنوان زبان حال آن حضرت در اینجا می آوریم:

دلم آشفته روی محمد	سراسر کشته کوی محمد
شدم واقف ز سر قاب قوسین	چو دیدم طاق ابروی محمد
گل رویش چو یاد آرم به خاطر	شوم سرمست از بوی محمد
تمام انبیاء از شوق دیدار	نظر افکنده بر سوی محمد

۱. چنانکه قبلاً گفتیم، مخالفت خویلد به خاطر فقیر بودن حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود، ولی پس از شرح و بیان خدیجه علیها السلام راضی و خشنود گردید، و طبق بعضی از روایات، شخص خویلد، خدیجه علیها السلام را به عقد اردواح حضرت محمد صلی الله علیه و آله در آورد، (مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۴۲).

۲. اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۵۷ و ۵۸.

عزیز مصر با حسن و ملاحی
 هزاران لشگر از دلهای عشاق
 معطر گشته بزم هشت جنت
 ز عطر نفخه خوی محمد
 زلال سلسیل و نهر و تسنیم
 روان گردیده از جوی محمد
 گسسته بت پرستان تار زُتار
 چو بشنیدند یا هوی محمد
 سر خود را بتان بر خاک سودند
 ز سوز چشم پر نور محمد

ابراز احساسات خدیجه علیها السلام از عشق مجازی که از هوسهای نفسانی نشأت می‌گیرد، نبود، بلکه عشق عرفانی و معنوی در سطح بالا بود که در جای جای قلب خدیجه علیها السلام قرار داشت، فضا، فضای ملکوت بود نه فضای ناسوت، که در چنین فضایی عشق حیوانی را راهی نیست، بر همین اساس اهل دل این ندای آسمانی را شنیدند که می‌گفت:

«إِنَّ اللَّهَ زَوْجُ الطَّاهِرَةِ بِالطَّاهِرِ الصَّادِقِ؛

همانا خداوند بانوی پاک را همسر مردی پاک و راستین نمود.»

در این هنگام پرده از جلو چشم‌ها کنار رفت، حوریان بهشتی بر مجلس عقد خدیجه علیها السلام با محمد صلی الله علیه و آله عطر افشانی کردند، و همه گفتند: «هَذَا مِنْ طَيْبٍ؛ این بوی خوش از وجود این پاک مرد، سرچشمه گرفته است.»^۱

وساطت عمّار و هاله برای تحقق ازدواج

مطابق پاره‌ای از روایات؛ از جمله کسانی که در مورد ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام وساطت کرده‌اند «هاله» خواهر خدیجه علیها السلام و «عمّار یاسر» صحابی معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند، و این روایت

۱. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۴۶.

حاکمی است که خدیجه علیها السلام برای تحقق این ازدواج مقدس، سعی بلیغ داشته است، اصل روایت چنین است:

عَمَّارُ يَاسِرٌ مِي گويد: من به چگونگی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام از همه آگاهتر هستم، زیرا با حضرت محمد صلی الله علیه و آله دوست و همدم بودم، از این رو، روزی در راه صفا و مَرْوَه (در کنار کعبه) عبور می کردم ناگاه خدیجه علیها السلام را همراه خواهرش «هاله» دیدم، همین که چشم آنان به من افتاد، هاله نزد من آمد و از من پرسید: «به نظر تو ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام چگونه است؟»

گفتم: نمی دانم، سپس به حضور محمد صلی الله علیه و آله رفتم و موضوع را با او در میان نهادم، فرمود: «برگرد و با آنها روزی را تعیین کن تا در این مورد با آنها وارد صحبت شویم.» من چنین کردم، روز موعود فرا رسید، خدیجه علیها السلام عمویش عمرو بن اسد را حاضر کرد، و از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله عموهایش و ابوطالب در آن مجلس حاضر شدند، پس از گفتگو و توافق، خطبه عقد توسط ابوطالب خوانده شد، و ازدواج انجام گرفت.^۱

ماجرای خُوَیْلِد پدر خدیجه علیها السلام

با اینکه پدر حضرت خدیجه علیها السلام خُوَیْلِد وجود داشت چرا در مورد

۱ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶ - دانشمند محقق هانم معروف در کتاب «سیره الانمة الاننی عشر» سیره المصطفی صلی الله علیه و آله این روایت را بر سایر روایات ترجیح داده است.

خواستگاری خدیجه علیها السلام و مجلس عقد او و ... سخن از او نیست؟ و بیشتر از پسر عموی خدیجه علیها السلام «ورقه بن نوفل» سخن به میان آمده است؟!؟

در پاسخ این سؤال مطالبی گفته شده، که با توجه به آن راز نبودن خویلد به عنوان سررشته دار این ماجرا روشن می‌گردد:

۱- خویلد در یکی جنگهای فجار سالها قبل کشته شده بود،^۱ از این رو ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه علیها السلام که مرد دانشمندی بود با انتخاب خدیجه علیها السلام این کارها را انجام می‌داد.

۲- خویلد زنده بود، ولی نظر به اینکه برادرزاده اش ورقه، دانشمندی هوشمند و اهل اطلاع و مورد قبول خدیجه علیها السلام بود، مسأله مهم ازدواج خدیجه علیها السلام را به او واگذار نمود، و او را وکیل برای رسیدگی و اجرای عقد نمود.^۲

۳- خویلد علاوه بر شجاعت، مردی خشن و شتابزده به نظر می‌رسید، روشن است که اگر دو صفت شجاعت و خشونت در یک نفر جمع شود، کارها به گونه معقول و بهینه به نتیجه نمی‌رسد.

۴- معرفت و دانش خویلد به آن درجه ای نبود که مسأله معنویت را

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۱۲.

۲. ما توجه به اینکه چون خدیجه علیها السلام قبلاً ازدواج کرده بود، رضایت پدر شرط نبود، بلکه جلب رضایت او از نظر اخلاقی، مطلوب بود.

بر مسأله مادیت ترجیح دهد، از این رو او با توجه به فقیر بودن حضرت محمد ﷺ و ثروتمند بودن خدیجه ﷺ از دواج این دو را نامناسب بلکه یک نوع ذلت برای خدیجه ﷺ می دانست، از این رو چنین ازدواجی با مهریه اندک را اجازه نمی داد، ولی چنانکه قبلاً گفتیم پس از شرح و بیان خدیجه ﷺ، راضی شد و خود به آن اقدام کرد.

۵- افراد حسود و گردنکش همچون ابوجهل و امثال او، در او نفوذ داشتند و او را از توافق در این مورد باز می داشتند، و او که ظاهر بین بود، و مسائل بلند معنوی را نادیده می انگاشت، تحت تأثیر دنیاپرستان قرار می گرفت. برای تکمیل این پاسخ، و توجه به زوایای مسأله، نظر شما را به ماجرای زیر جلب می کنیم:

هنگامی که عموهای پیامبر ﷺ از جمله ابوطالب برای گفتگو و مجلس عقد به خانه خدیجه ﷺ آمدند، خویلد در آن مجلس حاضر شد، و اظهار نارضایتی کرد، تا آنجا که گفت: «اگر به اندازه کوه، ابوقبیس طلا (به عنوان مهریه) بپردازید، من به این ازدواج راضی نمی شوم ...» عموهای پیامبر ﷺ به همدیگر نگاه کردند، حمزه به ابوطالب و سایر برادران گفت: دیگر نشستن ما در اینجا موردی ندارد، برخیزیم و برویم، در همین لحظه یکی از کنیزان خدیجه ﷺ وارد مجلس شد و به ابوطالب اشاره کرد، ابوطالب برخاست و همراه کنیز به پشت پرده حجاب رفت، خدیجه ﷺ به ابوطالب سلام کرد، و به او خوش آمد گفت، آنگاه محرمانه به او فرمود: «ای سرور حرم! به جوش و خروش پدرم اعتنا نکن او به چیز اندک قانع می شود، سپس کیسه ای که حاوی

هزار دینار بود به ابوطالب داد و گفت: این پول را بگیر و به پدرم بده که او با دیدن آن راضی خواهد شد.»

ابوطالب به مجلس عمومی بازگشت، پس از لحظه‌ای سرکیسه را گشود و پول‌های آن را به روی دامن خویند ریخت و گفت: «این هدیه برادرزاده‌ام برای توست، که غیر از مهریه دخترت خدیجه علیها السلام می‌باشد.»

وقتی که خویند آن پولها را دید، آتش خشمش فرونشست، و برخاست با چهره‌ای باز برجای خود نشست و حقیقت برزبانش جاری شد، و خطاب به حاضران گفت: «ای گروه عرب و بزرگان قوم، سوگند به خدا آسمان کبود سایه نیفکنده و زمین به پشت نگرفته مردی را که برتر از محمد صلی الله علیه و آله باشد، من راضی شدم که دخترم خدیجه علیها السلام همسر او گردد و او شوهر دخترم شود.» به این ترتیب مسأله مانع تراشی خویند حل شد، و همه چیز برای اجرای عقد فراهم گردید.^۱

در ورق دیگر احادیث می‌خوانیم: حضرت خدیجه علیها السلام چهار هزار دینار به عنوان مهریه برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاد، و عرض کرد: ای سرور من! این مبلغ را به عمویت عباس بده تا او (محرمانه) به پدرم بدهد، به علاوه خلعت و لباس کاملی نیز فرستاد، عباس همراه ابوطالب آن خلعت و مبلغ را نزد خویند آوردند و به او دادند.

خویند همان ساعت به خانه خدیجه علیها السلام آمد و گفت: «خود را آماده

برای عروسی کن، این مهریه تو است که فرستاده‌اند، و این خلعت لباس برگزیده را به من داده‌اند. سوگند به خدا هیچکس از دواج نکرده که شوهری همانند شوهر تو در جمال و کمال داشته باشد.»

ابوجهل که قبلاً از خدیجه علیها السلام خواستگاری کرده بود، و به او پاسخ منفی داده شده بود در این مورد بسیار حساس بوده و حسادت می‌ورزید، شایع کرد که این پول و خلعت از مال خدیجه علیها السلام است. او می‌خواست با این کارشکنی‌ها از دواج بین خدیجه علیها السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به هم بزند.

ابوطالب در حالی که شمشیرش را حمایت کرده بود، به سرزمین ابطح آمد، بسیاری از مردم در آنجا اجتماع کردند، ابوطالب گفت: «ای مردم! سخن عیب‌جو را شنیدیم، اگر زنان عهده‌دار ادای حق واجب ما می‌شوند، این عیب نیست، محمد صلی الله علیه و آله شخصیتی است که به او هدیه داده می‌شود، و به کوری چشم دشمنان، این رسم ادامه دارد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله شایسته چنین موهبت‌هاست.»^۱

به این ترتیب ابوطالب، دشمن را بر سر جای خود نشانید و نقشه دشمن را خنثی نمود.

مراسم و خطبه از دواج خدیجه علیها السلام

پانزده روز یا دو ماه پس از سفر تجار تی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به شام،

۱. همان مدرک، ص ۷۰ و ۷۱.

مراسم و مجلس عقد ازدواج حضرت محمد ﷺ در خانه خدیجه ﷺ برقرار شد. در این مجلس عموهای پیامبر ﷺ، چند تن از بستگان خدیجه ﷺ از جمله پسر عمویش ورقه بن نوفل و عده‌ای از بزرگان قریش مکه حضور داشتند.^۱

محدث خبیر محمد بن یعقوب کلینی (وفات یافته سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ ه.ق.) در کتاب فروع کافی از امام صادق ﷺ چنین نقل می‌کند:
 هنگامی که رسول خدا ﷺ اراده ازدواج با خدیجه ﷺ نمود، ابوطالب عموی پیامبر ﷺ با افراد خاندان خود همراه چند تن از قریش بر «ورقه بن نوفل (پسر) عموی خدیجه ﷺ وارد شدند.

آنگاه حضرت ابوطالب، خطبه عقد را چنین خواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زُرْعِ إِبْرَاهِيمَ، وَذُرِّيَةِ إِسْمَاعِيلَ،
 وَأَنْزَلَنَا حَرَمًا آمِنًا، وَجَعَلَنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ، وَبَارَكَ لَنَا فِي بَلَدِنَا
 الَّذِي نَحْنُ فِيهِ، ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَخِي هَذَا مِمَّنْ لَا يُوزَنُ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا
 رَجَحَ بِهِ، وَلَا يُقَاسُ بِهِ رَجُلٌ إِلَّا عَظَّمَ عَنْهُ، وَلَا عَدَلَ لَهُ فِي الْخَلْقِ، وَإِنْ
 كَانَ مَقْلًا فِي الْمَالِ فَإِنَّ الْمَالَ رَفْدٌ جَائِزٌ، وَظِلٌّ زَائِلٌ، وَكَهْ فِي خَدِيجَةَ
 رَغْبَةً، وَلَهَا فِيهِ رَغْبَةٌ، وَقَدْ جِئْنَاكَ لِتَخْطُبَهَا إِلَيْكَ بِرِضَاهَا وَأَمْرِهَا،
 وَالْمَهْرُ عَلَيَّ فِي مَالِي الَّذِي سَأَلْتُمُوهُ عَاجِلَةً وَأَجَلَةً، وَكَهْ وَرَبِّ هَذَا
 الْبَيْتِ حَظٌّ عَظِيمٌ وَدَيْنٌ شَائِعٌ وَرَأْيٌ كَامِلٌ؛^۲

حمد و سپاس خداوند این خانه کعبه را سزاست که ما را از نسل

۱. چنانکه قبلاً گفتیم، خویلد پدر خدیجه ﷺ در جنگ فجار، قبلاً به قتل رسیده بود.

۲. این خطبه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۰، و کتاب مکارم الاخلاق، با اندکی تفاوت، در صفحه ۲۳۴ نقل شده و در آنجا ذکر شده که ابوطالب هنگام خواندن خطبه دو چهارچوب در خانه را با دست گرفته بود. (بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۶۳)

ابراهیم علیه السلام و نژاد اسماعیل علیه السلام قرار داد، و ما را در حرم امن فرود آورد، و ما را حاکمان بر مردم نمود، و برکاتش را در این شهری که هستیم، بر ما ارزانی فرمود.

این محمد صلی الله علیه و آله برادرزاده من است، که اگر مقامش با هر فردی از قریش سنجیده شود از او برتر آید، و با هر کدام از آنها مقایسه شود، از او بالاتر و فزونتر باشد. شخصی که در میان انسانها نظیر ندارد، گرچه او از نظر مالی تهی دست است، ولی مال و ثروت، عطای الهی است که به قدر نیاز به افراد داده می شود، و آن همچون هیئت عبوری و سایه گذرا و عاریتی است. او مشتاق ازدواج با خدیجه علیها السلام است، و خدیجه علیها السلام نیز به این ازدواج علاقمند است، اینک نزد تو [ورقه بن نوفل] آمده ایم تا با رضایت و امر خدیجه علیها السلام او را از شما خواستگاری کنیم، و مهریه او بر عهده من است هر چه خواستید از نقد و نسیه می پردازم، سوگند به پروردگار این کعبه، محمد صلی الله علیه و آله دارای بهره ای بزرگ و دینی مشهور و اندیشه ای کامل است.»

سپس ابوطالب سکوت نمود، آنگاه ورقه بن نوفل سخن گفت ولی در سخن گفتن، لکنت زبان پیدا کرد، و از ادامه سخن در مانه شد، با اینکه یکی از کشیشان مسیح بود.

در این هنگام خدیجه علیها السلام به زبان آمد و خطاب به (پسر عمویش) ورقه گفت:

«ای عمو! گرچه تو در مجلس و حضور مردم از من مقدمتر هستی، ولی از جان من مقدمتر نیستی، ای محمد! من خود را به عقد ازدواج تو

۱. این خطاب، حاکی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس عقد حضور داشته است.

در آوردم، و مهریه آن را خودم بر عهده گرفتم، به عمویت (ابوطالب) دستور ده تا شتری قربان کند، و جشن عروسی را برقرار سازد، و تو هم صاحب اختیار همسر خود هستی.»

در این هنگام ابوطالب به حاضران گفت: «گواهی دهید که خدیجه علیها السلام از دواج با محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفت و مهریه آن را بر عهده خود گرفت.»

یکی از حاضران که از قریش بود گفت: «عجبا! تا کنون ندیده بودیم که زنی مهریه از دواجش را بر عهده خود گیرد.»

ابوطالب نسبت به سخن او به شدت خشمگین شد و در حال خشم برخاست، هیبت و شکوه او مجلس را قبضه کرد، آنگاه گفت: «آری اگر مردان همانند برادرزاده‌ام محمد صلی الله علیه و آله باشند، او را با گرانترین بها و سنگین‌ترین مهریه بر بایند، ولی اگر امثال شما باشند، با شما جز به مهریه سنگین از دواج نخواهند کرد.»

آنگاه ابوطالب شتری قربانی کرد، و لیمه عروسی را برقرار نمود، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر همسرش خدیجه علیها السلام وارد شد.

در این هنگام عبدالله بن غنم یکی از قریشیان اشعار زیر را خواند:

هَيِّنًا مَرِيئًا بِمَا خَدِيجَةٌ قَدْ جَرَتْ لَكَ الطَّيْرُ فِي مَا كَانَ مِنْكَ بِأَسْعَدِ
تَرَوُّجَتُهُ خَيْرَ الْبَرِّيَّةِ كُلِّهَا وَمَنْ ذَا الَّذِي فِي النَّاسِ مِثْلُ مُحَمَّدِ
وَبَشَّرَ بِهِ الْبُرَّانَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ وَمُوسَى بْنَ عِمْرَانَ فَيَا قُرْبَ مَوْعِدِ
أَقْرَبَتْ بِهِ الْكُتَابُ قَدَمًا بِأَنَّهُ رَسُولٌ مِنَ الْبَطْحَاءِ هَادٍ وَمُهْتَدِ

یعنی: ای خدیجه! گوارا و مبارک باد تو را که پرنده‌های همای بختت به

سوی کوی سعادت و خوشبختی به پرواز در آمد.
چرا که با برترین همه انسانها از دواج نمودی، چه کسی در میان مردم
همچون محمد ﷺ دارای مقامات عالی است؟
دو راستگو و نیکوکار یعنی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت
موسی علیه السلام به ظهور او مژده داده‌اند، و زمان ظهور چقدر نزدیک شده
است.

از روزگاران پیش، نویسندگان اقرار کرده‌اند که در سرزمین بطحاء،
پیغمبری راهنما و هدایت شده طلوع خواهد کرد.^۱
طبق بعضی از روایات، ورقه بن نوفل نیز خطبه‌ای خواند و به
وکالت از خدیجه علیها السلام عقد ازدواج را قبول کرد، و بزرگان قریش را به
گواهی گرفت، سپس خدیجه علیها السلام به کنیزان فرمود جشن عروسی را
برپا نمودند، و ابوطالب شتری قربان کرد، و به مردم اطعام نمود، و مردم
می آمدند و از غذا می خوردند و مبارک باد می گفتند و می رفتند.^۲
ناگفته نماند که طبق پاره‌ای از روایات، ابوطالب مهریه خدیجه علیها السلام
را بیست شتر قرار داد، و طبق روایت دیگر مهریه او پانصد درهم یا

۱ فروع کافی، ج ۵، ص ۳۷۴ و ۳۷۵، خطبه مذکور با اندکی تفاوت در مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۴۲، و در بحار، ج ۱۶، ص ۱۹، ذکر شده است.

محدث سروی در کتاب مناقب می نویسد: عموی خدیجه علیها السلام «عمرو بن اسد» خطبه عقد را یاسخ داد و پدرش ازدواج را اعلام کرد. «سیس می نویسد: حویلد پدر خدیجه علیها السلام که در مجلس حاضر بود گفت: «رؤسناها ورضینا به، ما عقد ازدواج خدیجه علیها السلام با محمد صلی الله علیه و آله را بپذیرفتیم، و سه همسری محمد صلی الله علیه و آله برای خدیجه علیها السلام راضی و حشود شدیم.» (مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲).

۲ بحار، ج ۱۶، ص ۱۹.

دینار پول بود.

پس از مراسم عقد و جشن، حضرت محمد ﷺ برخاست تا همراه ابوطالب به خانه‌اش بازگردد، خدیجه ﷺ با کمال مهر و محبت به حضرت محمد ﷺ عرض کرد:

«إِلَى بَيْتِكَ، فَبَيْتِي بَيْتُكَ، وَأَنَا جَارُ بَيْتِكَ؛

بفرما به خانه خودت، خانه من، خانه توست و من کنیز تو هستم.»^۱

به راستی که این سخن خدیجه ﷺ بیانگر نهایت تواضع، اخلاص، ایثار خدیجه ﷺ و خردمندی او است که این گونه در برابر همسرش تواضع نموده و خود را در اختیار آن حضرت در حد کنیز پایین آورد. به این ترتیب پیامبر اکرم ﷺ پانزده سال قبل از بعثت با خدیجه ﷺ ازدواج کرد، و هر دو با کمال عزت و محبت زندگی زناشویی را ادامه دادند، و کانون خانواده خود را بسیار گرم و زیبا و پر مهر تشکیل نمودند، که می‌توان گفت تا آن روز در زیر آسمان نبود، زن و شوهر خوشبختی همچون این دو نبودند که ازدواجشان بر اساس اصالتها و ارزشهای ریزی شده بود.

جشن عظیم عروسی، و ولیمه آن

خدیجه ﷺ به عمویش ورقه، پول و اموال کلانی داد و گفت: اینها را به حضور محمد ﷺ ببر، و به او بگو همه اینها هدیه‌ای به پیشگاه

۱ بحار، ج ۱، ص ۴ - معروف این است که در این هنگام پیامبر ﷺ ۲۵ سال، و خدیجه ﷺ ۴۰ سال داشت.

شماست و هر گونه که می خواهی در آن تصرف کن، و هر چه را که از غلامان و کنیزان، املاک و ثروت ها دارم همه را به احترام و تجلیل از محمد ﷺ به آن حضرت بخشیدم.

ورقه بن نوفل کنار کعبه آمد، و در بین زمزم و مقام ابراهیم ﷺ ایستاد و با صدای بلند گفت: «ای عرب! بدانید که خدیجه ﷺ شما را به گواهی می طلبد که خود و همه ثروت خود از غلامان، کنیزان، املاک، دام ها، مهریه و هدایایش را به محمد ﷺ بخشیده است، و همه آنها هدیه ای است که محمد ﷺ آن را پذیرفته است، و این کار خدیجه ﷺ به خاطر علاقه و عشق و محبت خدیجه ﷺ به محمد ﷺ بوده است، و در این مورد گواه باشید و گواهی دهید ...»

سپس خدیجه ﷺ گوسفندان بسیار، پول، لباس، عطر و سایر لوازم را به طور فراوان برای ابوطالب فرستاد، ابوطالب ولیمه عظیمی ترتیب داد، که سه روز ادامه یافت، همه مردم دعوت شدند و در مجلس ولیمه شرکت نمودند، در حالی که عموهای محمد ﷺ در آن مجلس خدمت می نمودند و از دعوت شدگان پذیرایی می نمودند.

حضرت خدیجه ﷺ صنعتگران و هنرمندان شهر طائف را دعوت کرد، آنها آمدند و مجلس جشن را با انواع شمع ها، عنبرها، عطرها، و تمثالهایی از مُشک و سایر لوازم تزیینی آراستند، ... زنان اجتماع کردند و در شب زفاف، حضرت خدیجه ﷺ را با کمال شکوه و عظمت به خانه حضرت محمد ﷺ آوردند. صفیه عمه پیامبر ﷺ به میمنت این ازدواج مقدس اشعاری خواند.

سپس خانه را خلوت کردند و حضرت خدیجه علیها السلام در حضور محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفت.

از گفتنی‌ها اینکه: خداوند به جبرئیل وحی کرد به بهشت فرود آی، و مقداری از مُشک و عنبر از آنجا برگیر و برکوههای مکه بیفشان، جبرئیل به این دستور عمل کرد، باران عطر بر کوهها و خانه‌ها و راههای مکه بارید، بوی دل‌انگیز عطر بهشتی سراسر فضای مکه را فرا گرفت، به گونه‌ای که هر مردی با همسرش ملاقات می‌کرد، از همسرش می‌پرسید: این بوی خوش از کجاست؟ همسر در جواب می‌گفت:

«هَذَا مِنْ طِيبِ خَدِيجَةَ وَ مُحَمَّدٍ؛

این بوی دل‌انگیز از خوش ازدواج خدیجه علیها السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.»^۱

سرودخوانی صفیه و بانوان در شب عروسی

در شب عروسی شکوهمند حضرت خدیجه علیها السلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله جلوه‌های باشکوه درخشان بروز کرد، در جلوه دَوم و سَوم، صفیه عمه پیامبر علیها السلام اشعاری را به عنوان سرود، و شکوه دادن به مجلس خواند، در مورد جلوه دَوم چنین نقل شده:

بانوان بنی‌هاشم به همراه حضرت محمد صلی الله علیه و آله با نورانیت درخشانی که از وجود آن حضرت نشأت می‌گرفت، وارد مجلس عروسی شدند، آنها لباسهای فاخر و رنگارنگ پوشیده بودند، در این میان صفیه عمه

۱ اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۷۵ و ۷۷.

پیامبر ﷺ در مقابل چهره درخشان خدیجه علیها السلام ایستاد و این سرود را خواند:

جاء السُّرودُ مَعَ الفَرَحِ	وَمَضَى التُّحوسُ مَعَ التَّرَحِ
انوارُنَا قَدْ أَقْبَلَتْ	وَالْحَالُ فِيهَا قَدْ نَجَّحِ
بِمُحَمَّدِ المَذکورِ فِی	كَلِّ المَفاوزِ والبَطحِ
لو انْ یَوازِنَ احمَدُ	بِالخالقِ کُلُّهُمُ رَجَحِ
ولقد بَدَا مِن فَضْلِهِ	لِقُریشِ امرٌ قَدْ وُضِعِ
ثمَّ السَّعودُ لِأَحمَدِ	وَالسَّعدُ عَنهُ ما بَرَحِ
بِخدیجَةِ بنتِ الکَمالِ	وبحرٍ نایِلِها طَفَحِ
یا حُسنِها فِی حُلِیها	والحلمِ مِنها مُتَضَحِ
هَذَا لِأَمینِ مُحَمَّدُ	ما فِی مَدائِحِهِ کَلَحِ
صَلُّوا عَلَیهِ تَسَعَدُوا	وَاللَّهُ عَنکُمْ قَدْ صَفَحِ

یعنی: «شادی با گشایش فرارسید، و هرگونه نحوست و ناگواری برطرف شد، نورهای تابان ما چهره برافروخت، و فصل شادکامی و سعادت جلوه کرد، به خاطر وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله که در دشت و سرزمین بطحاء (در همه جا) به نیکی یاد می شود.

هرگا احمد صلی الله علیه و آله با همه خلائق مقایسه شود، او برتری بر همه یابد، و برای قبیله قریش، عظمت و شکوه محمد صلی الله علیه و آله آشکار گشت، و به طفیل وجود او همای خوشبختی و سعادتِ همیشگی به پرواز در آمد.

خوشبختی ای که به خدیجه علیها السلام دختر کمالات و ارزشها پیوست، خدیجه همان دریای فضیلتی است که دست یابی به او موجب لبریز

شدن از ارزشها و کمالات است.

به راستی خدیجه علیها السلام چقدر بانوی شکوهمند و آراسته است، و حلم و آرامش او چقدر تابان و چشمگیر می باشد.

این محمد امین است که در مدح و وصفش، هیچ گونه نقطه تاریکی نیست، و به او درود بفرستید تا صعود کنید و خوشبخت شوید، و خداوند به برکت وجود او، شما را مورد بخشش و لطف سرشارش قرار دهد.»

سپس بانوان بنی هاشم حضرت خدیجه علیها السلام را در همان مجلس به مقابل حضرت محمد صلی الله علیه و آله آوردند، و آن تاج مخصوص عروسی را که بر سر خدیجه علیها السلام بود برداشتند و بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله نهادند، و شادی و خوشحالی نمودند ... و به خدیجه علیها السلام خطاب کرده و گفتند: «ای خدیجه! امشب تو به امری اختصاص یافته ای که از قبایل عجم و عرب هیچ کس جز تو به آن اختصاص نیافته، و جز تو به آن مقام نرسیده است، این موهبت بر تو مبارک باد، و این افتخار و عزت و شرافت پر میمنت را به تو تبریک عرض می کنیم.»

در جلوه سوم نیز صفیه اشعاری به عنوان سرود شادی خواند، سپس خدیجه علیها السلام را کنار حضرت محمد صلی الله علیه و آله نشانند، و همه از آن خانه خارج شدند، خدیجه علیها السلام با بهترین و شادمانترین حال در محضر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نشست.

جبرئیل به فرمان خدا، به بهشت رفت و از آنجا عطر بهشتی را برگرفت و به سرزمین مکه آمد و از آسمان مکه همه کوهها و کوهچه ها و

خانه‌های مکه را عطر افشانی کرد، به طوری که بوی خوش بهشت در همه جا پیچید، و همه این موهبت را به خاطر جشن عروسی حضرت محمد ﷺ و خدیجه ﷺ دانستند.^۱

معرفی صفیه عمه پیامبر ﷺ در چند سطر

نظر به اینکه صفیه عمه پیامبر ﷺ در مورد ازدواج عظیم پیامبر ﷺ با خدیجه ﷺ نقش مهم داشت، وساطت و رفت و آمد او برای تحقق ازدواج، و سرودخوانی و میدان داری او در این امر که قبلاً خاطر نشان گردید، ما را بر آن داشت تا این بانوی هوشمند و شجاع را در چند سطر زیر معرفی کنیم:

صفیه عمه و دختر خاله پیامبر ﷺ و دختر عبدالمطلب، مادر زبیر از زنان بسیار پرصلابت و شجاع بود که در مکه به اسلام گروید و در راه اسلام، استوار ماند تا اینکه در سال ۲۰ هجرت در ۷۳ سالگی از دنیا رفت، مرقدهش در قبرستان بقیع در مدینه است.

او تقریباً همسال، پیامبر ﷺ بود، از شجاعت او اینکه:

در ماجرای جنگ خندق، با جمعی از زنان در قلعه فارغ جا گرفته بودند، ناگاه متوجه شد که یک نفر یهودی در اطراف قلعه دیده‌بانی می‌کند، به او مشکوک شد تا مبادا اطلاع یابد و به یهودیان خبر دهد، چادرش را به کمر بست و چوبی به دست گرفت و بر آن یهودی حمله

۱. اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۷۵ و ۷۶

کرد و او را به هلاکت رسانید.^۱

صفیه در جنگ أحد، نیزه‌ای به دست گرفت و با آن، راه را بر مسلمانانی که فرار می‌کردند می‌بست، و آنها را سرزنش می‌کرد که چرا از اطراف پیامبر ﷺ پراکنده می‌شوید؟^۲

در جنگ أحد پس از آنکه حمزه عموی پیامبر ﷺ و برادر صفیه به شهادت رسید، و دشمنان او را مُثله کردند (یعنی اعضاء بدنش را بریدند)، پیامبر ﷺ کنار جنازه حضرت حمزه ﷺ آمد، و بسیار انده‌گین شد، صفیه را از دور دید، به زبیر فرمود: «برو نگذار مادرت به اینجا بیاید، و پیکر پاره پاره حمزه ﷺ را بنگرد.»

زبیر نزد مادر آمد و پیام پیامبر ﷺ را به او رسانید و از او خواست که باز گردد.

صفیه گفت: چرا مرا از دیدن برادرم حمزه باز می‌دارید، درست است که برادرم را مُثله کرده‌اند ولی «وَذَلِكَ فِي اللَّهِ قَلِيلٌ...» این حادثه در راه خدا، ناچیز و اندک است، به آنچه رخ داده خوشنود هستیم و به حساب خدا می‌گذاریم و صبر می‌کنیم.»

وقتی که پیامبر ﷺ رو حیه او را این گونه در سطح بالا دید، فرمود: «او را آزاد بگذارید بیاید.»

صفیه پس از رحلت پیامبر ﷺ جزء خاندان رسالت بود، اشعار

۱. بحار، ج ۲۰، ص ۲۴۴.

۲. اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۹۲.

جانسوزی در سوگ پیامبر ﷺ سرود و خواند.^۱
 او همواره در کنار فاطمه زهرا علیها السلام دختر خدیجه علیها السلام بود، و همچون
 مادری دلسوز، از او حمایت می کرد.
 پیامبر ﷺ در بستر رحلت، به خصوص خطاب به فاطمه علیها السلام و
 صفیه نموده و فرمود: «ای فاطمه دختر رسول خدا، و ای صفیه عمه
 رسول خدا، برای آنچه در نزد خداست، کارهای نیک انجام دهید (که
 عمل صالح موجب نجات است و گرنه) من در نزد خدا نمی توانم از
 شما دفاع کنم.»^۲

روز مبارک و سپاسگزاری خدا

بدون تردید روز ازدواج پیامبر ﷺ با خدیجه علیها السلام روز بسیار مبارک
 و میمونی بود که منشأ آثار و برکات فراوان در طول تاریخ گردید، و
 موجب کاشتن نهالی شد که به صورت درخت شاداب و پرمیوه در آمد،
 و مردم تا قیامت از میوه های گوناگون معنوی آن استفاده می کنند،
 حضرت زهرا علیها السلام و یازده امام معصوم علیهم السلام از ثمره این درخت است.^۳
 بر همین اساس باید خاطره چنین روزی را که سرچشمه خیر و
 برکت های بسیار شد، همیشه تجدید کرد، و در چنین روزی جشن

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴۶ و ۹۵.

۲. همان مدرک.

۳. «... تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا؛ هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می دهد.» (ابراهیم - ۲۵).

گرفت و از خدای بزرگ برای پدید آوردن چنین روزی سپاسگزاری کرد، این روز، روز دهم ربیع الاول بوده است.

از این رو در روایات ما آمده: در این روز پیامبر ﷺ که بیست و پنج سال داشت، با خدیجه رضی الله عنها که چهل سال داشت ازدواج کرد.^۱ مستحب است افراد با ایمان در این روز روزه بگیرند تا خداوند را شکرگزاری نمایند، که توفیق سعادت ازدواج بین پیامبر ﷺ و خدیجه رضی الله عنها پسندیده و پاک را به جهانیان اعطا فرموده است.^۲

به طور کلی در اسلام دستور داده شده که در برابر نعمتهای بزرگ الهی، نماز شکر بجا آوریم، و قربانی کنیم و یاد آن روز را تجدید نماییم، چنانکه سوره کوثر (صد و هشتمین سوره قرآن) بر این مطلب دلالت دارد.

پیامبر ﷺ پس از این ازدواج مبارک، به شکرگزاری خدا پرداخت و کارهای نیک بسیار نمود، از جمله «ام ایمن» را که کنیز مادرش بود، و پس از مادر به ارث به او رسیده بود، آزاد نمود.^۳ و به گفته بعضی او کنیز

۱. این قول، قول معروف است، ولی روایات در این باره گوناگون می باشد، مانند اینکه: این ازدواج ۱- شانزده سال قبل از بعثت، ۲- بیست سال قبل از بعثت، ۳- ده سال قبل از بعثت، ۴- پنج سال قبل از بعثت، ۵- سه سال قبل از بعثت رخ داد، و اینکه بیهقی در کتاب دلائل الامامه (ج ۱، ص ۷۱) نقل کرده حضرت خدیجه رضی الله عنها در پنجاه سالگی از دنیا رفت، با قول آخر سازگار است (در این باره به کتاب «بنات النبی»، تألیف جعفر مرتضی العاملی، ص ۷۳ تا ۷۵، به نقل از مدارک متعدّد، مراجعه شود).

۲. بحار، ج ۹۸، ص ۳۵۷.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

پس از مادر به ارث به او رسیده بود، آزاد نمود.^۱ و به گفته بعضی او کنیز هاله خواهر خدیجه علیها السلام بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید.^۲

پاسخ خردمندان خدیجه علیها السلام به زنان معترض

گروهی از زنان جاهل و مغرض قریش به عیب جویی خدیجه علیها السلام پرداختند، او را سرزنش می کردند، سرزنش آنها در این جمله‌ها خلاصه می شد: «خدیجه علیها السلام با آن همه حشمت و شوکت با یتیم ابوطالب، محمد صلی الله علیه و آله که تهی دست و فقیر است ازدواج کرده، آیا این عار و ننگ نیست؟!...»

خبر این سرزنش‌ها و یاوه‌سرایی‌ها به خدیجه علیها السلام رسید، آن بانوی خردمند دستور داد غذای مطبوعی آماده کردند، و آنگاه آن زنان را به صرف نهار دعوت نمود، وقتی که آنها اجتماع کرده و از غذا خوردند، خدیجه علیها السلام به آنها رو کرد و چنین گفت:

«ای گروه زنان! شنیدم شوهران شما (و شما) در مورد ازدواج من با محمد صلی الله علیه و آله خرده گرفته‌اید و عیب جویی نموده‌اید، من از شما سؤال می‌کنم، آیا در میان شما شخصی نظیر محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد؟ آیا در سراسر مکه و اطراف آن، شخصیتی با جمال و کمال همانند محمد صلی الله علیه و آله از جهت فضایل و اخلاق نیک می‌یابید؟ من به خاطر این کمالات عالی او با او وصلت نموده‌ام، و چیزهایی از او شنیده و دیده‌ام که بسیار ممتاز است، بنابراین سزاوار نیست شما بیهوده سخن بگویید، و نا آگاهانه به

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۲. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۲۷.

کسی نسبت ناروا بدهید.»

گرش بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بسود که ملامت کنی زلیخارا

زنان در برابر گفتار متین و دلنشین خدیجه علیها السلام سکوت کردند و دم فرو بستند.^۱ و همین خاموشی آنها بیانگر آن بود که سخنی برای گفتن ندارند، و خدیجه علیها السلام کار کاملاً خردمندانه و خدا پسندانه‌ای انجام داده است.

سرزنش زنان از خدیجه علیها السلام و لطف و دلجویی خدا از او

ولی در عین حال، جو سازی‌های زنانه بر ضد حضرت خدیجه علیها السلام به قدری تند و لجوجانه بود که زنان مکه از خدیجه علیها السلام قهر کردند، رفت و آمد با او را ممنوع نمودند، به او سلام نمی‌کردند، و نمی‌گذاشتند زنی بر او وارد شود، تا آنجا که حتی پس از سالها بعد از ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام آنها همچنان با حضرت خدیجه علیها السلام قهر بودند، و او را سرزنش می‌کردند، به بهانه این که چرا با آن همه اموال و مکنّت، همسر یتیم عبدالله که فردی فقیر است، شده است؟ مثلاً هنگام تولد حضرت زهرا علیها السلام که مطابق نقل معروف، در سال پنجم بعثت واقع شد، با اینکه بیست سال از ازدواج خدیجه علیها السلام گذشته بود، و با اینکه در همه جا معمول و رسم حسنه است که زنان هنگام زایمان به کمک همدیگر می‌شتابند، خدیجه علیها السلام برای زنان قریش و بنی‌هاشم پیام

فرستاد و آنها را به کمک طلبید، ولی آنها با کمال گستاخی گفتند: «تو با ما مخالفت کردی و به سخن ما اعتنا نکردی و با یتیم ابوطالب که شخصی فقیر بود ازدواج نمودی، و ما هرگز نزد تو نمی آیم و تو را در هیچ کار یاری نمی کنیم.»

حضرت خدیجه علیها السلام از سرزنش دیرینه آنها که همچنان ادامه داشت بسیار غمگین شد، ولی خداوند او را فراموش نکرد، بلکه او را مورد لطف مخصوصش قرار داد و از او دلجویی نمود، در این هنگام خدیجه علیها السلام ناگهان دید چهار بانوی بلند قامت که گویی از زنان بنی هاشم هستند وارد شدند، خدیجه علیها السلام هراسان شد، یکی از آنها گفت: نترس و محزون نباش، ما از جانب خداوند آمده ایم، ما خواهران تو هستیم، من ساره هستم، و این آسیه است که همدم تو در بهشت است، و آن یکی مریم دختر عمران است و این دیگری صفورا دختر شعیب پیامبر است، خداوند ما را برای پرستاری تو در این وقت، فرستاده است، یکی از آنها در طرف راست و دیگری در طرف چپ و سومی در پیش رو و چهارمی در پشت سر خدیجه علیها السلام نشستند، در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام متولد شد، و جهان به نور وجودش روشن گردید.^۱

آری، مخالفت با خدیجه علیها السلام همچنان ادامه داشت، تا آنجا که حتی پس از بیست سال، دست از مخالفت و سرزنش خود بر نمی داشتند.

شکستن قالب‌ها با انتخاب ارزشها

بدون تردید پیامبر ﷺ جوانی بسیار زیبا و خوش قامت و از خاندان اصیل بود، و دختران جوان و زیبا برای ازدواج با او آماده بودند، هیچ گاه مانعی بر سر راه نبود.

و همچنین تردیدی نیست که حضرت خدیجه رضی الله عنها با آن همه حشمت و شوکت می‌توانست، با جوانان ثروتمند، و شاهان و شاهزادگان برومند ازدواج کند (چنانکه خواستگاران بسیاری از این گونه افراد داشت) و با چنین ازدواجی، رفاه و آسایش و خوشگذرانی وسیعی داشته باشد، چنانکه در میان انسانها در همه جهان چنین معمول بود، و به ویژه در جزیره العرب، ملاکها و قالب‌ها بر محور ثروت، مکننت و خوشی و خوش گذرانی دور می‌زد.

پس چرا حضرت محمد ﷺ با زن بیوهٔ چهل ساله ازدواج کرد؟ و چرا خدیجه رضی الله عنها یک یتیم فقیر را برای همسری برگزید؟

حقیقت این است که این ازدواج بر اساس ارزشها و اصالتها و قالب‌شکنی‌ها بود، نه بر اساس تقلید کورکورانه و تطبیق با محیط، و قالب پرستی‌ها و هوسبازی‌ها.

ملاک آنها در انتخاب، سیرت نیک بوده‌نه صورت منهای سیرت. آنها همه ملاک‌ها و معیارها و قالب‌های زمان را شکستند، ملاکها و قالب‌هایی که بر پایهٔ تعصب اشرافی جاهلی بنا شده بود.

آن جاهلان یا آگاهان مغرضی که نسبت ناروای زن خواهی (به معنی خوش‌گذرانی با زنان) را به ساحت مقدس حضرت محمد ﷺ

می دهند، آیا توجه ندارند که آن حضرت تا بیست و پنج سالگی ازدواج نکرد، او پس از آن تا بیست و پنج سال دیگر با خدیجه علیها السلام زندگی کرد، یعنی با زنی که چهل سال داشت و بین چهل سال تا ۶۵ سالگی همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

آیا ازدواج مردی بیست و پنج ساله تا ۵۰ ساله با زنی ۴۰ ساله تا ۶۵ ساله کافی نیست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در ازدواج خود ملاکهای ارزشی را پایه قرار داده بود؟ با توجه به اینکه تا حضرت خدیجه علیها السلام زنده بود، محمد صلی الله علیه و آله با زن دیگر ازدواج ننمود، و بعد از خدیجه علیها السلام تا یک سال ازدواج نکرد.^۱

از سوی دیگر، خدیجه علیها السلام نیز قالب‌ها را شکست، در برابر سرزنش و شماتت مردم به خصوص زنان، مقاومت کرد، به یاوه‌سرایی‌های آنها اعتنا نکرد، و عملاً نشان داد که معیار صحیح در انتخاب همسر، عقل، اخلاق نیک، جوانمردی و ایمان است، نه ثروت و خوش‌گذرانی و هوسبازی، و چنانکه گفتیم به زنان معترض با صراحت فرمود: «آیا در سراسر جزیره‌العرب مردی را از نظر کمالات می‌شناسید که برتر از محمد صلی الله علیه و آله باشد؟ من به خاطر این کمالات و ارزشها با او ازدواج نموده‌ام...»^۲

و این درس بزرگی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام به ما آموختند که زیبایی به جای خود، ولی ملاک اصلی در انتخاب باید معرفت و تقوا

۱. بحار، ج ۲۲، ص ۱۹۱.

۲. بحار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۴.

باشد.

بر همین اساس پیامبر ﷺ از یک سو به زنان سفارش می‌کند:
«إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضُونَ خُلُقَهُ وَدِينَهُ فَرَوْجُوهُ؛
هرگاه خواستگاری که اخلاق و دین او را می‌پسندید، نزد شما برای
خواستگاری آمد با ازدواج او موافقت کنید.»^۱

از سوی دیگر فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدَّمَنِ؛

ببرهیزید از سبزه‌هایی که از جاهای کثیف می‌روید.»

شخصی پرسید: منظور از این سخن چیست؟ فرمود:

«الْمَرْئَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَثَبِ الشُّوءِ؛

ببرهیزید از زن زیبایی که از خانواده ناشایسته به وجود می‌آید.»^۲

ترک خوش‌گذرانی و عیاشی در عنفوان جوانی

در میان مردم، متداول و معمول است که وقتی به ثروتی کلان، بدون
زحمت و رنج دست یافتند، از آن به «ثروت بادآورده» تعبیر می‌کنند، و
با آن ثروت به خوش‌گذرانی و هوسبازی می‌پردازند، و به دلخواه خود
در هر جایی که هوس‌هایشان بخواهد به مصرف می‌رسانند و سرانجام
می‌گویند: «ثروت بادآورده را باد بُرد.»

به ویژه اگر چنین ثروتی به دست جوانی در آغاز ازدواج بیفتد، که
اشتهای او برای عیاشی و هوسبازی بیشتر است. سعدی در کتاب

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹ و ۲۹.

۲. بحار، ج ۱۶، ص ۷۱.

گلستان می گوید:

حضرت موسی علیه السلام فقیری را دید که از شدت تهیدستی، برهنه بوده و روی ریگ بیابان خوابیده است، از کنار او عبور می کرد، او عرض کرد: «ای موسی! دعا کن تا خداوند متعال معاش اندکی به من بدهد که از بی تابی جانم به لب رسیده است.»
موسی علیه السلام برای او دعا کرد و از آنجا (برای مناجات در کوه طور) رفت.

پس از چند روز، موسی علیه السلام از همان مسیر باز می گشت، دید همان فقیر را دستگیر کرده اند و جمعیتی بسیار در گردش اجتماع نموده اند، پرسید: «چه حادثه ای رخ داده است؟»
حاضران گفتند: این مرد شراب خورده و عربده و جنگ جویی نموده و شخصی را کشته است، اکنون او را دستگیر کرده اند تا به عنوان قصاص، اعدام کنند.

لطیفه گوها، مناسب این حال گفته اند:

گر به مسکین اگر پرداستی تخم گنجشک از جهان برداشتی

عاجز باشد که دست قوت یابد برخیزد و دست عاجزان برتابد^۱

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ؛

۱. یعنی: بسیار باشد که ناتوانی، قوی بیجه گردد، و خود به بیجاندن دست ناتوانان و ستم بر آنان، قیام کند

و اگر خداوند رزق و روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین صغیان و ستم می‌کنند.»^۱

موسی علیه السلام به حکمت الهی اقرار کرد، و از جسارت خود استغفار و توبه نمود:

بنده چو جاه آمد و سیم و زرش سیلی خواهد به ضرورت سرش^۲
آن نشنیدی که فِلاطون چه گفت مور همان به که نباشد پرش؟
پدر عسل فراوان دارد، ولی عسل برای پسرش که گرم مزاج است،
سازگار نیست.

آنکس که توانگرت نمی‌گرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند^۳
اینک به اصل مطلب بازگردیم؛ حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی که با خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، خدیجه علیها السلام تمام ثروت کلان و انبوه و بی حساب خود را در اختیار آن حضرت قرار داد، و آن حضرت در آن وقت سنین عنفوان جوانی را به سرمی‌برد، همه گونه وسایل خوشگذرانی برای او آماده بود، وضع محیط و غریزه جوانی اقتضا می‌کرد که آن حضرت بساط عیش و عشرت را بگستراند، و مانند بسیاری از جوانان به اشباع غرایز جوانی خود پردازد، اوضاع و شرایط جوّی نیز با او مساعد بود، و او را برای این کار تشویق می‌کرد، و اگر او بر خلاف این روش رفتار می‌نمود، مورد سرزنش واقع می‌شد،

۱. شوری - ۲۷.

۲. یعنی: وقتی که انسان (دور از مکتب پیامبران) به مقام و ثروت رسید، بنای غرور و نافرمانی گذارد، و ناگزیر خود را سزاوار پسر گردنی سازد.

۳. گلستان سعدی، باب سوم، در فضیلت قناعت.

ولی او محمد ﷺ و ستوده بود، هرگز دل به رفاه و آسایش و هوسبازی چند روزه دل نبسته بود، او از سرگرمی و بی خبری و غفلت می‌گریخت و به جای چنین کاری به بالای کوههای زمخت و سر به فلک کشیده مکه می‌رفت و درباره عظمت خالق و خلقت می‌اندیشید، و به درجات عرفان خود می‌افزود و گویی می‌گفت:

تو گویی اختران استاده اندی دهان با خاکیان بگشاندند اندی
که هان ای خاکیان هوشیار باشید در این درگه دمی بیدار باشید
و نیز گویی می‌گفت:

کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند

نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

خسرت هست که مرغان سحر می‌گویند

که آخر خفته سر از بالش غفلت بردار

خانه خدیجه ﷺ همان گونه که قبل از ازدواج او کانون محبت به بینوایان، تهی‌دستان، بیوه‌زنان، و مرکز سامان بخشی برای سامان دادن به بی‌سامانان بود، اکنون نیز همان برنامه را به طور بهتر، سریعتر و تحت نظارت حضرت محمد ﷺ دنبال می‌شد.

حضرت محمد ﷺ هرگز از ثروت خدیجه ﷺ به عنوان ثروت بادآورده استفاده نکرد، و آن را در رفاه و خوش‌گذرانی خود مصرف ننمود، بلکه با همسرش در کمال سادگی زیست، و آن اموال را در راه

تأمین معاش مستمندان به مصرف می‌رسانید، گهگاهی افرادی همانند مادر رضاعی اش حلیمه سعدیه از بادیه می‌آمدند، و وضع قحطی زده آنها بیانگر شدت نیاز آنها بود، حضرت محمد ﷺ و حضرت خدیجه ﷺ با کمال میل از اموال خود به آنها کمک می‌کردند، پیامبر ﷺ عباى خود را بر زمین می‌گسترانید و مادر رضاعیش حلیمه سعدیه را با احترام بر روی آن می‌نشانید و پس از پذیرایی و دلجویی کمکهای شایانی از شتر و گوسفند به آنها، آنان را خوشنود به سوی بادیه خود بدرقه می‌کرد.^۱

و این نیز درس بزرگ اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی بود، که این دو همسر مهربان و فداکار به ما آموختند، که باید ثروت را در راه صحیح به مصرف رسانیده، و از هرگونه اسراف و مصرف‌های نامناسب و بی‌رویه دوری جست، هوسبازی، عیاشی کار حیوانی است، انسان باید از این مرزها بگذرد و لذت معنوی را بر لذت حیوانی ترجیح دهد، و به طور کلی لذت حقیقی را در امور معنوی و کمک رسانی به بینوایان بداند، چنانکه سعدی می‌گوید:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت ندانی

در هر زمانی به خصوص امروز یکی از دست‌اندازهای بزرگ زندگی که بسیاری را رنجانده و مأیوس از زندگی می‌کند و در پرتگاه سقوط قسار می‌دهد، مسأله مصرف‌گرایی و ولخرجی است،

۱. سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۲۳.

امیرالمؤمنان علی علیه السلام در این راستا می فراید:

«الْأَوْانُ إِعْطَاءُ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَزْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ؛

آگاه باشید مصرف مال در غیر مورد شایسته اش، اتلاف و اسراف است، این کار ممکن است (چند روزی) باعث سرفرازی صاحبش در دنیا گردد، ولی موجب سرافکنندگی او در آخرت و در پیشگاه خداوند خواهد شد.»^۱

شرح کوتاهی درباره ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از تهمت‌های ناروا و ناجوانمردانه‌ای که بعضی از مسیحیان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زده‌اند و آن را با آب و تاب و رنگ آمیزی فریبا جلوه داده‌اند، مسأله ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله است که آنها از آن به داشتن حرم سرا برای پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر جنبه‌های شهوت جنسی، تعبیر نموده‌اند، از این رو در اینجا لازم است در مورد راز و رمز ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به طور کوتاه اشاره کنیم:

به طور کلی علل و رازهای ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در یکی از هفت محور زیر خلاصه می‌شد:

- ۱- تشکیل کانون خانواده و تولید نسل، ۲- حفظ کرامت و شخصیت زنان و تربیت آنها، ۳- حفظ بانوان از فساد اخلاقی، ۴- شکستن سنت‌های جاهلی و احیای سنت معقول اسلام، ۵- ارضای

۱. بهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

غرائز جنسی، ۶ - نگهداری و سرپرستی از زنان بی سرپرست، ۷ - تحصیل موقعیت‌ها از نظر سیاسی و اجتماعی برای پیشبرد اسلام. در میان پیامبر ﷺ و امامان معصومین هیچ کدام مانند پیامبر ﷺ از دواج متعدّد نکردند، ولی از دواج او هرگز جنبه شهوت پرستی و غرایز جنسی نبود، آنها که آن حضرت را به داشتن «حرم سرا» نسبت می‌دهند، باید به آنها گفت: آیا سرپرستی از چند زن که جز یکی دو نفر از آنها - همه بیوه و بیش از پنجاه سال عمر کرده بودند و هر کدام در یک آلونک گلین و ساده که حتی فرش نداشت زندگی می‌کردند، داشتن حرم سرا است؟ به راستی شرم‌آور نیست شخصیت ملکوتی و بزرگی چون حضرت محمد ﷺ با این تعبیرات، زیر سؤال برود؟!

توضیح اینکه: حضرت محمد ﷺ تا بیست و پنج سالگی از دواج نکرد، و پس از بیست و پنج سالگی، با بانویی به نام حضرت خدیجه که چهل سال داشت و بنا به مشهور قبلاً دو شوهر نموده بود و شوهرانش از دنیا رفته بودند، و از آنها دارای فرزندانسی بود، ازدواج کرد. و با همین زن حدود بیست و پنج سال (از پانزده سال قبل از بعثت تا سال دهم بعثت) زندگی نمود، بنابراین آن حضرت از آغاز عنفوان جوانی یعنی پانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی (ده سال) همسر نداشت، و سپس از بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی (یعنی بیست و پنج سال) با یک زنی که بین چهل تا شصت و پنج سال را می‌گذرانید زندگی نمود.

حضرت محمد ﷺ تا خدیجه زنده بود، با هیچ زنی ازدواج

کرده‌اش نمود، سپس زید بر اثر ناسازگاری، او را طلاق داد، پیامبر ﷺ با او ازدواج نمود، در آن عصر ازدواج برده، یا کسی که سابقه بردگی داشت، را با زنان طوایف عرب، ناروا و عار می‌پنداشتند، و همچنین ازدواج با زن مطلقه برده را ننگ می‌دانستند، پیامبر ﷺ با این سنت‌های غلط مبارزه کرد، و عملاً زینب را همسر زید نمود، و پس از آنکه زید او را بر اثر ناسازگاری طلاق داد، پیامبر ﷺ با زینب ازدواج کرد، و به این ترتیب پیامبر ﷺ عملاً دو سنت باطل را شکست.

ازدواج پیامبر ﷺ با جویریة بنت حارث نیز این گونه بود، او بیوه و کنیز بود، پیامبر ﷺ او را خرید، سپس آزاد کرد، و پس از آزادی با او ازدواج نمود.^۱

ازدواج پیامبر ﷺ با ام حبیبه دختر ابوسفیان، و صفیه دختر حی بن اخطب (که یهودی بود و به اسارت مسلمانان در آمده بود) و میمونه دختر حارث هلالی، و ماریه قبطیه به خاطر حفظ کرامت آنها، و جنبه‌های عاطفی بود، که شرح آن در اینجا به طول می‌انجامد، برای روشن شدن مطلب، تنها به شرح حال ام حبیبه و ماریه قبطیه اکتفا می‌کنیم:

ام حبیبه که نامش رمله بود دختر ابوسفیان بود، او در سالهای آغاز بعثت به رغم میل پدر و خاندانش، اسلام را پذیرفت، بر اثر آزار مشرکان، با شوهرش عبیدالله بن جحش، به حبشه هجرت کرد، عبیدالله

۱. بحار، ج ۲۲، ص ۱۹۱ و ۲۰۳.

در آنجا مسیحی شد و سپس از دنیا رفت، امّ حبیبه، احساس تنهایی کرد، این خبر به پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ برای حفظ کرامت او، برای نجاشی رهبر حبشه پیام داد که او را برای من خواستگاری کن. نجاشی مجلس جشن باشکوه تشکیل داد، و عقد امّ حبیبه توسط «عمرو بن امیه» وکیل رسول خدا ﷺ برای آن حضرت اجرا شد، در سال پنجم هجرت، مهاجران حبشه به مدینه بازگشتند، امّ حبیبه به خانه پیامبر ﷺ وارد گردید.

امّ حبیبه به قدری در راه اسلام استوار بود، که وقتی پدرش ابوسفیان پس از شکستن پیمان صلح حدیبیه، برای مذاکره به مدینه آمد و وارد خانه پیامبر ﷺ شد، و خواست روی مسند پیامبر ﷺ بنشیند، امّ حبیبه آن را برچید، ابوسفیان با ناراحتی گفت: «آیا دریغ داری که من در اینجا بنشینم؟»

امّ حبیبه گفت: «آری، این فرش محل نشستن رسول خدا ﷺ است، ولی تو مشرک و نجس هستی، و نشستن تو بر روی آن نارواست، من اجازه نمی‌دهم مشرکی بر جای پاکترین انسانها بنشیند.»^۱
به راستی آیا رواست چنین زنی را رها کرده و تنها گذاشت، یا بهتر آن است که برای حفظ شرافت او به او احترام نمود، و از او حمایت کرد؟!۱

پیامبر ﷺ بر همین اساس، با او ازدواج کرد، و او افتخار می‌کرد که

۱. اقتباس از اسدالغابه، ج ۵، والاصابه، ج ۴، ص ۲۹۹، بحار، ج ۲۲، ص ۲۰۲.

دارای چنین موقعیت عظیم شده است.

نتیجه اینکه: همه قراین و شواهد به روشنی بیانگر آن است که ازدواج پیامبر ﷺ از هرگونه جنبه‌های غرایز جنسی و حرم‌سراییی منزّه بوده، بلکه علل سیاسی، اجتماعی، عاطفی و انسانی داشته است.

به عنوان مثال: در بعضی از روایات آمده: عثمان قبل از اسلام، با ابوبکر پیمان بست که اگر پیامبر ﷺ دخترش رقیه رضی الله عنها را همسر او گرداند، مسلمان شود و پیامبر ﷺ با پیشنهاد او موافقت کرد.^۱

معنی این سخن این است که پیامبر ﷺ برای جذب عثمان به اسلام، به تحقق ازدواج رقیه رضی الله عنها با عثمان اقدام نمود، بنابراین این ازدواج جنبه سیاسی داشته است.

یکی از ازدواج‌های پیامبر ﷺ با «ماریه قبطیه» بود، این بانو کنیز مقوقس پادشاه اسکندریه بود، نظر به اینکه ماریه مسلمان شد، مقوقس تصمیم گرفت او را به همراه هدایای دیگر برای پیامبر ﷺ بفرستد.

ماریه برادری به نام «مایور» داشت که وقتی دید خواهرش به اسلام گرویده، او نیز مسلمان شد.

پیامبر ﷺ در سال هفتم، ماریه را (به ملک یمین) همسر خود گردانید، و از او دارای فرزندی شد که نام او را ابراهیم نهاد، ابراهیم در سال هشتم، در حالی که شانزده ماه و هشت روز، یا هیجده ماه بیشتر عمر نکرده بود، از دنیا رفت، پیامبر ﷺ بسیار اندوهگین و گریان شد،

۱. مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۲۲.

چرا که او را بسیار دوست داشت، وقتی که ابورافع خبر ولادت ابراهیم را به پیامبر ﷺ داد، پیامبر ﷺ از خوشحالی یک برده به او مژدگانی داد.^۱

نتیجه اینکه: ازدواج با ماریه، با اقدام پیامبر ﷺ انجام نشد، بلکه او را به آن حضرت هدیه دادند، و از آنجا که او مسلمان شده بود، و در مدینه غریب بود، پیامبر ﷺ به عنوان جبران بی‌اعتنایی‌هایی که خاندانش به او کردند، از شخصیت او تجلیل کرد، و سرپرستی او را بر عهده گرفت، که بیشتر جنبه انسانی و عاطفی و سیاسی داشت.

علیؑ در کودکی، نور چشم خدیجهؑ

پنج سال بعد از ازدواج مقدس پیامبر ﷺ و خدیجهؑ گذشت، امیر مؤمنان علیؑ در آن روزها چشم به جهان گشود، حضرت محمد ﷺ علیؑ را بسیار دوست داشت، همواره او را هنگام خواب و بیداری مراقبت و نوازش می‌کرد، گاهی او را در آغوش می‌گرفت و گاهی بر دوشش می‌نهاد، و با انواع هدیه‌ها و نوازش‌ها، او را خوشنود می‌نمود، و می‌فرمود: «این کودک برادر و برگزیده و یاور و وصی من است.»

خدیجهؑ دید حضرت محمد ﷺ بسیار به علیؑ علاقمند است، از این رو او نیز به علیؑ محبت می‌کرد، او را پاکیزه می‌نمود،

۱. اسدالغابه، ج ۱، ص ۱؛ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۴۱.

لباسش را عوض می کرد، پیراهن آراسته و زیبا برتن او می پوشانید، به کنیزان و غلامانش می گفت علی علیه السلام را با خود حمل کنند (بردوش و بغل گیرند) و به تفریح ببرند و او را نوازش نمایند. از این رو خدیجه علیها السلام همواره در خانه ابوطالب رفت و آمد داشت، و ابوطالب و همسرش فاطمه بنت اسد، را مورد الطاف خود قرار می داد، کوتاه سخن آنکه: محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام نسبت به علی علیه السلام [که روزهای کودکی را می گذراند] به گونه ای بود که مردم خطاب به علی علیه السلام می گفتند:

«هَذَا أَخُو مُحَمَّدٍ وَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَقُرَّةُ عَيْنِ خَدِيجَةَ؛

این برادر محمد صلی الله علیه و آله و محبوبترین انسانها به محمد صلی الله علیه و آله و نور چشم

خدیجه علیها السلام است.»^۱

هماهنگی خدیجه علیها السلام با زندگی عارفانه حضرت محمد صلی الله علیه و آله

حضرت محمد صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، در هر ماه چندین بار در شب و روز، و در هر سال همه ماه رمضان را بر فراز کوه عظیم «جرا» به غاری که در آنجا بود می رفت، و در آنجا با دیدن عظمت خلقت و درک کمال خداشناسی به عبادت خدا می پرداخت، عباداتی که آمیخته با تعقل و توجه و عمق نگری بود.^۲

کوه بلند جرا در شش کیلومتری شمال شرقی مکه، کنار راه مکه به

۱. بحار، ج ۳۵، ص ۴۳.

۲. شرح بهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸، بحار، ج ۱۷، ص ۳۰۹.

عرفات واقع شده، که شهر مکه در دامنه آن قرار دارد، این کوه از کوههای دیگر مکه جدا است، و بر تمام آنها مسلط است.

و در سینه قلّه این کوه غاری وجود دارد که به آن «غار حرا» گویند که از تخته سنگهای بزرگ تشکیل شده، و دهانه آن به سمت کعبه است، ارتفاع آن به اندازه بلندی قامت یک انسان میانه بوده، و عرض آن به قدری کوچک است که یک نفر به زحمت می تواند در آن بخوابد، وقتی انسان بر فراز کوه قرار می گیرد، جلال و جبروت خدا و عظمت آفرینش و زیبایی های طبیعت را که همه نشانه خدا و بزرگی اوست می نگرد. در آنجا انسان جز یاد خدا و عظمت او به چیز دیگری نمی اندیشد، گویی زبان حال و قالش در این اشعار حکیم سنایی است:

مَلِکَا ذَکَرِ تُو گَویم که تُو پاکِی و خدایِی

نروم جز به همان ره که توام راهنمایِی

بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی

بری از بیم و امیدی، بری از چون و چرایِی

همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم

همه توحید تو گویم، که به توحید سزایِی

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی

تو نماینده فضلِی، تو سزاوار شنایِی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی

همه نوری و سرروری، همه جودی و سخایی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

امام هادی علیه السلام فرمود: «پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس از سفر

تجاری به شام، آنچه به دست آورد، به تهی دستان داد، هر روز بامداد

بر فراز کوه «جِرا» می رفت، در بالای قلّه های آن، آثار رحمت خدا و

شگفتی های آفرینش او را تماشا می کرد، و از تماشای دریا و صحرا و

آسمانها، تحت تأثیر عظمت خدا قرار می گرفت، و خدا را آن گونه که

شایسته اوست عبادت می کرد.»^۱

این بود شکوه حقیقی زندگی در قاموس وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله

که آغاز پیامبری آن حضرت پس از فرورفتن در این شکوه، شروع

می شود. آری آن حضرت همیشه، به ویژه در آستانه ^{چهل سالگی}

همواره می خواست از تشریفات، و امور مادی جدا گردد و به خلوتگاه

عشق به معبود حقیقی روی آورد.

خدیجه علیها السلام که در آستانه پنجاه و پنج سالگی بود، وجود محمد صلی الله علیه و آله

را درک می کرد، هیچگاه مزاحم تنهایی و خلوت گزیدن های او

نمی شد، و هرگز سعی نمی کرد که خلوت انس، و جهان باصفای او را به

خاطر زندگی در خانه خدیجه علیها السلام برهم زند، بلکه هرگاه حضرت

محمد ﷺ به سوی کوه حِرا [که رفتن بر قلّه آن بسیار مشکل است و کار هر کس نیست] رهسپار می شد او را بدرقه می کرد، آنقدر می ایستاد و چشم به قامت محمد ﷺ می دوخت که او از نظرش ناپدید می شد، گاه خود نیز برای سرکشی و آب و غذارسانی نزد آن حضرت می رفت و گاهی برای نگهبانی و مراقبت آن حضرت - گرچه از فاصله های دور، بی آنکه برخلوت و تنهایی او خللی وارد سازد - افرادی را می گمارد. آری حضرت محمد ﷺ چنین همسری می خواست که نه تنها مزاحم کارهای عظیم عرفانی و معنوی او نشود، بلکه یاری صمیمی و استوار برای او شود، که به راستی خدیجه رضی الله عنها چنین بود.

گرچه هنوز پیامبر ﷺ به پیامبری نرسیده بود و خورشید اسلام طلوع نکرده بود، و سخنی از توحید نبود، ولی خدیجه رضی الله عنها در عقیده و ایمان، همان حال و هوای پیامبر ﷺ را داشت، و او را در این راستا یاری می کرد، و رابطه معنوی خاصی با حضرت محمد ﷺ داشت، به دلیل اینکه در آغاز بعثت وقتی که پیامبر ﷺ وارد خانه شد، خدیجه رضی الله عنها دید خانه نورانی گردید.

پرسید: «این نور چیست؟»

پیامبر ﷺ فرمود: این نور نبوت است، بگو:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

معبودی جز خدای یکتا نیست، و محمد ﷺ رسول خداست.»

خدیجه رضی الله عنها در پاسخ گفت:

«طَالَ مَا عَرَفْتُ ذَلِكَ»

مدّت درازی است که خدا را به یکتایی و محمد ﷺ را به رسالت می‌شناسم.^۱

علامه مجلسی می‌نویسد: در کتب صحاح (کتابهای معتبر اهل تسنن) روایت شده: در آن ماه رضائی که پیامبر ﷺ در غار کوه حرا به سر می‌برد و آغاز وحی و بعثت شروع شد، حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام و یکی از غلامان^۲ در محضر رسول خدا ﷺ بودند.^۳

آری این است حماسه عرفانی و ملکوتی حضرت خدیجه علیها السلام در آستانه بعثت، که همدم و یار و مونس مخلص پیامبر ﷺ بود، در حقیقت همان گونه که پیامبر ﷺ به استقبال بعثت می‌رفت، و در شرایط بسیار سخت و فشار معنوی قرار داشت که نخستین آیه قرآن و اسلام را از امین وحی بشنود، خدیجه علیها السلام و علی علیه السلام نیز او را بدرقه می‌کردند، و در این استقبال پرشکوه شرکت داشتند، در حالی که سایر مردم سرگرم بت‌پرستی و غرق در دریای هوی و هوس بودند، خدیجه علیها السلام در همه جا همپای پیامبر ﷺ بود، و از او جدا نمی‌شد، زبان حالش نسبت به آن حضرت این بود:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. ایس غلام، همان رید بس حارته بود (العذیر، ج ۳، ص ۲۳۸) و او هم به برکت و خود خدیجه علیها السلام مسلمان شد، چنانکه خاطرنشان می‌شود

۳. بحار، ج ۱۵، ص ۳۶۳.

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
 پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من
 با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
 طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند
 یک جا فدای قامت رعنا کنم تو را
 مستانه کاش در حرم و دَیْر بگذری
 تا قبله گاه مؤمن و ترسا کنم تو را^۱

امتیاز خدیجه علیها السلام از زبان حضرت آدم علیه السلام

در پایان این فصل نظر شما را به یک روایت جالب پیرامون تعاون، همکاری و همدلی خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان حضرت آدم علیه السلام جلب می‌کنیم، این روایت در ضمن بیانگر آن است که فضیلت حضرت خدیجه علیها السلام از زبان صفی خدا نخستین انسان روی زمین حضرت آدم علیه السلام قرن‌ها قبل از ولادت خدیجه علیها السلام نیز جاری بوده است، آن حضرت فرمود:

«من در روز قیامت سید و سرور بشر هستم، ولی مردی از فرزندان من که یکی از پیامبران به نام محمد صلی الله علیه و آله است بر من از دو جهت برتری دارد:

۱. از: فروغی بسطامی.

- ۱- در مورد همسرش (خدیجه رضی الله عنها) که یار و یاور او است، ولی همسرم حوّا چنین نیست.
- ۲- او به طور کامل بر طاغوت نفس اماره مسلط است (وحتّی ترک اولی نکرده است) ولی من این گونه نیستم.^۱
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نئی دلبرا خطا اینجاست.

* * *



خدیجه علیها السلام نخستین بانوی مسلمان، و فداکاری‌های او

سخن را از اینجا آغاز می‌کنیم: امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در خطبه‌ای که خود را در آن، به دشمن معرفی کرد، از جمله فرمود:

«أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟ قَالُوا: بَلَى؛

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که مادر بزرگ من خدیجه علیها السلام دختر خُوَیَلِد، نخستین زن این امت بود که اسلام را پذیرفت؟ همه حاضران گفتند: آری.»^۱

به اتفاق همه مسلمین و همه تاریخ‌نویسان، نخستین زنی که اسلام را پذیرفت حضرت خدیجه علیها السلام بود. و نخستین مردی که اسلام را قبول کرد حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، همان گونه که قبلاً گفته شد حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت علی علیه السلام در آغاز وحی (که روز دوشنبه

۱. بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.

بود) در غار حِرا در محضر پیامبر ﷺ بودند^۱ و همان وقت با هم ایمان آورده‌اند.

روایات بسیار در حدّ تواتر (که بر اثر بسیاری آنها موجب علم است) از کتب شیعه و اهل تسنّن نقل شده که حضرت علی علیه السلام نخستین شخصی بود که اسلام را پذیرفت.^۲

و در مورد حضرت خدیجه علیها السلام قطعی است که او نخستین زنی بود که مسلمان شد، اما در اینکه خدیجه علیها السلام همراه علی علیه السلام با هم مسلمان شدند، و یا جلوتر و یا بعد از آن حضرت، به خوبی روشن نیست، ولی از روایات متواتر (که در الغدیر آمده) به دست می‌آید که اولین نفری که مسلمان شد، حضرت علی علیه السلام بود.

و در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده که حضرت علی علیه السلام روز سه‌شنبه اسلام را پذیرفت و بعد از آن خدیجه علیها السلام به اسلام گروید.^۳ علامه امینی از کتب مختلف اهل تسنّن از ابورافع (یکی از اصحاب پیامبر) نقل می‌کند که: «پیامبر ﷺ صبح همان روز دوشنبه (آغاز بعثت) نماز خواند، و حضرت خدیجه علیها السلام در آخر آن روز نماز خواند، و حضرت علی علیه السلام روز سه‌شنبه نماز خواند.^۴

به نظر ما با توجه به روایات مختلف، حضرت علی علیه السلام و

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۰۸، بحار، ج ۱۵، ص ۳۶۳

۲. در این باره به کتاب ارزشمند الغدیر، ج ۳، ص ۲۱۸ تا ۲۳۹ مراجعه شود.

۳. تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۵۴۸، بحار، ج ۱۸، ص ۵۳

۴. الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۷

خدیجه رضی الله عنها بر اثر دیدن معجزات و ... قبل از بعثت، به پیامبر شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله باور داشتند، و با این اعتقاد، دنبال او حرکت می‌کردند، و به محض اینکه پیامبری آن حضرت در آغاز بعثت (۲۷ رجب سال چهلّم عام الفیل، یا ماه رمضان همان سال) محقق شد، آنها با هم ایمان خود را به زبان آوردند، و رسماً به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی دادند، و دیگر تقدّم و تأخر در اینجا وجود ندارد.

مسلمان شدن زید بن حارثه در کنار علی رضی الله عنه و خدیجه رضی الله عنها

زید بن حارثه سوّمین فردی است که به اسلام گروید،^۱ زید از اهالی یمن بود، و در عصر جاهلیّت او را به مکه آوردند و در بازار عکاظ به عنوان برده، در معرض فروش قرار دادند، حکیم بن حزام (برادر زاده خدیجه رضی الله عنها) مدّتی قبل از بعثت او را برای خدیجه رضی الله عنها خرید، سپس خدیجه رضی الله عنها او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید.

هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مقام نبوت رسید، زید را به اسلام دعوت کرد، زید بیدرنگ دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت و مسلمان شد، و مطابق بعضی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله که در بازار عکاظ برای خدیجه رضی الله عنها تجارت می‌کرد، او را که مردی زرنگ و چابک بود برای خدیجه رضی الله عنها خرید، سپس خدیجه رضی الله عنها او را به آن حضرت بخشید و آن حضرت او را آزاد کرد.^۲

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

۲. اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۲۵؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۳۶؛ بحار، ج ۲۲، ص ۲۱۴.

محبتهای خدیجه علیها السلام به زید، نقش بسزایی در گرایش او به اسلام داشت. و چنانکه قبلاً خاطر نشان شد، طبق بعضی از روایات هنگام آغاز بعثت در غار حِرا، حضرت علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام و زید بن حارثه، در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.^۱

زید بن حارثه از مسلمانان بسیار ممتاز گردید، به گونه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد او را زید بن محمد صلی الله علیه و آله بخوانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دختر عمه‌اش زینب را که از قریش بود، به عقد ازدواج او در آورد، و از او به عنوان یک آزاده مانند سایرین تجلیل کرد.

او در جنگهای اسلامی، در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنان جنگید، و فداکاری‌های بسیار کرد، سرانجام در جنگ موته که در سال هشتم هجرت در سرزمین شام رخ داد، به عنوان دوّمین پرچمدار لشکر اسلام (که اولین آن جعفر طیار بود) به شهادت رسید.

طبق بعضی از روایات، در آغاز اسلام، خدیجه علیها السلام به طور سریع، اسلام را پذیرفت، زید نیز که غلام خدیجه علیها السلام بود به پیروی از او مسلمان شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به خدیجه علیها السلام فرمود: زید را به من ببخش، خدیجه علیها السلام او را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید، پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد.^۲

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «پس از آنکه خدیجه علیها السلام مالک زید شد، روزی احساس کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به زید علاقه دارد، زید را به آن حضرت بخشید، و همین کار خدیجه علیها السلام باعث شد که زید پس از

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. تفتیح المقال، ج ۲، ص ۴۶۲.

خدیجه علیها السلام اسلام را پذیرفت و از پیشگامان اسلام شد.^۱

چگونگی اسلام آوردن خدیجه علیها السلام و ملاقات او با ورقة بن نوفل

چهل سال از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گذشت، روز ۲۷ رجب، فرا رسید، آن حضرت بر فراز کوه «جرا» به مناجات و عبادت خدا مشغول بود، حضرت علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام در کنارش بودند، که پیک وحی، جبرئیل امین، بر او نازل شد و مژده رسالت را به او داد، و این آیات را از جانب خدا، برای او خواند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛

بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید - همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد - بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است - همان کسی که به وسیله قلم تعلیم داد - و به انسان آنچه را که نمی‌دانست یاد داد.»^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله با دریافت نخستین شعاع وحی، سخت خسته شده، نزد

خدیجه علیها السلام آمد و فرمود:

«رَمَّلُونِي وَدَثَّرُونِي؛

مرا بیوشانید و جامه‌ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم.»

از طرفی بیان رسالت در برابر مشرکان کار خطرناک و دشواری بود،

۱. الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۵.

۲. سوره قلم، آیات ۱ تا ۵.

آن حضرت در برابر فشار معنوی (وحی) و ظاهری (مبارزه با مشرکان)، در بستر آرمیده بود که آیات آغاز سوره مدثر (آیه ۱ تا ۷) توسط جبرئیل بر آن حضرت، نازل گردید:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ - وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ - وَالرُّجُزَ فَاهْجُرْ - وَلَا تَفْنُنْ تُسْتَكْبِرُ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ؛

ای جامه خواب به خود پیچیده (و در بستر آرمیده) - برخیز و انداز کن (و عالمیان را بیم ده) - و پروردگارت را بزرگ بشمار - و لباست را پاک کن - و از پلیدی دوری کن - و منت مگذار و فزونی مطلب - و به خاطر پروردگارت صبر کن.»

گرچه پیامبر ﷺ یقین داشت که آنچه را فرا گرفته از طرف خداست و آورنده آن جبرئیل است، ولی فشار و اضطراب پیامبر ﷺ تا حدی طبیعی بود و بی مورد نبود، زیرا روح هر اندازه توانا باشد، و با دستگاه روحانی غیب ارتباط داشته باشد، باز در آغاز کار وقتی با فرشته‌ای که تا آن هنگام با او روبرو نشده، روبرو شود، آن هم بر بالای قلّه کوه بلند، دچار اضطراب و وحشت خواهد شد، پیامبر ﷺ در چنین حالی به خانه آمد، یگانه کسی که با قوت قلبی استوار، آن حضرت را تسلی و دلداری می داد، خدیجه ﷺ بود. لبخند آرام بخش خدیجه ﷺ هرگونه نگرانی و هراس را از چهره محمد ﷺ می زدود، و پیامبر ﷺ را از حالت اضطراب بیرون می آورد. او با خنده نوازش دهنده‌ای که بر لب داشت، می گفت: «مژده باد به تو ای رسول خدا! سوگند به خدا، خداوند جز خیر تو را نخواهد، بشارت باد به تو که به راستی رسول خدا

هستی»^۱

گرچه خدیجه علیها السلام به حَقَّانیت وحی و طلوع آغاز اسلام، اطمینان یافته بود، ولی همچون جد بیست و نهمش حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام چنانکه در آیه ۲۶۰ سوره بقره آمده) می‌خواست قلبش سرشار از ایمان و اطمینان گردد.

از این رو با پسر عمویش ورقه، در این مورد بسیار مشورت و نظرخواهی می‌کرد.

ورقه گفت: «ای خدیجه! هرگاه آن حالت (وحی) بر محمد صلی الله علیه و آله عارض شد، تو سرت را برهنه کن، اگر آن شخص خارج شد، او فرشته است، وگرنه شیطان خواهد بود.»

خدیجه علیها السلام همین امتحان را کرد، هنگامی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حالت وحی عارض شد، سرش را برهنه کرد، آن شخص رفت، و هنگامی که سرش را پوشانید، آن شخص بازگشت.^۲

بر همین اساس روایت شده: خدیجه علیها السلام برای تحصیل اطمینان و زدودن هرگونه شک از صفحه قلبش به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای پسر عمو! آیا در آن هنگام که جبرئیل بر تو نازل می‌شود، می‌توانی مرا به آمدن او خبر دهی؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری.

خدیجه علیها السلام عرض کرد: هرگاه او آمد، به من خبر بده، تا اینکه

۱. اقتباس از بحار، ج ۱۶، ص ۱۰.

۲. بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۵.

جبرئیل از طرف خدا به محضر پیامبر ﷺ آمد، پیامبر ﷺ به خدیجه ﷺ فرمود: «این جبرئیل است که نزد من آمده است.»

خدیجه ﷺ عرض کرد: ای پسر عمو! برخیز در جانب راست من بنشین، پیامبر ﷺ چنین کرد، خدیجه ﷺ عرض کرد: آیا جبرئیل را می بینی؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری. خدیجه ﷺ عرض کرد: در طرف چپ من بنشین، پیامبر ﷺ چنین کرد، خدیجه ﷺ عرض کرد: آیا جبرئیل را می بینی؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری. خدیجه ﷺ بدنش را برهنه نمود و عرض کرد: اینک در کنارم (که بدنم برهنه است) بنشین، پیامبر ﷺ همانجا نشست، خدیجه ﷺ عرض کرد: «اکنون جبرئیل را می بینی؟»

پیامبر ﷺ فرمود: نه، خدیجه ﷺ عرض کرد: «ای پسر عمو! مژده باد به تو و استوار باش که او فرشته عظیم است و دیو نیست.»^۱

روایت شده: جبرئیل ورقه ای از دیبا به دست پیامبر ﷺ داد و گفت:

«اقْرَأْ؛ بخوان.»

پیامبر ﷺ فرمود: «چه بخوانم، من که نمی توانم بخوانم.»

همین سخنان برای بار دَوَم و سَوَم تکرار شد، برای بار چهارم جبرئیل گفت:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» ... [تا آیه ۵ سوره قلم که قبلاً ذکر شد ...].

پس از این حادثه عجیب و هراسناک، پیامبر ﷺ به سوی خانه آمد، در مسیر راه بر هر سنگ و درختی که عبور می کرد، آنهاگرنش می کردند

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۱.

و می‌گفتند: «سلام بر تو ای رسول خدا.» تا به خانه رسید.
 خدیجه علیها السلام دید خانه با ورود پیامبر صلی الله علیه و آله نورانی شده، عرض کرد:
 «این نور چیست؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هَذَا نُورُ التَّيْبَةِ، قَوْلِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛

این نور، نور مقام پیامبری است، بگو معبودی جز خدای یکتا و
 بی‌همتا نیست، و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست.»

خدیجه گفت: از دیرباز، این موضوع را می‌دانستم، آنگاه گواهی به
 یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله داد و مسلمان شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من احساس سرما می‌کنم، خدیجه علیها السلام گلیمی
 آورد، و آن حضرت را با آن پوشانید، او خوابید، پس از لحظه‌ای صدای
 سروش غیبی آمد که هان!

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ... (سوره مدثر، آیه ۱ تا ۷، چنانکه ذکر شد)

پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دستهایش را بر دو گوشش نهاد و فریاد زد: الله
 أَكْبَرُ، الله أَكْبَرُ، هر موجودی که صدای او را می‌شنید، با او هماهنگ
 می‌گفت: الله أَكْبَرُ.^۱

ملاقات خدیجه علیها السلام با ورقه بن نوفل، و گفتار ورقه

قبلاً به طور مکرر خاطر نشان گردید که «ورقه بن نوفل» پسر عموی
 خدیجه علیها السلام از متفکران مسیحی و اهل مطالعه و تحقیق بود،

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

خدیجه علیها السلام در کارها با او مشورت می‌کرد و او در مورد تحقق ازدواج خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله نقش بسزایی داشت ...

مطابق بعضی از روایات، حضرت خدیجه علیها السلام پس از نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و پذیرش اسلام، تصمیم گرفت نزد پسر عموی دانشمندش ورقه بن نوفل برود، و ماجرای آغاز طلوع اسلام را برای او شرح دهد، نزد ورقه آمد و بین آنها گفتگوی زیر رخ داد:

خدیجه: جبرئیل کیست؟

ورقه: «قُدُوسٌ قُدُوسٌ، در شهری که خداوند در آن پرستش نمی‌شود، از جبرئیل یاد نمی‌گردد.»

خدیجه: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، به من خیر داد که جبرئیل بر او نازل شده است.

ورقه: اگر جبرئیل به این زمین فرود آمده باشد، خداوند خیر و برکت بزرگ بر این سرزمین نازل خواهد کرد، جبرئیل همان ناموس اکبری است که رسالت و وحی را بر موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام نازل نمود.

خدیجه: «به من خبر بده آیا در کتابهای آسمانی تورات و انجیل خوانده‌ای که خداوند در این زمان پیامبری مبعوث می‌کند که یتیم است و خدا به او پناه دهد، و فقیر است و خدا او را بی‌نیاز کند، و بانویی از قریش از یک خاندان بزرگ، با او مساعدت کند و به او یاری نماید و ...

».

ورقه: آری، نشانه‌های آن پیامبر صلی الله علیه و آله همان است که ذکر نمودی.

خدیجه: آیا جز این نشانه‌ها را نیز دارد؟

ورقه: «آری، او بر روی آب راه می‌رود و با مردگان سخن می‌گوید، چنانکه عیسی علیه السلام بر روی آب راه می‌رفت، و با مردگان سخن می‌گفت، سنگها به او سلام کنند، درختها به رسالت او گواهی دهند.»
 خدیجه علیها السلام بعد از شنیدن این گفتار از ورقه، به خانه خود بازگشت.^۱

خدیجه علیها السلام شریک غم‌های شوهر و تسلی‌بخش او

پیامبر صلی الله علیه و آله در آستانه بعثت، خوابی تکان دهنده دید و نزد خدیجه علیها السلام آمد و چنین فرمود: «در خواب دیدم، شکم از جای خود بیرون آورده شد، سپس شسته و پاکیزه گردید، و آنگاه بر جای خود نهاده شد.»

خدیجه علیها السلام گفت: «این بیانگر خیر و سعادت است، به تو بشارت باد، خداوند در مورد تو، جز خیر انجام ندهد.»

خدیجه علیها السلام در چنین شرایط، همواره همدم، مونس، یار مخلص و شریک غم‌خوار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، هر حادثه‌ای که موجب ناراحتی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شد، خداوند به وسیله خدیجه علیها السلام گشایش در کار او ایجاد می‌کرد، و خدیجه علیها السلام موجب تسکین و رفع اندوه، و آرامش آن حضرت می‌شد، و این برنامه تا پایان عمر خدیجه علیها السلام همچنان ادامه داشت.^۲

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۲۲۸.

۲. بحار، ج ۱۶، ص ۱۰.

کوتاه سخن آنکه: پیامبر ﷺ هنگامی که در بیرون از خانه به خاطر دعوت مردم به اسلام با انواع مشکلات، ناراحتی‌ها و زخم زبانها مواجه می‌شد، خسته و کوفته به خانه باز می‌گشت، خدیجه رضی الله عنها مرهم زخم‌های پیامبر ﷺ بود، و آرامبخش قلب تپنده پیامبر ﷺ می‌شد، و این موضوع بیانگر مقام خدیجه رضی الله عنها است که مایه تسکین قلب عالم امکان گردد.

ملاقات و گفتگوی خدیجه رضی الله عنها با عداس

عداس یکی از راهب‌ها و پارسایان مسیحی بود که در مکه می‌زیست و بر اثر شدت پیری، ابروانش بر روی چشمانش افتاده بود. حضرت خدیجه رضی الله عنها پس از دیدار با ورقه، نزد عداس رفت، و بین آنها گفتگوی زیر روی داد:

خدیجه: ای عداس! به من بگو جبرئیل کیست؟

عداس با شنیدن نام جبرئیل چند بار گفت: قُدُوسٌ قُدُوسٌ، و در برابر عظمت این نام، به سجده افتاد و خدا را سجده کرد، سپس گفت: نام جبرئیل در شهری که در آن یاد خدا و عبادت خداوند نشود، ذکر نمی‌شود.

خدیجه: از وصف جبرئیل برایم سخن بگو.

عداس: نه به خدا سوگند، از او سخن نمی‌گویم، تا به من خبر دهی که

نام جبرئیل را از کجا شناخته‌ای؟

خدیجه: با من عهد و پیمان محکم ببند که مسأله را پنهان کنی.

عداس: چنین عهد و پیمانی با تو بستم.

خدیجه: حضرت محمد بن عبدالله ﷺ به من خبر داد که جبرئیل نزدش می‌آید.

عداس: جبرئیل همان ناموس اکبر است که بر موسی ﷺ و عیسی ﷺ نازل می‌شد، و رسالت وحی را به آنها ابلاغ می‌کرد، سوگند به خدا اگر جبرئیل بر این زمین فرود آید، خیر و برکت بسیار بزرگ بر این سرزمین وارد گردد. ولی ای خدیجه! گاهی شیطان بر انسانی نفوذ می‌کند و اموری را به او نشان می‌دهد و مشتبه می‌سازد، این نوشته و دعای مرا بگیر و نزد همدست خود محمد ﷺ ببر، اگر او مجنون بود، همین دعا موجب رفع جنون از او می‌شود، و اگر پیامبر بر حق از طرف خداوند بود، این دعا به او ضرر نمی‌زند.

حضرت خدیجه ﷺ آن نوشته، را گرفت و به خانه‌اش بازگشت، وقتی که وارد خانه شد، دید رسول خدا ﷺ با جبرئیل نشست است، و جبرئیل این آیات (آغاز سوره قلم) را بر او می‌خواند:

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ - وَإِنَّ لَكَ أَجْرًا
غَيْرَ مَعْنُونٍ - وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ - فَسَتُبْصِرُونَ وَيُبْصِرُونَ - بِأَيُّكُمْ
الْمُفْتُونَ؛

ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند، که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی، و برای تو پاداش عظیم و همیشگی است، و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری، و به زودی تو می‌بینی و آنها می‌بینند، که کدامیک از شما مجنون و گمراهند.»

حضرت خدیجه علیها السلام با شنیدن آیات (و تناسب آن با گفتار عداس) بسیار خوشنود شد، ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، و سپس عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت با من بیا نزد عداس برویم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و همراه خدیجه علیها السلام نزد عداس آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او سلام کرد، عداس جواب سلام او را داد و به او عرض کرد: نزدیک بیا، پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک او رفت، عداس عرض کرد: جامه را از بالای پشتت کنار بزن، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد، ناگاه عداس دید مهر نبوت بین دو شانه پیامبر صلی الله علیه و آله می درخشید، همان دم به سجده افتاد و گفت: «قُدُوسٌ قُدُوسٌ، سوگند به خدا تو همان پیامبری هستی که موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام به آمدن تو مرزده داده‌اند، ای خدیجه! برای این پیامبر صلی الله علیه و آله حوادث بزرگ و رویدادهای مهم رخ می‌دهد.»

سپس خطاب به محمد صلی الله علیه و آله عرض کرد: «سوگند به خدای محمد! هرگاه عمرم طولانی شود، در رکاب تو با دشمنانت می‌جنگم، ... به زودی از سوی خداوند مأمور به ابلاغ وظایف می‌گردی، باز مأمور می‌گردی، سپس از طرف قوم تکذیب می‌شوی، تا آنجا که قومت تو را از شهر اخراج کنند.»

این سخن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گران آمد، فرمود: «ای عداس! مرا اخراج می‌کنند؟»

عداس عرض کرد: «آری هر پیامبری همانند رسالت تو را برای مردم بیاورد، قومش او را از شهرش اخراج می‌کنند، و قوم او نسبت به او دشمنترین مردم خواهند شد، ولی خداوند و فرشتگانش تو را یاری

می‌کنند.»

در این هنگام پیامبر ﷺ از نزد عداس، به خانه خود بازگشت.^۱

مسلمان شدن ورقة بن نوفل

در مورد عاقبت کار ورقة بن نوفل پسر عموی خدیجه ﷺ که موجب راهنمایی‌های نیک برای حضرت خدیجه ﷺ شد، دو گونه روایت نقل شده که نظر شمارا به هر دو جلب می‌کنیم:

۱- ورقة بن نوفل پیر سالخورده و نابینا شده بود، روزی خدیجه ﷺ با رسول خدا ﷺ با هم نزد ورقه آمدند، خدیجه ﷺ به او گفت: «ای پسر عموا! سخن برادرزاده‌ات حضرت محمد ﷺ را بشنو.»
ورقه به پیامبر ﷺ عرض کرد: «ای برادرزاده چه دیده‌ای؟»
پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل بر من نازل شد، و وحی الهی را به من رساند.

ورقه گفت: جبرئیل همان ناموس اکبر است که خداوند او را بر موسی ﷺ و عیسی ﷺ نازل کرد، ای کاش من چون تنه درخت نخل، جوان و نیرومند و استوار بودم، تا در آن هنگام که قومت تو را از این شهر اخراج می‌کنند به یاری و دفاع کامل از تو می‌پرداختم.

پیامبر: آیا آنها مرا از شهر اخراج می‌کنند؟

ورقه: آری. هر شخصی مانند تو با برنامه‌های الهی بر قومش وارد

۱. المنتقی فی مولود المصطفی، باب ۲، حوادث سال اول بعثت، بحار، ج ۱۸، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

شد، او را اخراج کردند، اگر من عصر ابلاغ رسالت تو را درک کنم، از حریم تو دفاع کنم و با تمام وجود تو را یاری نمایم. ولی قبل از آنکه ورقه آشکارا به پذیرش اسلام توفیق یابد از دنیا رفت.^۱

این مطلب را تأیید می‌کند روایتی که نقل شده، و در آن روایت آمده: پیامبر ﷺ از خدیجه رضی الله عنها پرسید: «کار ورقه در رابطه با اسلام به کجا کشید؟»

خدیجه رضی الله عنها عرض کرد: «او تو را تصدیق کرد، ولی اجلس مهلت نداد، قبل از آنکه اظهار اسلام کند، از دنیا رفت.»

رسول اکرم ﷺ فرمود: «او را در عالم خواب دیدم، پیراهن سفید بر تن داشت، اگر او اهل دوزخ بود، جامه دیگر به او می‌پوشاندند.» علامه مجلسی پس از نقل این روایت می‌گوید: «تعبیر کنندگان خواب گویند: پیراهن در عالم خواب، کنایه از دین است، و سفیدی آن کنایه از پاکی دین او از فساد و انحرافات می‌باشد.»^۲

۲ - پیامبر ﷺ جبرئیل را در غار حرا به صورت خودش همراه میکائیل همراه فرشتگان بسیار دید. آنها یک کرسی (چهار پایه) بهشتی آورده بودند، به پیامبر رضی الله عنه پرچم حمد را دادند و تاج نبوت را بر سرش نهادند، به او گفتند: بر بالای کرسی برو، و خدا را حمد و سپاس بگو، پیامبر رضی الله عنه چنین کرد... رسول خدا رضی الله عنه هنگامی که از بالای کوه حرا به

۱. همان مدرک، طبق نقل بحار، ج ۱۸، ص ۲۲۸.

۲. بحار، ج ۶۱، ص ۲۲۷.

پایین می‌آمد، و به سوی خانه رهسپار بود، در مسیر راه هر سنگ و درخت و ... در برابرش تعظیم کردند و می‌گفتند: «سلام بر تو ای رسول خدا!»

آن حضرت جبرئیل را به صورتی دید که پاهایش بر زمین و سرش در آسمان بود، و بال و پرش سراسر مشرق و مغرب را فرا گرفته، و بین دو چشمش این جمله‌ها نوشته شده بود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.»

پیامبر ﷺ به او فرمود: «تو کیستی، خدا تو را رحمت کند، من هرگز در میان مخلوقات شخصی را به عظمت تو، و به زیبایی صورت همچون چهره تو ندیده‌ام؟»

آن فرشته عظیم گفت: «من جبرئیل روح امین هستم که بر همه پیامبران و رسول خدا نازل می‌شوم.»

رسول خدا ﷺ وقتی به خانه آمد، این ماجرای عجیب را برای خدیجه رضی الله عنها تعریف کرد.

خدیجه رضی الله عنها نزد پسر عمویش ورقه رفت، و همین ماجرا را شرح داد.

ورقه گفت: «بر تو مژده باد که این فرشته همان ناموس اکبر است، آنگاه این اشعار را سرود و خواند:

إِلَى كُلِّ مَنْ ضَمَّتْ عَلَيْهِ الْأَبْطَاحُ	«إِنَّ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدٌ مُرْسَلٌ
كَمَا أُرْسِلَ الْعَبْدَانِ نُوحٌ وَصَالِحٌ	وَوَظَنِّي بِهِ أَنْ سَوْفَ يَبْعَثُ صَادِقًا
بِهَاءٍ وَمَنْشُورٍ مِنَ الذِّكْرِ وَأُضِحُّ	وَمُوسَى وَ إِبْرَاهِيمَ حَتَّى يَزِي لَهُ

احمد فرزند عبدالله از رسولان است که از طرف خدا به سوی همه مردم ابطح و اطراف آن فرستاده شده است.

و این باور من است که پیامبری او به زودی با کمال راستی و استواری آشکار شود، همان گونه که خداوند بنده اش نوح و صالح علیهم السلام را به عنوان رسالت به میان مردم، فرستاد و همچنین مانند موسی و ابراهیم علیهم السلام است، و مقام ارجمندش با برنامه ها و کتاب آسمانی روشنش، در همه جا ظهور می یابد.^۱

ورقه اطمینان و باور یافت که محمد صلی الله علیه و آله به مقام رسالت رسیده است، تا اینکه یک روز بعد از این واقعه، هنگام طواف کعبه، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و اسلام و ایمان خود را چنین آشکار نمود و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«سوگند به خدا تو پیامبر این امت هستی، و به زودی به جهاد و مبارزه با مشرکان مأمور می گردی، ای کاش عمرم کفاف دهد تا در رکاب تو با

۱ در روایت دیگر نظیر این مطلب آمده، و در قسمت آخر آن نقل شده: ورقه برحاست و سر پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسید، سپس گفت: «مژده باد به تو، تو همان پیامبری هستی که موسی و عیسی علیهم السلام به آمدن او بشارت دادند، و تو پیامبر مرسل هستی، و به زودی از سوی خدا به فرمان جهاد مأمور می گردی، آنگاه به خدیجه علیها السلام رو کرد و اشعاری سرود و خواند که ترجمه اش چنین است: «ای خدیجه! با ثبوت این نشانه ها، او حق است و احمد مرسل می باشد، جبرئیل و میکائیل با ابلاغ وحی الهی به او موجب شرح صدر او شوند، هر کس که به او ایمان آورد، بر اوج عزت دست یابد و رستگار شود، و آن کس که از راه او منحرف گردد، تیره بخت و گمراه خواهد بود، و مردم در رابطه با او دو گروه هستند، یک گروه بر اثر بیوستن نه او در بهشتند، گروه دیگر در اثر انحراف از او، دچار بندهای سخت دوزخ می باشند.» (بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۵).

قصیده طولانی دیگری نیز در این مورد از ورقه نقل شده که در مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۰۹ ذکر شده است.

دشمنانت جنگ کنم.»

سپس به پیش آمد سر پیامبر ﷺ را بوسید و مسلمان گردید، او در این هنگام پیر نابینا شده بود، پس از چند روز از دنیا رفت، او با اینکه از علمای مسیحی بود در پذیرش اسلام، از همه مردم مکه - جز چند نفر - پیشی گرفت، و پیامبر ﷺ در شأن او چنین فرمود:

«لَقَدْ رَأَيْتُ الْقِسَّ فِي الْجَنَّةِ، عَلَيْهِ ثِيَابُ خُضْرٍ، لِأَنَّهُ آمَنَ بِي، وَصَدَّقَنِي؛

من کشتیش (ورقه) را در بهشت دیدم که جامه سبز بهشتی بر تن داشت، زیرا او به من ایمان آورد، و رسالت مرا تصدیق نمود.»^۱

اسلام و نماز خدیجه رضی الله عنها در سالهای سخت آغاز بعثت

امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در سخنی که در نهج البلاغه آمده چنین می فرماید:

«وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ كُلَّ سَنَةِ بِحِرَاءَ، فَأَزَاهُ وَلَا يَزَاهُ غَيْرِي، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ

وَاحِدٌ يُؤْمِتُّ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا،

أَزَى نُوْرَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ؛

پیامبر ﷺ مدتی از سال، مجاور کوه حیرا می شد، (و در غار حیرا مشغول عبادت می گردید) تنها من او را مشاهده می کردم، و غیر از من کسی او را نمی دید، در آن روز غیر از خانه رسول خدا ﷺ خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد، وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه رضی الله عنها و من نفر سوّم آنها، اسلام را

۱. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

پذیرفته بودیم.»^۱

این مطلب را روایات متعدد، تأیید می‌کنند، از جمله:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ به سؤال مردی یهودی، فرمود: «من نخستین شخصی بودم که اسلام را پذیرفتم، و سه سال از این ماجرا گذشت، در این سه سال هیچکس جز من و خدیجه علیها السلام خدایش رحمتش کند، نبود که نماز بخواند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه بر او نازل شده گواهی دهد.»^۲

۲- اسد بن عبدالله بنجلی از یحیی و او از پدرش عقیف بن قیس کندی روایت می‌کند^۳ که گفت: در زمان جاهلیت [آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله] به مکه رفتم، می‌خواستم برای خانواده‌ام از عطریات و لباسهای مکه خریداری کنم، نزد عباس (عموی پیامبر) رفتم و او تجارت می‌کرد، نزد او نشستم، و به کعبه نگاه می‌کردم، و در حالی که نزدیک غروب بود، ناگاه دیدم جوانی کنار کعبه آمد و چشم به آسمان دوخت، سپس به سوی قبله ایستاد، پس از اندکی پسری (حدود ده ساله) آمد و در طرف راست او ایستاد، پس از اندکی بانویی آمد و در پشت آن دو ایستاد، آن جوان و آن نوجوان و آن زن هر سه با هم (مشغول نماز شدند و) به رکوع و سجود رفتند.

به عباس گفتم: امر عجیب و عظیمی می‌بینم، این چیست؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه)

۲. بحار، ج ۱۶، ص ۲.

۳. این روایت معروف به روایت «عقیف» از روایات مشهور و متواتر است.

عبّاس گفت: آری امری است عظیم، آیا می‌دانی این جوان کیست؟
گفتم: نه.

گفت: این محمّد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برادرزاده من است، آیا می‌دانی آن
نوجوان کیست؟ او علی برادرزاده دیگر من (پسر ابوطالب) است، آیا
می‌دانی این زن کیست؟ این خدیجه رَضِيَ اللهُ عَنْهَا دختر خویلد همسر حضرت
محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، برادرزاده ام محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من خبر داده است که
پروردگار او، خداوند آسمان و زمین، او را بر این دینی که دارد فرمان
داده است،

«وَلَا وَاللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا أَحَدٌ عَلَى هَذَا الدِّينِ غَيْرَ هُوَ لِأَيِّ الثَّلَاثَةِ؛

سوگند به خدا بر سراسر زمین، جز این سه تن کسی دیگر بر این
دین نمی‌باشند.»^۱

۳- در روایت دیگر همین ماجرا با اندکی تفاوت از عبدالله بن
مسعود نقل شده که ذکر آن در اینجا جالب است، او می‌گوید: نخستین
چیزی که از اسلام و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانستم این بود که با عموهایم و
گروهی از قبیله ام وارد مکه شدیم، و در نظر داشتیم عطر خریداری
کنیم، ما را به عبّاس بن عبدالمطلب (که عطر می‌فروخت) راهنمایی
کردند، نزد او رفتیم، او بر بالای چاه زمزم کنار کعبه نشسته بود، در این

۱. الغدير، ج ۳، ص ۲۲۶، به نقل از مدارک متعدّد اهل تسنّن، از جمله تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱، و
شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحديد، ج ۱۳، ص ۲۲۶، قابل توجه اینکه: ابن ابی‌الحديد، در شرح
نهج البلاغه خود (ج ۱۳، ص ۲۰۸) می‌نویسد: ابوطالب گفت: «مَا أَعْلَمُ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا أَحَدًا عَلَى هَذَا
الدِّينِ غَيْرَ هُوَ لِأَيِّ الثَّلَاثَةِ؛ سوگند به خدا در همه زمین احدی را نمی‌شناسم که جز این سه نفر دارای
این دین (اسلام) باشند.»

هنگام که مادر نزد او نشسته بودیم، ناگاه مردی که دو جامه سفید (مانند احرام) در تن داشت و گیسوان و ریش پر و دندانهای سفید و درخشان و ... داشت و چهره زیبایش همچون ماه تابان می درخشید از باب الصفا (در ناحیه صفا و مروه) وارد مسجد الحرام شد، در طرف راستش نوجوانی زیباروی دیدم، و پشت سر آنها بانویی که دارای پوشش بود حرکت می کرد، آنها کنار حجرالاسود رفتند، نخست آن مرد بر حجرالاسود دست کشید، سپس آن نوجوان و پس از او آن بانو، حجرالاسود را استلام کردند، سپس هر سه نفر به طواف کعبه پرداختند و هفت بار آن را طواف کردند، آنگاه کنار حجر (اسماعیل) آمدند سه نفری نماز جماعت خواندند و آن مرد جلو ایستاده بود، آن نوجوان در جانب راست او قرار داشت، و آن بانو پشت سر آنها بود. آن مرد هنگام تکبیر دستهایش را تا محاذی گوشش بلند می کرد، تا به قنوت نماز رسیدند، قنوت را طولانی نمودند تا اینکه نماز به پایان رسید.

من که چنین چیزی ندیده بودم، چنان منظره ای را نامأنوس و عجیب شمردم، با همراهان نزد عباس آمدیم و گفتیم: «ای عباس! چنین دینی را در مکه نمی شناختیم، این دین چیست؟»

عباس گفت: این مرد برادرزاده ام محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و آن نوجوان برادرزاده دیگرم علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام است، و آن بانو، همسر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام دختر خویلد است.

«وَاللَّهِ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ يَدِينُ بِهَذَا الدِّينِ إِلَّا هُوَ لِأَيِّ الثَّلَاثَةِ؛

سوگند به خدا در سراسر زمین هیچ کس - جز این سه نفر - نیست

که اعتقاد به این دین دارند.»^۱

۴- در روایت دیگر از عبدالله بن عباس نقل شده: پیامبر ﷺ با خدیجه نماز می‌خواندند، حضرت علی علیه السلام نزد آنها آمد، و عرض کرد: «ای محمد! این چیست؟».

پیامبر ﷺ فرمود: «این (برنامه‌ای از برنامه‌های) دین اسلام است.» حضرت علی علیه السلام آن حضرت را تصدیق کرد، و به آنها ملحق شد، تا اینکه موضوع نماز آنها فاش شد، و مشرکان با خبر شدند و گفتند: «محمد ﷺ مجنون شده است.» در این هنگام سوره قلم (شصت و هشتمین سوره قرآن) نازل شد که در آیه دوم آن آمده:

«مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ؛

تو به نعمت پروردگارت مجنون نیستی.»^۲

البته روایات متعددی نیز وجود دارد که علی علیه السلام نخستین کسی بود که با پیامبر ﷺ نماز خواند.^۳

توضیح پیرامون نماز در آغاز بعثت

با اینکه نمازهای شبانه روزی مطابق قول معروف در شب معراج که بنا بر معروف در شب ۱۷ ماه رمضان، در سال دوم یا سوم یا دهم یا یازدهم بعثت رخ داد،^۴ واجب شده این سؤال در اینجا مطرح می‌شود

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. بحار، ج ۳۸، ص ۲۰۲.

۳. همان، ص ۲۰۳.

۴. بحار، ج ۱۸، ص ۳۷۹ تا ۳۸۱.

که منظور از نمازی که پیامبر ﷺ و علی ﷺ و خدیجه ﷺ در آغاز بعثت خواندند چه نمازی بوده است؟

پاسخ آنکه:

- ۱- آنچه که از روایات استفاده می شود، در شب معراج به نمازهایی که پنجاه رکعت بود تخفیف داده شد و به ۱۷ رکعت رسید.^۱
- ۲- نماز در همان آغاز بعثت وجود داشته، فقط چگونگی آن در سالهای بعد تفاوت نموده است، چنانکه سوره‌هایی که در مکه در سالهای آغاز بعثت نازل شده مانند سوره کوثر و سوره ماعون و ... بیانگر این حقیقت است، از سوی دیگر در آیه ۴۳ سوره مدثر که در آغاز بعثت نازل شده، سخن از نماز به میان آمده است، و همچنین در سوره مزمل که آن نیز در آغاز بعثت نازل شد، سخن از نماز به میان آمده است.
- ۳- فرضاً اگر نماز هنوز واجب نشده بود، ولی نمازهای مستحب وجود داشته است.

در مورد دستور نماز در آغاز بعثت، روایت شده: در همان روزهای آغاز بعثت، روزی رسول خدا ﷺ در بالای مکه بود، جبرئیل بر او نازل شد، با پای خود به کنار کوه زد، همان دم چشمه آبی آشکار شد، جبرئیل برای آموزش پیامبر ﷺ با آن آب وضو گرفت، رسول خدا ﷺ نیز از او پیروی کرد، آنگاه جبرئیل نماز ظهر را خواند که نخستین نمازی بود که

۱. شرح در بحار، ج ۱۸، ص ۳۱۹ تا ۳۳۱.

خداوند در اسلام آن را واجب کرد، پیامبر ﷺ همراه علی علیه السلام آن نماز را خواندند، آنگاه پیامبر ﷺ به خانه آمد، وضو و نماز را به خدیجه علیها السلام آموخت، خدیجه علیها السلام وضو گرفت و نماز عصر را در همان روز خواند.^۱

نیز روایت شده: هنگامی که پیامبر ﷺ به سی و هفت سالگی رسید، در عالم خواب دید گویا شخصی نزدش آمد و گفت: «ای رسول خدا» آن حضرت بعد از بیداری، توجهی به این خواب نکرد، مدتی طولانی از این ماجرا گذشت، روزی گوسفندان عمویش ابوطالب را بین کوه های مکه می چرانید، ناگاه شخصی را دید که می گوید: «ای رسول خدا!»

آن حضرت پرسید: تو کیستی؟ او گفت: «من جبرئیل هستم، خداوند مرا نزد تو فرستاده، تا رسالت تو را از جانب خداوند اعلام کنم.»

آنگاه پیامبر ﷺ به خانه آمد، و ماجرا را به حضرت خدیجه علیها السلام خبر داد.

خدیجه علیها السلام گفت: «امیدوارم که چنین باشد.» سپس جبرئیل بر آن حضرت نازل شد، و آبی از آسمان آورد و دستور وضو را به پیامبر ﷺ آموخت و همچنین پس از آنکه حضرت به چهل سالگی رسید، جبرئیل رکوع و سجود و حدود نماز را که در آن وقت به صورت

۱. همان مدرک، ص ۱۹۶.

دورکعت دو رکعت بود، و وقت خاصی نداشت، به آن حضرت تعلیم داد.^۱

شادی ابوطالب از نماز جعفر در کنار علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام

مطابق روایات در سه سال آغاز بعثت، چنانکه ذکر شد، هیچکس جز پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام با هم نماز جماعت نمی خواندند، این سه نفر غالباً در غارها و پناهگاههای مخفی کوهها، دور از دید مشرکان، نماز جماعت بر پا می کردند. روزی ابوطالب همراه پسرش جعفر طیار علیه السلام عبور می کرد، دید در جایی پیامبر صلی الله علیه و آله در جلو ایستاده و مشغول نماز است، علی علیه السلام در جانب راست او، خدیجه علیها السلام پشت سر او، نماز جماعت می خوانند.

ابوطالب به جعفر گفت:

«صَلِّ جُنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ؛

در جانب پسر عمویت (محمد صلی الله علیه و آله) اقتدا کن و نماز بخوان.» • که ظاهراً منظور جانب چپ باشد، و اگر واژه «صِل» را بدون تشدید بخوانیم، یعنی ببیوند به جانب پسر عمویت •

جعفر علیه السلام بی درنگ به آن جانب رفت و اقتدا کرد و به نماز جماعت

پیامبر صلی الله علیه و آله پیوست.

ابوطالب در حالی که از مسلمان شدن جعفر علیه السلام خوشحال شده بود،

از آنجا گذشت و این اشعار را گفت:

۱. مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۴۴.

«إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثِقَتِي عِنْدَ مُلِيمِ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ
وَاللَّهِ لَا أَخْذُلُ النَّبِيَّ وَلَا يَخْذِلُهُ مِنْ بَنِي دُو حَسَبِ
لَا تَخْذِلْ لَأَوْانْصُرَا إِنْ عَمَّكُنَا أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِي؛

همانا علی علیه السلام و جعفر در سختی‌ها و حوادث رنج آور روزگار، مورد اطمینان (و تکیه گاه) من هستند.

سوگند به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نمی‌گذارم، و فرزندان من نیز که دارای موقعیت و شرافت هستند، او را تنها نمی‌گذارند.

ای علی و جعفر! او (پیامبر) را تنها نگذارید، و پسر عموی خود را یاری کنید، پسر آن عموی (عبدالله) که در بین برادرانم، برادر تنی من است.^۱

مطابق بعضی از روایات، زید بن حارثه نیز به این جمع پیوست.^۲ در اینجا نیز حضرت خدیجه علیها السلام را چون قهرمانی استوار و سربلند می‌نگریم که حتی قبل از جعفر طیار، در کنار قهرمان بی‌بدیل تاریخ حضرت علی علیه السلام اقتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده و نماز می‌خواند، با توجه به اینکه نماز خواندن در این وقت به عنوان دستور دین اسلام، مساوی با خطر شدید مرگ و شکنجه سخت‌تر از مرگ بود.

تصدیق خدیجه علیها السلام از دستورهای اسلام، و بیعت او با

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

عیسی بن مستفاد می‌گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم:

۱. اعیان الشیعه، چاپ ارشاد، ج ۴، ص ۱۱۹؛ بحار، ج ۳۵، ص ۳۸.

۲. بحار، ج ۱۸، ص ۱۸۴.

چگونگی ابتدای اسلام علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام را برایم بیان کن. فرمود:
 از پدرم امام صادق علیه السلام در این باره سؤال کردم، فرمود:
 هنگامی که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام مسلمان شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را
 به حضور طلبید و فرمود: «شما برای خدا مسلمان شده‌اید و برای خدا
 تسلیم فرمان خداوند هستید، اکنون جبرئیل نزد من است، شما را به
 بیعت کردن با اسلام فرا می‌خواند، پس با اسلام بیعت کنید، تا سلامت
 یابید، و اطاعت از اسلام کنید تا هدایت شوید.»

علی و خدیجه: بیعت و اطاعت کردیم ای رسول خدا!

پیامبر: جبرئیل می‌گوید: اسلام دارای شرط‌ها و پیمان‌ها است،
 نخست در مورد آنچه را خداوند برای خود رسولش بر شما شرط
 کرده، اقرار کنید و به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی دهید.
 حضرت علی و حضرت خدیجه علیها السلام گفتند: گواهی می‌دهیم که
 معبودی جز خداوند یکتا و بی‌همتا نیست، خداوندی که برای خود،
 فرزند و همسری نگرفته است، خالصانه به یکتایی او اعتراف می‌کنیم،
 و گواهی می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله عبد و رسول او است که خداوند او را به
 سوی همه مردم جهان تا برپا شدن قیامت فرستاده است، و گواهی
 می‌دهیم که خداوند می‌میراند و زنده می‌کند، و درجات افراد را بالا
 می‌برد و پایین می‌آورد، نیازمند و بی‌نیاز می‌کند و آنچه را بخواهد طبق
 مشیتش انجام می‌دهد، و روز قیامت انسانها را از قبرها خارج و زنده
 می‌سازد.

علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام به حقانیت سایر اصول و ارکان اسلام طبق

تعلیم پیامبر ﷺ گواهی دادند، از جمله به امامت امامان بعد از پیامبر ﷺ اعتراف نمودند و از دشمنان آنها بیزاری جستند.

پیامبر ﷺ به خدیجه فرمود: آیا شروطی را که خداوند برای اسلام خواهی تو نموده دریافتی؟

خدیجه عرض کرد:

«نَعَمْ وَآمَنْتُ وَصَدَّقْتُ وَرَضِيْتُ وَسَلَّمْتُ؛

آری و ایمان آوردم و تصدیق کردم، و راضی شدم، و تسلیم گشتم.»

علی ﷺ نیز چنین ابراز داشت.

پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: آیا در این شرطی که خداوند از شما برای انجامش پیمان گرفته با من بیعت می‌کنی؟

علی ﷺ عرض کرد: آری.

در این هنگام پیامبر ﷺ کف دستش را گشود، و دست علی ﷺ را بر دست خود نهاد و فرمود: «ای علی! با من در آنچه با تو شرط کردم بیعت کن، و از من همان گونه که از خود دفاع می‌کنی دفاع کن.»

حضرت علی ﷺ تحت تأثیر سخن پیامبر ﷺ قرار گرفت و گریه کرد و گفت: «پدر و مادرم به فدایت! با تکیه به حول و قوت الهی که مخصوص ذات پاک خداست، بیعت کردم.»

آنگاه پیامبر ﷺ به خدیجه فرمود: دستت را بر بالای دستم قرار بده، و با من بیعت کن، خدیجه ﷺ همانند حضرت علی ﷺ بیعت کرد، با این تفاوت که جهاد برای زنان نیست.

پیامبر ﷺ در این هنگام به خدیجه فرمود: «ای خدیجه! این

علی علیه السلام است که مولای تو و مولای مؤمنان و امام آنها بعد از من است.» خدیجه علیها السلام عرض کرد: او را تصدیق کردم، و طبق آنچه در شأن او فرمودی، با او بیعت نمودم، و گواهی می‌دهم، و خداوند و تو را بر این موضوع به گواهی می‌گیرم که خداوند برای گواهی، کافی و آگاه است.^۱ به این ترتیب حضرت خدیجه علیها السلام در ردیف علی علیه السلام و هماهنگ با او، به درجات کمال ایمان اعتراف کرده و گواهی دادند و بیعت و پیمان استوار خود را تجدید نمودند.

حفظ اسلام در طول سه سال به طور پنهانی

شرایط محیطی مکه و اطراف آن به گونه‌ای بود، که اگر کسی اظهار اسلام می‌کرد، با خطر مرگ مواجه می‌شد، بر همین اساس پیامبر صلی الله علیه و آله همراه علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام و بعضی دیگر، سه سال اسلام خود را پنهان نمودند، و در شرایط سخت تقیه به سر می‌بردند، تا آن هنگام که آیه ۹۴ و ۹۵ سوره حجر در مورد آشکار شدن، و آشکار نمودن اسلام، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پنج سال در مکه به طور پنهان می‌زیست، علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام با او بودند، و اسلام خود را پنهان می‌نمودند، و به شدت تقیه می‌کردند.^۲

این فراز نیز بیانگر ایثار و مقاومت استوار حضرت خدیجه علیها السلام

۱. الطرف سید بن طاووس، ح ۴، ص ۶؛ بحار، ح ۱۸، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۲. کمال الدین صدوق، ص ۱۹۷.

است، بانویی که به خاطر اسلام، از همه شؤون دنیا دست کشید، و حاضر شد سه سال یا پنج سال در سخت‌ترین شرایط در خفا زندگی کند، و رنجها و تلخی‌های تنهایی و احساس خطر شدید را تحمل نماید، به راستی چه ایثار و مقاومتی بالاتر از این.

ایثار و مقاومت پرصلابت خدیجه علیها السلام در پاسداری از

پیامبر صلی الله علیه و آله

محققان اسلام در شأن خدیجه علیها السلام چنین گفته‌اند:

«وَكَانَتْ خَدِيجَةَ وَزِيْرَةَ صَدِيقِ عَلِي الْإِسْلَامِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَسْكُنُ إِلَيْهَا؛

خدیجه علیها السلام وزیر راستین اسلام بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله (یاری‌ها و حمایت‌ها و محبت‌های) او آرامش می‌یافت، و تسلی خاطر پیدا می‌کرد.»^۱

اگر می‌خواهید به اوج ایثار سخاوتمندانه و مخلصانه حضرت خدیجه علیها السلام، و اوج مقاومت، پشتکار، تحمل، پایایی و پویایی خدیجه علیها السلام پی ببرید به ماجرای عجیب زیر توجه کنید:

در سال ششم یا پنجم بعثت پس از نزول آیه ۹۴ و ۹۵ سوره حجر در مورد آشکار نمودن اسلام^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله در موسم حج بر بالای کوه صفا آمد. با ندای بلند سه بار فرمود:

۱. بخاری، ج ۱۶، ص ۱۱.

۲. «فَأُصْدِغَ بِمَا تُؤْمَرُونَ وَأَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ آنچه را مأمور هستی آشکارا بیان کن، و به (کار شکنی) مشرکان اعتنا نکن.» مشهور این است که این آیه در آغاز سال چهارم بعثت نازل شد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛

ای مردم! من رسول خداوند پروردگار جهانیان هستم.»

مردم به سوی آن حضرت چشم دوختند.

سپس رسول خدا ﷺ بر بالای کوه مَرَّوَه آمد و دستش را برگوشش

نهاد و سه بار با صدای بلند فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ؛

ای مردم! من رسول خدا هستم.»

در این هنگام بت پرستان با چهره خشم آلود، به او چشم دوختند، ابوجهل آن چنان سنگ به سوی آن حضرت انداخت، که بین دو چشمانش شکافته شد، سایر مشرکان نیز به دنبال ابوجهل، آن حضرت را سنگباران نمودند.

رسول خدا ﷺ به سرعت به طرف کوه شتافت، و بر فراز آن رفت، و در آنجا به سنگی تکیه کرد، مشرکان همچنان در جستجوی آن حضرت، به هر سو می دویدند.

در این هنگام مردی نزد حضرت علی عليه السلام [که در آن هنگام حدود سیزده سال داشت] آمد و گفت: «محمد صلى الله عليه وآله کشته شد.»

حضرت علی عليه السلام سراسیمه به سوی خانه خدیجه عليها السلام دوید، و در را کوبید، خدیجه عليها السلام پشت در آمد و فرمود: کیست؟

علی عليه السلام: من هستم.

خدیجه: محمد صلى الله عليه وآله کجاست؟

علی: خبر ندارم، ولی اطلاع یافتم که مشرکان او را سنگباران کردند.

اینک نمی‌دانم که او زنده است یا کشته شده است؟ مقداری آب و غذای «حیس» (که یک نوع حلوا بود و از خرما و روغن و آرد درست می‌شد) به من بده و با من بیا تا به جستجوی او پردازیم، که اکنون او تشنه و گرسنه است.

خدیجه علیها السلام با برداشتن غذا و آب، از خانه بیرون آمد، و همراه علی علیه السلام به طرف کوه حرکت نمودند، تا به کوه رسیدند، حضرت علی علیه السلام به خدیجه علیها السلام فرمود: تو به طرف دره کوه برو، و من به بالای کوه می‌روم.

علی علیه السلام فریاد می‌زد: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! جانم به فدایت کجا هستی؟ و در کدام گوشه افتاده‌ای؟»

حضرت خدیجه علیها السلام با آهی جانکاه گفت:

«مَنْ أَحْسَ لِي النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى؟ مَنْ أَحْسَ لِي الرَّبِيعِ الْمُزْتَضَى؟ مَنْ أَحْسَ لِي الْمَطْرُودِ فِي اللَّهِ؟ مَنْ أَحْسَ لِي أَبَا الْقَاسِمِ؟»

چه کسی از پیامبر برگزیده برای من خبر می‌آورد؟ چه کسی از بهار پسندیده به من اطلاع می‌دهد؟ چه کسی از آن شخصی که در راه خدا رانده شده مرا آگاه می‌کند؟ چه کسی از ابوالقاسم مرا با خبر می‌نماید؟!»

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید اشک در چشمانش سرازیر شد و فرمود: «می‌بینی که قوم من با من چه کردند؟ مرا تکذیب کردند و از جامعه راندند، به من حمله نمودند.»

جبرئیل عرض کرد: «ای محمد! دستت را به من بده.» آنگاه جبرئیل دست آن حضرت را گرفت و او را بر بالای کوه نشانند، و فرش مخملی بهشتی از زیر پرش بیرون آورد، و آن را بر زمین کوه گسترانید، و پیامبر ﷺ را روی آن نشانید، و آنگاه فرشتگان مقرب هر کدام پس از دیگری به حضور پیامبر ﷺ آمدند و از او اجازه خواستند، تا مشرکان را نابود و هلاک کنند، ولی پیامبر ﷺ فرمود: «من به عنوان عذاب رسانی مبعوث نشده‌ام، بلکه به عنوان رحمت برای جهانیان برانگیخته شده‌ام: «دَعُونِي وَقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛

من و قومم را به خود واگذارید، آنها ناآگاه هستند.»

در این هنگام جبرئیل به حضرت خدیجه ﷺ نگاه کرد که در وادی کوه در جستجوی گمشده خود بود، به رسول خدا عرض کرد: «آیا به خدیجه ﷺ نمی‌نگری که فرشتگان آسمان از گریه او گریستند، او را به سوی خود بخوان، و سلام مرا به او برسان، و به او بگو خداوند به تو سلام می‌رساند، و او را مژده بده که در بهشت دارای خانه‌ای که از یک قطعه بلورین ساخته شده و آراسته به طلاست، می‌باشد، که در آن هیچگونه رنج و نگرانی نیست.^۱

آنگاه پیامبر ﷺ چشمش به خدیجه ﷺ افتاد و او را فراخواند، در حالی که از صورت پیامبر ﷺ قطره‌های خون (بر اثر شکاف بین دو چشمش که از ناحیه سنگ زدن ابو جهل پیدا شده بود) به سوی زمین

۱. طبق روایت دیگر، جبرئیل گفت: «این خدیجه ﷺ است که همراهش طرف غذا که آن را پوشیده می‌آورد، وقتی که آمد از طرف خدا و من به او سلام برسان...» (بحار، ج ۱۶، ص ۸).

سرازیر بود، و او آن خون‌ها را پاک می‌کرد.

خدیجه رضی الله عنها وقتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و چهره خونین او را دید با آهی جانکاه گفت: «پدر و مادرم به فدایت بگذار قطرات خون چهره‌ات بر زمین بریزد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «می‌ترسم پروردگار زمین بر اهل زمین غضب کند.»

آن روز به شب رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله از تاریکی شب استفاده کرده و همراه علی رضی الله عنه و خدیجه رضی الله عنها به خانه بازگشتند.

خدیجه رضی الله عنها در خانه خود، آن حضرت را در حجره‌ای که دیوارهایش با سنگ ساخته شده بود، جای داد. و سقف آن را با تخته سنگهایی پوشانید و در روبروی آن حضرت ایستاد و او را به وسیله جامه‌اش پنهان کرد، مشرکان آمدند و به سوی جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ می‌انداختند، و از هر سو سنگ می‌بارید، دیوارها و سقف سنگی جایگاه، همچون سپر، از نفوذ سنگها جلوگیری می‌نمودند، و آن سنگهایی که از طرف روبرو افکنده می‌شد، خدیجه رضی الله عنها خود را سپر آن سنگها قرار می‌داد تا به بدن نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله اصابت نکنند، و در این هنگام خدیجه رضی الله عنها فریاد می‌زد: «ای گروه قریش! آیا زن آزاد را در خانه خود سنگباران می‌کنید؟»

وقتی که مشرکان این ندا را شنیدند، منصرف شدند و از آنجا رفتند. بامداد روز بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد، و کنار کعبه رفت و

در آنجا به نماز ایستاد، و به راز و نیاز با خدا پرداخت.^۱

خدیجه علیها السلام یکی از مریبان علی علیه السلام

چند سال قبل از بعثت، خشکسالی و قحطی، سراسر حجاز را فراگرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به عمویش عباس، پیشنهاد کرد که عمویش ابوطالب عیالمند است، سزاوار است نزد او برویم، و سرپرستی فرزندان او را بر عهده بگیریم.

عباس این پیشنهاد را پذیرفت و با هم نزد ابوطالب آمدند، و تصمیم خود را با او در میان گذاشتند، پس از گفتگو، پیامبر صلی الله علیه و آله سرپرستی علی علیه السلام را بر عهده گرفت، عباس سرپرستی جعفر را بر عهده گرفت، و حمزه نیز عهده دار سرپرستی «طالب» شد.^۲

و طبق روایت دیگر، حمزه عهده دار سرپرستی جعفر شد، و عباس عهده دار سرپرستی طالب گردید.

در آن هنگام که حضرت علی علیه السلام شش سال داشت، تحت سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد، و در این وقت تا آغاز اسلام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام او را تحت نظر تربیتی خود درآوردند.^۳

در کتاب مناقب چنین آمده:

«وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَ هُوَ ابْنُ بَيْتٍ بَيْنِي كَيْسِيهِ يَوْمَ أَخَذَهُ أَبُو طَالِبٍ

۱. المنتقى في مولود المصطفى، باب چهارم: بحار، ج ۱۸، ص ۲۴۱ و ۲۴۳.

۲. سيرة ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۳؛ بحار، ج ۳۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳. مناقب آل ابیطالب، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

فَرَّيْتُهُ خَدِيجَةً وَالْمُصْطَفَىٰ إِلَىٰ أَنْ جَاءَ الْإِسْلَامَ وَتَزَوَّجْتُهَا أَحْسَنُ مِنْ
تَزْوِجِي أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ بِنْتُ أَسَدٍ؛

رسول خدا ﷺ را که شش سال داشت تحت سرپرستی
خود قرارداد، مانند آن هنگام که ابوطالب پیامبر ﷺ را که شش
سال داشت تحت سرپرستی خود گرفت، سپس حضرت خدیجه ﷺ
و پیامبر ﷺ را پرورش دادند (و تحت نظارت دقیق
تربیتی خود بزرگ نمودند) تا آن هنگام که خورشید اسلام طلوع
کرد، و آموزش تربیتی خدیجه ﷺ و پیامبر ﷺ (نسبت به علی) از
آموزش تربیتی ابوطالب و فاطمه بنت اسد (نسبت به پیامبر، یا
نسبت به علی) بهتر بود.^۱

و این یکی از افتخارات حضرت خدیجه ﷺ است، که نامش در
دفتر آفرینش، به عنوان مربی حضرت علی ﷺ و مادر دوم آن حضرت
ثبت گردید.

مَثَلْتُ مَبَارَكٍ وَجُودِ پيامبر، خدیجه و علی، سه رکن اسلام

از قدیم معروف است که اسلام در آغاز بر اثر اخلاق نیک پیامبر ﷺ
و شمشیر و مجاهدات علی ﷺ و اموال و ایثار خدیجه ﷺ تحکیم و
گسترش یافت، و به راستی چنین بود، و با تجزیه و تحلیل تاریخ اسلام،
این موضوع به خوبی روشن است.

و به تعبیر «سلیمان کتانی» دانشمند و نویسنده معروف عرب،

۱. همان مدرک، به نقل از مدارک متعدّد اهل تسنّن

پیامبر ﷺ به عنوان بنیانگذار اسلام مطرح شده، و پاگیری و استواری اسلام به وسیله شمشیر علی علیه السلام و ثروت خدیجه علیها السلام بیان گشته است، و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که فرمود:

«مَا قَامَ الْإِسْلَامُ إِلَّا بِسَيْفِ عَلِيٍّ وَتُرْوَةِ خَدِيجَةَ»

اسلام جز به شمشیر علی علیه السلام و ثروت خدیجه علیها السلام برپا نشد.

دانشمند نامبرده این مطلب را چنین بیان می کند: «خدیجه علیها السلام دوستی خود را به پیامبر (ص) بخشید، و حال آنکه احساس بخشش نمی کرد، بلکه احساس می کرد محبت و دوستی از او می گیرد، و همه سعادت را از او کسب می کند، ثروتش را به او بخشید، و حال آنکه احساس نداشت که می بخشد، بلکه احساس می کرد که او هدایت را که بر همه گنجهای روی زمین برتری دارد، کسب می نماید، پیامبر صلی الله علیه و آله به نوبه خود به او دوستی و قدرشناسی داد، که همین امر او را به عالیترین درجه رسانید، و او هم احساس نمی کرد که آن را به خدیجه علیها السلام داده است، بلکه می گفت:

«مَا قَامَ الْإِسْلَامُ إِلَّا بِسَيْفِ عَلِيٍّ وَتُرْوَةِ خَدِيجَةَ»^۱

در این راستا نظر شما را به دو حادثه جالب زیر جلب می کنم:

۱- شب بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام در خانه بودند (با هم در مورد شکستن بتهای مشرکان صحبت می کردند، به این نتیجه رسیدند که حضرت علی علیه السلام را برای انجام این کار به یاری بگیرند)
حضرت علی علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در همان شب مرا طلبید، به

۱ فاضمة الزهراء وتر فی محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۱۲

محضرش رفتم، آن حضرت از خانه خارج شد و به من فرمود به دنبال من بیا، به دنبالش رفتم، تا کنار کعبه رسیدیم وارد خانه کعبه شدیم، رسول خدا ﷺ به من فرمود: «ای علی! بر روی شانه من بالا برو.» آن حضرت خم شد و من بر بالای شانه او رفتم، و همه بت‌های کعبه را سرنگون نمودم و سپس از آنجا بیرون آمدیم، و به خانه خدیجه رضی الله عنها، به حضور او بازگشتیم، و ماجرا را به او گفتیم.

در این وقت پیامبر ﷺ به من فرمود: «نخستین کسی که بت‌ها را شکست جدت ابراهیم خلیل رضی الله عنه بود، سپس تو آخرین نفری هستی که بت‌ها را شکستی.»

هنگامی که آن شب به صبح رسید، مردم مکه از ماجرا آگاه شدند و گفتند: «این کار را جز محمد ﷺ و پسر عمویش علی رضی الله عنه انجام نداده‌است.» از آن پس به داخل کعبه بت آورده نشد. و به طور کلی کعبه از لوث وجود بت شستشو گردید.^۱

۲ - سالهای آغاز بعثت بود، خدیجه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ از غار حرا به خانه بازگشت، ولی بسیار محزون بود، عرض کردم: «نشانه‌های اندوه را در چهره‌ات مشاهده می‌کنم که هرگز از آغاز زندگی مشترک تا کنون تو را این گونه محزون ندیده بودم، علت چیست؟»

فرمود: علی رضی الله عنه از من جدا شده و معلوم نیست در کجاست [ماجرا از این قرار بود که جمعی از مسلمانان بر اثر دوری از گزند یورش

۱. بحار، ج ۳۸، ص ۸۴ و ۸۵

مشرکان پراکنده شده بودند، در این میان بین حضرت علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جدایی افتاده بود [خدیجه علیها السلام پراکندگی مسلمانان و نامشخص بودن مکان حضرت علی علیه السلام را بی اهمیت تلقی کرد] به این عنوان که این حادثه‌ای است که برای همه از جمله حضرت علی علیه السلام رخ داده است.]

پیامبر صلی الله علیه و آله که عنایت مخصوصی به حضرت علی علیه السلام داشت، خشمگین شد و بخشی از مقامات حضرت علی علیه السلام در دنیا و آخرت را برای خدیجه علیها السلام بیان کرد، و سپس فرمود:

«در مورد آسیب‌رسانی اراذل و جاهلان به حضرت علی علیه السلام نگران هستم.»

خدیجه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «بر شترم سوار می‌شوم و به جستجوی علی علیه السلام می‌پردازم تا به او برسم، مگر اینکه مرگ بین من و او فاصله بیفکند.»

خدیجه علیها السلام شبانه با کمال دلاوری بر شتر خود سوار شد، و در کنار کوه‌های مکه به جستجو ادامه داد، ناگاه در تاریکی، قیافه شخصی را دید، بر او سلام کرد تا از صدای جواب سلام بفهمد که آیا او علی علیه السلام است یا شخص دیگر است.

او علی علیه السلام بود: گفت: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ...» و بر تو باد سلام، آیا تو خدیجه علیها السلام هستی؟»

خدیجه علیها السلام گفت: آری، آنگاه شترش را خوابانید و به علی علیه السلام گفت: «پدر و مادرم به فدایت، بر شتر سوار شو.»

علی علیه السلام فرمود: «تو از من سزاوارتر هستی که بر شتر سوار گردی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برو و به او مژده بده تا من بیایم.» خدیجه رضی الله عنها به خانه بازگشت، دید پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار در آرمیده و دست بر سینه‌اش می‌کشید و سه بار چنین دعا کرد: «خدایا! اندوهم را برطرف ساز، و جگرم را به دیدار خلیل و دوستم علی علیه السلام خنک کن.» خدیجه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «خداوند دعایت را به استجابت رسانید، بر تو مژده باد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این مژده برخاست و دستهایش را به سوی آسمان بلند نمود، و یازده بار گفت: «شُكْرًا لِمُنْجِيٍّ؛ از درگاه خداوند اجابت کننده دعا، شکر و سپاسگزاری می‌کنم.»^۱ آری، این یک نمونه از فداکاری شجاعانه، و کفایت قهرمانانه حضرت خدیجه رضی الله عنها بود که چون یاری مخلص و توانا با ایثاری کامل، از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می‌کرد، و مایه آرامش و شادی قلب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گردید.

یک نمونه دیگر از حمایت شجاعانه خدیجه رضی الله عنها

شیخ مفید به سند خود از اصیغ بن نباته نقل می‌کند که گفت: عصر روز جمعه در مسجد در محضر امیر مؤمنان علی علیه السلام بودیم، ناگاه مردی بلند قامت که گویی از اعراب بیابانی است به نام «سواد بن قارب» به

۱. تفسیر فرات، ص ۲۰۶ و ۲۰۷؛ بحار، ج ۴۰، ص ۶۵ و ۶۶ (با تلخیص).

محضر آن حضرت آمد، حضرت علی علیه السلام به او فرمود: «کار تو با آن جنی که نزد تو می آمد و خبر می داد به کجا رسید؟»
 مرد بلند قامت گفت: آن جن همچنان نزد من می آمد، تا اینکه من (از یمن) به سوی شما حرکت کرده و به محضر شما آمده‌ام.
 حضرت علی علیه السلام فرمود: «آنچه را برای تو در رابطه با آن جن رخ داده برای حاضران بیان کن.»

آن مرد یمنی نشست و مادر حضور او نشستیم، او چنین گفت:
 من قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (در آستانه بعثت) در یمن سکونت داشتم، در بستر خوابیده بودم، ناگاه نصف شب یکی از جن‌ها نزد من آمد و با پای خود به سینه‌ام زد، و گفت: برخیز بنشین، من هراسان نشستم، گفت: سخن مرا بشنو سپس اشعاری خواند ... [که خلاصه معنای آن اشعار این است: «شگفتا از جن که سوار بر شتر به سوی مکه برای کسب راه هدایت روانه می شود، جن پاک سرشت همسان جن پلید نیست، برخیز به سوی برگزیده بنی هاشم برو و از نزدیک، آقای بنی هاشم را بنگر.]

با خود گفتم: قطعاً حادثه جدیدی در میان بنی هاشم رخ داده یا رخ می دهد، ولی برایم معلوم نبود، که آن حادثه چیست، آن شب خوابم نبرد و با حال غم صبح کردم، شب بعد نیز نیمه‌های شب که در بستر خوابیده بودم، همان جن آمد و با پایش بر سینه‌ام زد و گفت: بنشین، هراسان نشستم، گفت: بشنو، گفتم: چه بشنوم؟ اشعاری (همانند اشعار قبل با اندکی تفاوت) خواند. با خود گفتم: قطعاً در میان بنی هاشم،

حادثه تازه‌ای رخ داده یا رخ می‌دهد، ولی برایم روشن نبود که آن حادثه چیست، امید آن را داشتم که از آن آگاه گردم.

شب سوم نیز همین موضوع تکرار شد، این بار برای من روشن شد که موضوع چیست، زیرا آن جن اشعاری را که خواند در شعر آخر چنین گفت:

«فَارْجُلٌ إِلَى الصُّفْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ أَحْمَدَ أَزْهَرَ خَيْرُ أَرْبَابِهَا؛

برخیز و کوچ کن به سوی برگزیده از خاندان هاشم، حضرت احمد رضی الله عنه که شکوفه زیبا و برترین شخصیت‌های آن خاندان است.»
به او گفتم: سوگند به خدا موضوع را دریافتم، احمد رضی الله عنه کجاست؟
جن گفت: او در مکه آشکار شده و مردم را به گواهی به یکتایی و بی‌همتایی خدا و رسالت خود فرامی‌خواند.

بامداد آن شب سوار بر شترم شدم و به سوی مکه حرکت کردم، وقتی به مکه رسیدم با نخستین شخصی که ملاقات نمودم، ابوسفیان پیرمرد گمراه بود، بر او سلام کردم، و از او پیرامون خاندان قریش و اوضاع و احوال پرسیدم، گفت: «همه چیز روپراه است، ولی یتیم ابوطالب [محمد رضی الله عنه] دین ما را فاسد و تباه ساخته و ما را گمراه می‌خواند.»

گفتم: نام او چیست؟

گفت: نام او محمد و احمد رضی الله عنه است.

گفتم: او کجاست؟

گفت: «او با خدیجه رضی الله عنها دختر خویند از دواج کرده است، و در خانه

خدیجه علیها السلام سکونت نموده است.»

مهار شترم را کشیدم و به خانه خدیجه علیها السلام رفتم، و کوبه در رازدم،

خدیجه علیها السلام پشت در آمد و گفت: کیست در را می زند؟

گفتم: من هستم، می خواهم با محمد صلی الله علیه و آله ملاقات کنم. گفت:

«إِذْ هَبْ إِلَىٰ عَمَلِكِ مَا تَدْرُونَ مُحَمَّدًا يَا وَيْهِ ظِلٌّ بَيْتٍ قَدْ طَرَدَ تُمُوهُ

وَهَرِ تُمُوهُ وَحَصْنَتُمُوهُ إِذْ هَبْ إِلَىٰ عَمَلِكِ؛

به دنبال کار خود برو، محمد صلی الله علیه و آله را رها نمی کنند که در پناه خانه اش

بیارآمد، شما آن حضرت را از خود دور کردید و فراری دادید، و در

مقابل او موضعگیری و سنگر بندی نمودید. برو به دنبال کار خود.»^۱

مرد یمی می گوید: گفتم: خدا تو را مشمول رحمتش سازد، من

مردی از یمن هستم، از آنجا آمده ام به امید آن که خداوند به وسیله

محمد صلی الله علیه و آله بر من منت نهد و مرا هدایت کند، بنابراین مرا از دیدار آن

حضرت محروم نساز.

پیامبر صلی الله علیه و آله شخص مهربان بود، شنیدم به خدیجه علیها السلام فرمود: «ای

خدیجه! در را بگشا، او در را گشود، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم،

دیدم نور درخشانی از چهره اش تابان است، به پشت سرش رفتم، و

مهر نبوت را بر روی شانه راستش دیدم، آن را بوسیدم، سپس در

پیشگاهش ایستادم، اشعاری خواندم ... (که در این اشعار گواهی به

یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله را داده است)، سپس سوگند به خدا در

۱ این فراز نه روشنی بیانگر پایایی سی دربع و تسجاعة خدیجه علیها السلام در راستای حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله در سخت ترین شرایط است.

حالی که ایمان به حَقَّانیت اسلام آورده بودم، از محضرش وداع کرده و به یمن بازگشتم.

این شخص یمنی که «سواد بن قارب» نام داشت، در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام با دشمن جنگید تا به شهادت رسید.^۱

غذای پر برکتی که خدیجه علیها السلام آن را فراهم کرد

سه سال از آغاز بعثت گذشت، آیه ۲۱۴ سوره شعراء نازل شد:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛

خویشاوندان نزدیکت را دعوت و انداز کن.»

پیامبر صلی الله علیه و آله حدود چهل نفر از بستگانش مانند عموها و عموزادگانش و سایر بنی هاشم را به خانه ابوطالب برای نهار دعوت کرد، به علی علیه السلام که در آن هنگام سیزده سال داشت، دستور داد، غذایی از گوشت و شیر تهیه نمود، دعوت شدگان وارد شدند و پس از صرف غذا، همین که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست دعوتش را آشکار کند، ابولهب برخاست و با گفتار بیهوده و سبک، مجلس را به هم زد، آن روز گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فردای آن روز را نیز توسط علی علیه السلام بستگانش را به نهار دعوت کرد، و علی علیه السلام غذا را فراهم نمود، دعوت شدگان حاضر شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله پیشدستی نمود و دعوت خود را آغاز کرد و در ضمن گفتاری فرمود:

«هیچکس برای بستگانش، چیزی بهتر از آنچه را که من آورده‌ام،

۱. الاختصاص سیخ مفید، ص ۱۸۱ و ۱۸۳؛ بحار، ج ۱۸، ص ۹۸ تا ۱۰۰ (با تلخیص).

نیاورده است، من خواهان سعادت دنیا و آخرت شما هستم، خدایم به من فرمان داده تا شما را به پذیرش یکتایی خدا و رسالت خویش دعوت نمایم، چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند، تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟^۱

سکوت مجلس را فرا گرفته بود، ناگاه علی علیه السلام برخاست و قفل سکوت را شکست و گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را یاری می‌کنم» سپس دستش را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دراز کرد تا به عنوان بیعت فداکاری و وفاداری بفشرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: بنشین، علی علیه السلام نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم سؤال خود را تکرار کرد، باز علی علیه السلام برخاست و همان سخنانش را تکرار نمود، این بار پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بنشین، بار سوم نیز هیچ کس جز علی علیه السلام اعلام آمادگی نکرد، در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر دست علی علیه السلام زد، و مطابق بعضی از روایات، دست بر گردن علی علیه السلام افکند و در شأن علی علیه السلام در آن مجلس استثنایی بنی هاشم، چنین فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيقَتِي فَيَكُمُ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا؛

این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.»^۲

و در سیره حلبی این جمله نیز افزوده شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. فَأَبْكُمْ يُوَأَزِّنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيقَتِي؟

۲. احقاق الحق، ج ۴، ص ۶۲ نه بعد؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۷.

«وَوَزِيرِي وَوَارِثِي؛ و وزیر و وارث من باشد.»

قابل توجه اینکه: غذای این مهمانان را حضرت خدیجه رضی الله عنها پخت و آماده کرد، علی رضی الله عنه طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نزد خدیجه رضی الله عنها آمد و گفت: «برای مهمانان غذا فراهم کن.» خدیجه رضی الله عنها آن غذا را فراهم کرد. غذایی که معمولاً برای سه یا چهار نفر آماده می‌کنند، چهل نفر از آن خوردند، باز زیاد آمد، ابو جهل گفت: «محمد صلی الله علیه و آله شما را سحر کرده، غذایی که برای سه یا چهار نفر است، چهل نفر از آن سیر خوردند باز زیاد آمد، سوگند به خدا این سحر است.»^۱

آری، خدیجه رضی الله عنها در این ماجرای عجیب نیز، نقش داشت، و همراه علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کردند و برای پیشبرد اسلام، خود را در خطر شدید قرار می‌دادند.

نقش ثروت خدیجه رضی الله عنها در پیشبرد اسلام

قبلاً خاطر نشان گردید که حضرت خدیجه رضی الله عنها قبل از دواج با پیامبر صلی الله علیه و آله ثروتمندترین شخص جزیره العرب بود، و حدود هشتاد هزار شتر داشت و کاروانهای تجارتي او شب و روز در طائف، یمن، شام، مصر، و سایر بلاد در حرکت بودند، برده‌های بسیار داشت، که به تجارت اشتغال داشتند.

از ایثار و فداکاری بسیار عجیب حضرت خدیجه رضی الله عنها اینکه پس از

۱. بحار، ج ۱۷، ص ۲۳۱.

از دواج با پیامبر ﷺ همه اموالش را قبل از اسلام و بعد از آن، در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت، تا آن حضرت هرگونه که خواست آن اموال را در راه خدا به مصرف برساند.

به گونه‌ای که پیامبر ﷺ که فقیر بود، بی‌نیاز شد، و خداوند در مقام بیان نعمتهای خود به پیامبر اکرم ﷺ از جمله می‌فرماید:

«وَوَجَدَكَ غَائِلًا فَاَعْتَنِي؛ خداوند تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود.»^۱

مطابق روایات، یعنی با ثروت خدیجه، تو را بی‌نیاز کرد.^۲ در این رابطه برای روشن شدن مطلب، به روایات زیر توجه کنید:

مصرف‌های اموال خدیجه رضی الله عنها

رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ مالی هرگز به من سود نبخشید آن گونه که ثروت خدیجه رضی الله عنها به من سود بخشید.»^۳ اینک این سؤال در اینجا مطرح می‌شود، که پیامبر ﷺ ثروت کلان خدیجه رضی الله عنها را در چه راههایی به مصرف رسانید؟ پاسخ این سؤال با توجه به امور زیر روشن می‌گردد:

۱ - پیامبر ﷺ از اموال خدیجه رضی الله عنها بدهکاران را از قید بدهکاری آزاد می‌کرد، و به تهیدستان کمک می‌نمود، به بینوایان و یتیمان رسیدگی می‌کرد، مسلمانانی که از مکه به مدینه هجرت می‌نمودند، مشرکان اموال آنها را مصادره می‌نمودند، پیامبر ﷺ از اموال

۱. ضحی: ۸.

۲. مساقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۳۲۱، بحار، ج ۳۵، ص ۴۲۵.

۳. بحار، ج ۱۹، ص ۶۳.

خدیدجه علیها السلام به آنها کمک می‌کرد تا خود را به مدینه برسانند، کوتاه سخن آنکه: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگونه که صلاح می‌دانست از اموال خدیجه علیها السلام استفاده می‌نمود.^۱

۲ - هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله [پانزده سال قبل از پیامبری] با خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، حلیمه سعدیه مادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله روزی به مکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از قحطی و خشکسالی آن سال شکایت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله این موضوع را با خدیجه علیها السلام در میان گذاشت، خدیجه علیها السلام چهل گوسفند و شتر به حلیمه سعدیه بخشید، او با شادمانی به سوی خاندانش بازگشت، سپس بعد از طلوع اسلام، حلیمه و شوهرش به مکه آمده و مسلمان شدند.^۲ بنابراین یکی از مصرف‌ها، این گونه موارد بوده است.

۳ - قبلاً خاطر نشان گردید: در آستانه ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام وقتی که ورقه بن نوفل (پسر عموی خدیجه) سخن از فقر محمد صلی الله علیه و آله به میان آورد، خدیجه علیها السلام گفت:

«إِذَا كَانَ مَالُهُ قَلِيلًا فَمَالِي كَثِيرٌ؛

اگر مال او اندک است، مال من بسیار است.»

و شعری خواند که مصرع دومش این است:

«فَمَا الْمَالُ إِلَّا مِثْلُ قَلَمِ الْأَظْفَارِ؛

ثروت در برابر او جز مثل گرفتن ناخن‌ها نیست.»^۳

۱ همان، ص ۶۲، ۶۳.

۲. بحار، ج ۱۵، ص ۴۰۱.

۳. بحار، ج ۱۶، ص ۶۱.

یعنی ثروتم را از خود جدا کرده و همه را در اختیار او قرار می‌دهم.
 ۴- در ماجرای سه یا چهار سال محاصره شعب ابیطالب (چنانکه
 خاطر نشان می‌شود) در متن روایت آمده:
 «وَأَنْفَقَ أَبُو طَالِبٍ وَخَدِيجَةُ جَمِيعَ مَالِهِمَا؛
 ابوطالب عليه السلام و خدیجه عليها السلام همه اموال خود را برای حفظ اسلام و
 محاصره‌شدگان، انفاق نمودند.»^۱

کوتاه سخن آنکه: طبق بعضی از روایات در ماجرای محاصره، از
 اموال خدیجه عليها السلام دیگر چیزی باقی نماند، و خدیجه عليها السلام گفت: «چیزی
 جز دو پوست باقی نمانده که هنگام استراحت یکی را زیرانداز و
 دیگری را روانداز خود قرار می‌دهیم.»

اینجاست که این جمله به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده که فرمود:

«مَا قَامَ الْإِسْلَامُ إِلَّا بِسَيْفِ عَلِيٍّ وَتُرْوَةِ خَدِيجَةَ؛

اسلام جز به شمشیر علی عليه السلام و ثروت خدیجه عليها السلام برپا نشد.»^۲

آری، بیشتر ثروت خدیجه عليها السلام در این سه یا چهار سال محاصره به
 مصرف رسید، چرا که بنی‌هاشم و پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب ابیطالب، در
 محاصره شدید مشرکان بودند، در این مدت ابوالعاص بن ربیع، داماد
 خدیجه عليها السلام شترها را می‌آورد و با آنها گندم و خرما حمل می‌کرد، و با
 زحمت و خطر زیاد، آنها را به بنی‌هاشم می‌رسانید، محاصره‌شدگان در
 شعب، هیچ گونه طعامی نداشتند، و مصارف سه ساله (یا چهار ساله)

۱. بحار، ج ۱۹، ص ۱۶.

۲. فاطمة الزهراء و ترمی محمد، ار سلیمان کتانی، ص ۱۱۲.

آنها از اموال خدیجه علیها السلام بود.^۱ خدیجه علیها السلام با کمال ایثار و مقاومت، از جان پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم که مدافعان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، حفاظت می‌کرد، و آنچه را داشت، در این راه به مصرف رسانید.

آری چنین ایثاری بود، که انفاق ثروت خدیجه علیها السلام را در پیشبرد اسلام با شمشیر حضرت علی علیه السلام برابر ساخت، همان شمشیری که طبق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله یک ضربه آن در روز جنگ خندق، بهتر از عبادت جن و انس معرفی شد.^۲ چنانکه جهاد با مال در آیات متعددی از قرآن (مانند آیه ۱۱ صف، و ۹۵ نساء، ۴۴ و ۸۱ و ۸۸ توبه و ۷۲ انفال و ...) با جهاد با جان، در کنار هم، همپراز قرار داده شده است.

بر همین اساس علامه مامقانی صاحب رجال تنقیح المقال

می‌نویسد:

«وَكفاهَا شَرَفًا فَوْقَ شَرَفِ أَنْ الْإِسْلَامَ لَمْ يَقُمْ إِلَّا بِمَالِهَا وَسَيْفِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ كَمَا رُوِيَ مُتَوَاتِرًا؛

همین افتخار و شرافت که برترین افتخار و شرافت است برای خدیجه علیها السلام بس که آیین اسلام پا نگرفت، و کمر راست نکرد، مگر با ثروت خدیجه علیها السلام و شمشیر علی علیه السلام، چنانکه این مطلب به طور متواتر (یعنی بسیار که موجب علم است) نقل شده است.^۳

۵- به طور کلی با بررسی روایات می‌توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله ثروت

۱. اقتباس از ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲. «ضَرْبَةُ عَلِيِّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الشَّقَلَيْنِ.» (احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۴ و ۵۵، به نقل از مدارک متعدّد).

۳. تنقیح المقال، ج ۳، فصل النساء، ص ۷۷.

خدیجه علیها السلام را در همان موارد هشتمگانه‌ای که در مورد مصرف زکات در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است به مصرف رسانید که عبارتند از: «فقیران، تهیدستان، کارکنان جمع آوری زکات، جلب محبت مخالفان، آزادی بردگان، ادای دین بدهکاران، تقویت آیین خدا، و در راه واماندگان راه.» در میان این هشت مصرف، یکی از آنها جلب محبت، و جذب دل‌های کافران است که از آن به «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» تعبیر می‌شود، پیامبر صلی الله علیه و آله چه بسا برای گرایش مشرکان و کافران به اسلام، و تقویت پشتوانه‌های اسلام، اموال خدیجه علیها السلام را به افراد مختلف از آنها می‌داد. چنانکه بعضی از ازدواج‌های او نیز به خاطر همین بود.

۶- قابل توجه اینکه: این موضوع نیز طبیعی است که پس از مسلمان شدن خدیجه علیها السلام دشمنان اسلام از ادامه تلاش‌های بازرگانی خدیجه علیها السلام جلوگیری کنند، بلکه از این بالاتر، نه تنها با او همکاری ننمایند، بلکه به غارت اموال او پردازند. گرچه نگارنده چیزی در این مورد از تاریخ و روایات نیافته، اما چنین کاری در آن شرایط جو زده از حوادث طبیعی است.

ولی به هر حال خدیجه علیها السلام از این که آن همه ثروت را به محمد صلی الله علیه و آله بخشید، و او آن را به مصرف‌های صحیح رسانید، احساس نداشت، بلکه، احساس این بود که مسأله هدایت خود و مردم را که از همه گنج‌های جهان میلیون‌ها برابر برتری دارد، جایگزین ثروتش نموده است.

حضرت خدیجه علیها السلام سه سال در محاصره شدید اقتصادی

یکی از ماجراهای بسیار جانسوزی که در سال شش (یا هفت) تاده بعثت، یعنی در طول حدود سه سال و به قولی چهار سال رخ داد، محاصره شدید اقتصادی پیامبر صلی الله علیه و آله و مدافعانش (که چهل نفر بودند) در شعب ابیطالب بود، آنها جز در چهار ماه حرام در سال، در آن درّه، محصور بودند، گرمای داغ تابستان در آن بیابان خشک بی آب و علف بدون هرگونه وسایل، و گرسنگی شدید، و تشنگی طاقت فرسا را تحمل کردند، حضرت خدیجه علیها السلام یک بانویی که ۶۳ تا ۶۵ سال از عمرش گذشته، در چنین محاصره‌ای قرار گرفت، بیشتر اموالش در این سه یا چهار سال مصرف شد، و وقتی از محاصره آزاد گردید، بر اثر آثار آن رنج‌ها و شکنجه‌های سخت، دو ماه بعد، از دنیا رفت، و در حقیقت به شهادت رسید، برای روشن شدن مطلب، نظر شما را به حدیث محاصره جلب می‌کنم:

مشرکان هر نقشه‌ای که برای جلوگیری از گسترش اسلام کشیدند، بی نتیجه ماند، و هر روز شاهد پیشرفت سریع و عجیب اسلام بودند، آنها برای یک تصمیم قاطع و شدید برای براندازی اسلام، مجلسی تشکیل دادند در آن مجلس پس از گفتگوی بسیار، رأی گرفتند که محمد صلی الله علیه و آله و مدافعان او را در محاصره سخت اقتصادی قرار دهند.

بیشتر خانه‌های بنی هاشم در شعب (دره کنار کوه ابوقبیس) بود که

آن را شِعب بنی هاشم و شعب ابیطالب می گفتند.^۱ در آن مجلس قطعنامه و پیمانی تنظیم کردند مبنی بر اینکه هیچ کس حق ندارد با بنی هاشم ارتباط داشته باشد، و تماس با آنها ممنوع است.

برای اعتبار دادن به این قطعنامه، هشتاد نفر پای آن را امضا کردند و سپس آن را در پارچه‌ای پیچیدند و داخل کعبه آویزان نمودند، و به ابوطالب گفتند: «حتماً باید این قطعنامه اجرا شود، مگر اینکه برادرزاده‌ات از آیین خود اظهار پشیمانی کند!»^۲

در ورق دیگر تاریخ و روایات در مورد شدت رنجهای محاصره می خوانیم:

محاصره در آغاز محرم سال هفتم بعثت شروع شد و سه سال یا چهار سال ادامه یافت، در این مدت بر بنی هاشم و زنان و کودکان آنها بسیار سخت گذشت، گاهی مخفیانه، بعضی به آنها غذا می رساندند.... یکی از امور مهم در ماجرای محاصره این بود، که ابوطالب پدر بزرگوار علی علیه السلام شب و روز در فکر نگهداری پیامبر صلی الله علیه و آله بود، شبها مکرر بستر او را عوض می کرد و غالباً فرزندش علی علیه السلام را در بستر او می خوابانید، و او را در جای دیگر، تا مبادا بستر آن حضرت شناخته گردد و مشرکان با مکر و نیرنگ به آن حضرت، آسیب برسانند، یا از بالای کوه ابوقیس به سوی بستر او، سنگ پرتاب کنند.

۱. این شعب دره‌ای است که در یتت کوه ابوقیس قرار گرفته، و اکنون به نام شعب علی علیه السلام معروف است.

۲. بحار، ج ۱۹، ص ۲.

حضرت علی علیه السلام با کمال شهامت و خلوص در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوابید، و جان خود را فدای آن حضرت می‌کرد.^۱

ابن ابی‌الحدید در این باره می‌نویسد: «ابوطالب غالباً در مورد شیخون دشمن و آسیب‌رسانی شبانه به پیامبر صلی الله علیه و آله در هراس بود، شب از خواب برمی‌خاست و پسرش علی علیه السلام را در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوابانید.»^۲

ماجرای محاصره در شعب ابیطالب، آن هم بیش از سه سال، در درّه‌ای سوزان، بدون وسیله، بسیار طاقت‌فرسا بود، برای درک این مطلب به روایت زیر توجه کنید:

در آن درّه سوزان، فشار گرسنگی به حدی رسید که سعد و قاص می‌گویند: «شبی از درّه بیرون آمدم در حالی که از شدت گرسنگی، تمام نیرویم را از دست داده بودم، ناگهان پوست خشکیده‌شتری را دیدم، آن را برداشتم و شستم و سوزاندم و کوبیدم و با آب مختصری خمیر کردم و خوردم و از این طریق سه روز به سر بردم.»^۳

آری حضرت خدیجه علیها السلام، ابوطالب و پسرش علی علیه السلام به خاطر حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله در چنین فشاری قرار گرفتند، ولی دست از حمایت او برنداشتند، آیا عاملی جز «ایمان و اخلاص» می‌توانست، آنها را این‌گونه پایدار نگهدارد؟

۱. بخار، ج ۳۵، ص ۹۳؛ الائمة الاثنی عشر (هاشم معروف)، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

۲. همان مدرک.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۹.

در چنین شرایطی جان علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام از همه بیشتر در خطر بود، زیرا علی علیه السلام برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر آن حضرت می خوابید، هر لحظه احتمال می رفت که از بالا و کمرگاه کوه ابوقبیس، سنگ بزرگی به سوی آن بستر پرتاب گردد، و یا با شیبخون جلادان مشرک، به آن بستر هجوم برده شود، از این رو شبی علی علیه السلام به پدرش گفت:

«إِنِّي مُقْتُولٌ؛ من کشته شدنی هستم.»^۱

داغی سوزان و گرسنگی و فشارهای محاصره به قدری تکان دهنده بود که صدای گریه کودکان بنی هاشم، از پشت کوه ابوقبیس تا کنار کعبه به گوش طواف کنندگان می رسید.

آری خدیجه علیها السلام یک بانویی که بیش از شصت سال از عمرش گذشته بود، سه یا چهار سال در چنین شرایطی قرار گرفت.

آری، سختی محاصره به جایی رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوطالب و خدیجه علیها السلام آنچه را از اندوخته های مالی از اموال خدیجه علیها السلام و ابوطالب داشتند به مصرف رساندند، و اگر مخفیانه به آنها غذا نمی رسید، از شدت گرسنگی از برگ گیاهان استفاده می کردند. راههایی که به شعب منتهی می شد، به شدت تحت کنترل و سانسور جلادان قریش بود، این وضع رقت بار همچنان ادامه داشت، تنها در ماههای حرام (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) ابوطالب و پیامبر صلی الله علیه و آله و

۱. بحار، ج ۳۵، ص ۹۳، شرح بهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴

همراهان از آزادی استفاده کرده و در موسم عمره و حج به تبلیغ اسلام می‌پرداختند، نقش عمده پاسداری از پیامبر و جبهه‌گیری با قریش در دست ابوطالب پدر بزرگوار علی علیه السلام بود. اوج فداکاری ابوطالب در حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی رسید که برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله از توطئه و دسیسه دشمن، شبها در شعب، همچون یک نگهبان بیدار و هوشیار خواب را بر خود حرام کرده بود.

بنت الشاطی دانشمند معروف عرب می‌نویسد:

«حدیجه علیها السلام در سنینی نبود که تحمل رنج و سختی بر او آسان باشد، و از کسانی نبود که در جریان زندگی با تنگی معیشت، محرومیتها و تلخ‌کامی‌ها بار آمده و خو گرفته باشد، اما او در عین حال با وجود کهولت و سالخورده‌گی سختی‌هایی را که در اثر محاصره در شعب ابیطالب از طرف قریش بر او تحمیل شد، تا سرحد مرگ تحمل کرد.»^۱

آزادی معجزآسای بنی‌هاشم از محاصره

حدود سه یا چهار سال از این جریان گذشت تا اینکه خداوند پیامبرش را تنها نگذاشت، به او وحی کرد که موریانه رفته و در میان کعبه قطعنامه قریش را نابود کرده و فقط اسم خدا را که در آن نوشته بودند «بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ» باقی مانده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را به ابوطالب فرمود، ابوطالب از این خبر بسیار

۱. حدیجه کبری، نمونه زن مجاهد مسلمان.

خوشحال شد، تصمیم گرفت از همین راه وارد شود، و قطعنامه قریش را لغو کند. با این نیت به طرف مسجدالحرام حرکت کرد، طایفه قریش که در اطراف کعبه اجتماع کرده بودند، با دیدن ابوطالب فکر کردند که او از فشار و سختی به تنگ آمده و برای صلح و تسلیم نمودن محمّد ﷺ به سوی آنها می‌رود، برخلاف همیشه مقدم او را گرامی داشتند و منتظر بودند ببینند ابوطالب چه می‌گوید؟ ناگهان دیدند ابوطالب ماجرای عجیب قطعنامه را به میان کشید. آنها از این خبر غیبی به وحشت افتادند.

خبر این معجزه عجیب به قدری مشرکان را تحت تأثیر قرارداد که گفتند: «اگر این خبر راست باشد، شما را از محاصره آزاد می‌کنیم.»
ابوطالب گفت: «اگر این خبر دروغ باشد، محمّد ﷺ را تسلیم می‌کنم.»

چند نفر برخاستند و قطعنامه را از کعبه پایین آوردند، وقتی باز کردند دیدند همه نوشته‌ها را موریانه خورده و تنها آنجا که اسم خدا نوشته شده بود نابود نشده، تا همین عبرتی برای آنان باشد.
 عده‌ای با دیدن این معجزه ایمان آوردند ولی اکثر آنها نه تنها به برنامه همیشگی خود ادامه دادند بلکه بر لجاجت خود افزودند و گفتند: «این واقعه از سحر، سرچشمه گرفته است.»

ولی ابوطالب از همین راه اتحاد و تصمیم قاطع آنها را مبنی بر ادامه محاصره به هم زد، به طوری که جبهه‌گیری آنها، به حالت بی‌تفاوتی تبدیل شد، در نتیجه بنی‌هاشم و ابوطالب و پیامبر ﷺ و خدیجه ﷺ از

محاصره آزاد شدند. ابوطالب درباره این حادثه بزرگ و عجیب اشعاری سرود.^۱ ناگفته نماند که کودکان بنی هاشم از جمله حضرت زهرا علیها السلام که در آن وقت حدود سه تا شش سال داشت در میان محاصره شدگان بودند.

محاصره به قدری شدید بود که کودکان بنی هاشم از شدت گرسنگی گریه می‌کردند، و جیغ می‌کشیدند.

روزی حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه علیها السلام شخصی را اجیر کرد تا مقداری طعام به طور مخفیانه به شعب برای عمه‌اش خدیجه علیها السلام ببرد، ابوجهل حکیم بن حزام را دید و به او گفت: «سوگند به خدا تو را از رفتن به سوی شعب باز می‌دارم تا در میان قریش تو را رسوا سازم.» ابوالبختری یکی از سران شرک، به ابوجهل گفت: «آیا او را از غذا بردن برای عمه‌اش خدیجه علیها السلام آن هم از اموال خود خدیجه علیها السلام باز می‌داری؟»

ابوجهل گفت: آری، نمی‌گذارم. بین آنها درگیری شد، و ابوالبختری استخوان پای شتری را که در آنجا افتاده بود برداشت و بر سر ابوجهل زد و سر او را شکافت، و او را مورد ضرب و شتم قرار داد. این درگیری‌ها به طور پراکنده همچنان ادامه داشت، تا آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش از محاصره شعب آزاد شدند.^۲

یکی از افرادی که برای گذارسانی به محاصره شونده‌گان تلاش

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵ تا ۳۷؛ بخار، ج ۱۹، ص ۲ و ۱۸ و ۱۹، الغدیر، ج ۷، ص ۳۶۴.

۲. بخار، ج ۱۹، ص ۱۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۵۹.

بسیار کرد، «ابوالعاص بن ربیع» خواهرزاده و داماد خدیجه علیها السلام (شوهر زینب) بود، از آنجاکه او از بنی امیه و از کافران بود، چندان مورد تعقیب قرار نمی گرفت، و مشرکان نسبت به او حساسیت نداشتند. او گویا سرپرست بخشی از اموال خدیجه علیها السلام بود که تا آخرین توان خود، سعی می کرد تا از ثروت خدیجه علیها السلام به محاصره شونگان، غذا برساند، به این ترتیب که برشتران خود گندم و خرما بار می کرد، و آنها را تا نزدیک شیب می آورد و در آنجا رها می نمود، بنی هاشم می رفتند و آن بارها را می گرفتند و برای خود غذا تهیه می نمودند.^۱

بنی هاشم در این مدتی که در محاصره شیب بودند، از نظر جا و مکان و سرما و گرما و از نظر آب و غذا و سایر امکانات، بسیار در مضیقه بودند، در حقیقت آنها در زندانی پر شکنجه به سر می بردند و با تمام ناملایمات، مقاومت می نمودند، و همین شکنجه ها باعث شد که ابوطالب و خدیجه علیها السلام پس از گذشت چند روز یا دو ماه بعد از آزادی از محاصره، رحلت کردند، که باید گفت به شهادت رسیدند.



۱. اسدالعانه، ج ۵، (شرح حال ابوالعاص، قاسم بن ربیع).

فضایل، فرزندان، وصیت، رحلت جانسوز و مقامات حضرت خدیجه علیها السلام

این فصل را با اشعار عالم بزرگ، شیخ حرّ عاملی (وفات یافته سال ۱۱۰۴ ه.ق.) صاحب کتاب وسائل الشیعه آغاز می‌کنیم:

رَوْحُتُهُ خَدِيجَةٌ وَقَضَاهَا	أَبَانَ عِنْدَ قَوْلِهَا وَفَعَلَهَا
بِنْتُ خُوَيْلِدِ الْفَتَى الْمَكْرَمِ	الْمَاجِدِ الْمُؤَيَّدِ الْمُعْظَمِ
لَهَا مِنَ الْجَنَّةِ بَيْتٌ مِنْ قَصَبٍ	لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا لَهَا نَصَبٌ
وَهَذِهِ صُورَةٌ لَفْظِ الْخَبْرِ	عَنِ النَّبِيِّ الْمُضْطَقِّ الْمُطَهَّرِ

یعنی: «همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، خدیجه علیها السلام که فضل و برتری او از گفتار و رفتارش آشکار است، دختر خُوَیلد آن جوانمرد بزرگوار، و ارجمند تأیید شده و بلند مقام.

برای خدیجه علیها السلام [طبق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله] در بهشت خانه‌ای از یک قطعه گوهر بلورین (زبرجد) آماده شده است که در آن ناآرامی و رنج نیست.

این موضوع عین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده پاک خداست، که

خدیجه علیها السلام در بهشت دارای چنین خانه می باشد.^۱

مقام بسیار ارجمند خدیجه علیها السلام

در روایات اسلامی که از طریق شیعه و اهل تسنن نقل شده، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در شأن و مقام ارجمند ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری علیها السلام سخن فراوان با تعبیرات گوناگون به میان آمده است.^۲ به گفته صاحب مستدرک سفینه البحار «فضایل حضرت خدیجه علیها السلام» که در ابواب مختلف روایات آمده، بیش از آن است که شمارش باشد.^۳

پیام این روایات این است که به رازهای عظمت مقام این بانوی ارجمند پی ببریم، و شایستگی های او را بشناسیم، و از او در مسیر تکامل به عنوان برترین الگو، پیروی کنیم.

در اینجا نظر شمارا به نمونه هایی از آن گفتار جلب می کنیم:

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةٌ وَ خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ؛

بهترین زنان دنیا خدیجه علیها السلام و مریم دختر عمران است.»^۴

• یا: بهترین زنان امت گذشته مریم علیها السلام و بهترین زنان این امت

۱. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲. در کتاب «التاج الجامع لاصول الصحاح» ج ۳، ص ۳۷۷، «فضل السیدة خدیجه بنت خویلد» هفت حدیث در برتری حضرت خدیجه علیها السلام آمده است.

۳. مستدرک سفینه البحار، علامه نمازی، ج ۲، ص ۲۱۶.

۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۴؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۱.

خدیجه علیها السلام است. ۱

۲ - نیز فرمود:

«خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاجِمٍ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛

بهترین زنان جهان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱

۳ - ابن عباس می گوید: روزی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چهار خط کشید، آنگاه پرسید: آیا می دانید این خطها چیست؟ گفتیم: خدا و رسولش داناتر است. فرمود:

«خَيْرُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاجِمٍ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنُ؛

بهترین زنان بهشت، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است.»^۲

۴ - پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عایشه که در حال برتری جویی به فاطمه علیها السلام بود،

فرمود:

«أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَحَمْرَةَ وَجَعْفَرًا وَفَاطِمَةَ وَخَدِيجَةَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛
آیا نمی دانی که خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، حمزه، جعفر، فاطمه علیها السلام و خدیجه علیها السلام را بر

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.

۲. بحار، ج ۱۳، ص ۱۶۲ و ج ۱۶، ص ۲. در بعضی از عبارات «أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ...» آمده است، (همان مدرک، و استیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰)

جهانیان برگزید»^۱

۵- پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه رضی الله عنها است، هرگاه نزد تو آمد، بر او از سوی پروردگارش و از طرف من، سلام برسان:

«وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَحْبَ وَلَا نَصَبَ؛

و او را به خانه‌ای از یک قطعه (از زبرجد) در بهشت که در آن رنج و

ناآرامی نیست مژده بده.»^۲

در بعضی از روایات «مِنْ قَصَبِ الزُّمُرِّ» آمده^۳ که همان زبرجد باشد.

مطابق بعضی از روایات، آن حضرت فرمود:

«أُمِرْتُ أَنْ أُبَشِّرَ خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ...؛

از طرف خداوند مأمور شده‌ام که خدیجه رضی الله عنها را مژده بدهم به

خانه‌ای بلورین که در آن رنج و ناآرامی نیست.»^۴

۶- نیز فرمود:

«أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سَيِّدَاتُ سَادَاتِ غَالِمِهِنَّ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ بِنْتُ

۱ بحار، ج ۳۷، ص ۶۳

۲ اسد العانه، ج ۵، ص ۴۳۸- به گفته بعضی مطور از این جمله این است که او در بهشت دارای قصری است که همه آن قصر از یک گوهر توحالی است که از یک قطعه است نه اینکه از قطعه‌های مختلف ساخته شده باشد (بحار، ج ۱۶، ص ۸) مطابق بعضی از روایات، ابوهریره از پیامبر (ص) پرسید مطور از خانه‌ای از قصب چیست؟ پیامبر (ص) فرمود: «مطور از آن، گوهر توحالی است» (فاطمه الزهرا، تألیف عمادراة، ص ۲۷)

۳ بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۱

۴ کشف العمه، ج ۲، ص ۷۱.

مُزَاحِمٍ، وَخَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَأَفْضَلَهُنَّ عَالِمًا
فَاطِمَةَ:

چهار زن سرور زنان جهان خود می‌باشند که عبارتند از: مریم دختر
عمران، آسیه دختر مُزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر
محمد سَلَّمَ و بهترین آنها از جهت جهان فاطمه سَلَّمَ است.^۱

۷- نیز فرمود:

«حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ،
وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَلَّمَ، وَأَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ؛
در میان بانوان دو جهان، در فضیلت و کمال کافی است: مریم،
خدیجه، فاطمه و آسیه (علیهنّ السلام).»^۲

۸- نیز فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ إِخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعًا: مَرْيَمَ وَأَسِيَّةَ وَخَدِيجَةَ وَفَاطِمَةَ؛
همانا خداوند از زنان، چهار زن را برگزید که عبارتند از: مریم، آسیه،
خدیجه و فاطمه.»^۳

۹- پیامبر اکرم سَلَّمَ در تفسیر (آیه ۲۷ مطفّفین) «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا

الْمُقَرَّبُونَ؛ همان چشمه بهشتی که مقربان از آن می‌نوشند.» فرمود:

«الْمُقَرَّبُونَ السَّابِقُونَ؛ رَسُولُ اللَّهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالْآئِمَّةُ، وَفَاطِمَةُ

۱. ذخائر العقبی، ص ۴۴.

۲. بحار، ج ۱۶، ص ۷؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۲.

بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛

از مردان بسیاری به حدّ کمال رسیدند، و از زنان به درجهٔ آخر کمال
نرسیدند مگر چهار زن که عبارتند از: آسیه، مریم، خدیجه و
فاطمه علیها السلام.^۱

۱۱- روزی عایشه به حضرت فاطمه علیها السلام گفت: آیا تو را بشارت
ندهم به اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «سرور زنان بهشت
چهار بانو هستند که عبارتند از: مریم، فاطمه، خدیجه، و آسیه (علیهن
السلام)؟»^۲

۱۲- روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو همسری مانند
فاطمه علیها السلام داری که من چنان همسری ندارم، تو مادر زنی مثل
خدیجه علیها السلام داری که من چنین مادر زنی ندارم.»^۳

۱۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«سَادَاتُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ: خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ
مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَآسِيَةُ بِنْتُ مُرَاجِمٍ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؛
سرور بانوان دو جهان چهار بانو است که عبارتند از: خدیجه، فاطمه،
آسیه و مریم.»^۴

۱۴- روایت شده: روزی جبرئیل به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و
جویای خدیجه علیها السلام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را نیافت، جبرئیل گفت: «وقتی که

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۰.

۲. کشف الغمّة.

۳. بحار، ج ۴۰، ص ۶۸.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

او آمد، به او خبر بده که پروردگارش به او سلام می‌رساند.^۱

۱۵ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چهل شبانه روز اعتزال از خدیجه علیها السلام توسط

عمار یاسر به خدیجه علیها السلام چنین پیام داد:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبَاهِي بِكَ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلِّ يَوْمٍ مَرَارًا؛

همانا خداوند متعال به افتخار وجود تو هر روز به طور مکرر به

فرشتگان بزرگش افتخار می‌کند.»^۲

۱۶ - روزی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیدگان خداوند را معرفی کرد، تا اینکه

فرمود:

«وَحَيْرَتُهُ مِنَ النِّسَاءِ فَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَأَسِيَّةُ بِنْتُ مُزَاجِمٍ إِسْرَاءُ

فَوْعُونَ، وَفَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ؛

برگزیدگان خدا از زنان عبارتند از: مریم، آسیه، فاطمه و خدیجه

(علیهن السلام).»^۳

باید توجه داشت که زنان نمونه در جهان بسیارند، ولی این چهار زن

(آسیه، مریم، خدیجه و فاطمه علیهن السلام) بر همگان کاملتر بوده و

برتری دارند، در بررسی زندگی درخشان این چهار بانو به یکی از

رازهای اصلی و مهم برتر بودن آنها پی می‌بریم و آن حمایت از رهبری

است، آنها در مورد استواری رهبری حق (موسی در رابطه با آسیه علیها السلام،

عیسی در رابطه با مریم علیها السلام، پیامبر اسلام در رابطه با خدیجه علیها السلام و

فاطمه علیها السلام در رابطه با رهبری علی علیه السلام) نهایت سعی، فداکاری و ایثار را

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۸؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۷۸ - چنانکه مشروح آن بعداً خاطر نشان خواهد شد.

۳. بحار، ج ۹۷، ص ۴۸.

نمودند، تا آنجا که هر چهار نفر برای استواری مقام عظمای رهبری راستین، به شهادت رسیدند. با این فرق که آسیه ع و فاطمه ع اشکارا شهید شدند، ولی شهادت مریم و خدیجه ع تدریجی و پس از تحمّل محنت‌های بسیار، انجام شد، بنابراین حمایت از رهبری راستین، راز و رمز اوج برتری است، و از اصول ارزشی ممتاز است.

۱۷- در فرازی از یکی از زیارتنامه‌های رسول خدا ص [که ظاهراً از

امامان ع نقل شده] چنین آمده است:

«السَّلَامُ عَلَىٰ أَرْوَاحِكِ الطَّاهِرَاتِ الْخَيْرَاتِ، أَسْهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ،
خُصُوصاً الصَّدِيقَةَ الطَّاهِرَةَ، الرَّكِيَّةَ الرَّاضِيَةَ الْمَرْضِيَّةَ، خَدِجَةَ الْكُبْرَى
أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ؛

سلام بر همسران پاک و نیک تو. مادران مؤمنان به خصوص سلام بر بانوی راستین و پاک و یاکیزه. خشنود و پسندیده، خدیجه بانوی بزرگ، مادر مؤمنان.»^۱

تعبیر به مادران مؤمنان از همسران پیامبر ص از این رو است که ازدواج با آنها بعد از پیامبر ص حرام است، باید به حریم حرمت آنها و پیامبر ص احترام نهاد، و با آنها ازدواج نکرد.

و در فرازی از زیارتنامه‌های دیگر از خدیجه ع چنین تعبیر شده:

«السَّلَامُ عَلَىٰ خَدِجَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛
سلام بر خدیجه ع سرور زنان جهانیان.»^۲

۱. بخار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۹

۲. همان، ج ۱۰۲، ص ۲۷۲

خدیجه سَلَّمَ همسر رسول خدا سَلَّمَ در دنیا و آخرت

پیامبر سَلَّمَ فرمود:

«إِشْتَاقَتِ الْجَنَّةِ إِلَى أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ زَوْجَةُ فِرْعَوْنَ وَهِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ فِي الْجَنَّةِ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةُ النَّبِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛

بهشت مشتاق چهار زن است: ۱ - مریم دختر عمران، ۲ - آسیه

دختر مزاحم، همسر فرعون، که همسر پیامبر سَلَّمَ در بهشت است،

۳ - خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا سَلَّمَ در دنیا و آخرت، ۴ -

فاطمه سَلَّمَ دختر محمد سَلَّمَ»^۱

نگاهی به مقام آسیه، مریم و زهرا (علیهن السلام)

نظر به اینکه در روایات ذکر شده در موارد متعدّد، نام حضرت خدیجه سَلَّمَ در کنار نام حضرت آسیه و حضرت مریم و حضرت فاطمه (علیهن السلام) ذکر شده، در اینجا نظر شما را به طور فشرده به ذکر مقام آسیه سَلَّمَ و مریم سَلَّمَ جلب می‌کنیم:

حضرت آسیه سَلَّمَ کیست؟

حضرت آسیه سَلَّمَ همسر فرعون از بانوان بسیار ارجمند و محترم بنی اسرائیل بود و به طور مخفی خدای حقیقی را می‌پرستید. موجب نجات موسی سَلَّمَ از کشته شدن به دست فرعونیان گردید، و

۱ - بحار، ج ۴۳، ص ۵۳ و ۵۴

خدمت‌های بسیار به موسی علیه السلام نمود، و یگانه نگهبان او، با تاکتیک‌های گوناگون بود، سرانجام به دست شوهرش به شهادت رسید، به این ترتیب که: فرعون نزد او آمد و ماجرای شهادت آرایشگر و فرزندان‌ش را به او خبر داد.

آسیه: وای بر تو ای فرعون! چه چیز باعث شده که این گونه بر خداوند متعال جرأت یابی و گستاخی کنی؟

فرعون: گویا تو نیز مانند آن آرایشگر دیوانه شده‌ای؟!

آسیه: دیوانه نشده‌ام، بلکه ایمان دارم به خداوند متعال، پروردگار خودم و پروردگار تو و پروردگار جهانیان.

فرعون مادر آسیه را طلبید و به او گفت: «دخترت دیوانه شده، سوگند یاد کرده‌ام، یا با آتش او را بسوزانم، یا به خدای موسی علیه السلام کافر گردد.»

مادر آسیه در خلوت با آسیه صحبت کرد، که خود را به کشتن نده، با شوهرت توافق کن ... ولی آسیه، سخن بیهوده مادر را گوش نکرد و گفت: «هرگز به خداوند متعال کافر نخواهم شد.»

فرعون فرمان داد دستها و پاهای آسیه را به چهار میخی که در زمین نصب کرده بودند، بستند.^۱ و او را در برابر تابش سوزان خورشید نهادند. و سنگ بسیار بزرگی را روی سینه‌اش گذاشتند. او نیمه نیمه نفس می‌کشید و در زیر شکنجه بسیار سختی قرار داشت.

۱. ا. ا. این رو در قرآن، فرعون به عنوان «دوالواتاد»، (صاحب میحها) یاد شده است (محر، ۸۹)

موسی علیه السلام از کنار او عبور کرد، او با حرکت انگشتانش از موسی علیه السلام استمداد نمود، موسی علیه السلام برای او دعا کرد و به برکت دعای موسی علیه السلام او دیگر احساس درد نکرد و به خدا متوجه شد و عرض کرد: «خدایا! خانه‌ای در بهشت برای من فراهم ساز.»

خداوند همان دم روح او را به بهشت برد، او از غذاها و نوشیدنی‌های بهشت می‌خورد و می‌نوشید: خداوند به او وحی کرد: سرت را بلند کن، او سرش را بلند کرد و خانه خود را در بهشت که از مروارید ساخته شده بود. مشاهده کرد و از خوشحالی خندید، فرعون به حاضران گفت: «دیوانگی این زن را ببینید در زیر فشار چنین شکنجه سختی می‌خندد!»

به این ترتیب این بانوی مقاوم و مهربانی که حق بسیار بر موسی علیه السلام داشت و او را در موارد گوناگون از گزند دشمن نجات داده بود، به شهادت رسید.^۱

در قرآن (آیه ۱۱ و ۱۲ سوره تحریم) از او و از حضرت مریم علیها السلام به عنوان بانوان ممتاز و نمونه یاد شده است، چنانکه در پیشگفتار ذکر شد.

حضرت مریم علیها السلام کیست؟

حضرت مریم علیها السلام دختر عمران از بانوان فرزانه و از شخصیت‌های برجسته بنی اسرائیل بود، پدر مریم علیها السلام به نام عمران از نسل حضرت

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۹؛ بحار، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

سلیمان علیه السلام بود و از علمای برجسته و پارسا و عابد بنی اسرائیل به شمار می آمد.

نام مریم علیها السلام در قرآن ۳۴ بار آمده، و یک سوره قرآن (سوره نوزدهم) به نام مریم است، که از آغاز آن تا آیه ۳۶ به ماجرای ولادت حضرت عیسی علیه السلام و سخن گفتن او در گهواره، و بخشی از زندگی و چگونگی دعوتش می پردازد.

قبل از آنکه عیسی علیه السلام متولد شود، فرشتگان از جانب خداوند مریم علیها السلام را به تولد او مژده دادند، و شخصیت عیسی علیه السلام را معرفی کردند، چنانکه در آیه ۴۵ سوره آل عمران، می خوانیم:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ

عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛

به یاد آورید هنگامی را که فرشتگان (از جانب خدا) به مریم گفتند: خداوند تو را به کلمه‌ای (وجود با عظمتی) از طرف خودش مژده می دهد که نامش مسیح، عیسی بن مریم است، در حالی که در دو جهان انسان برجسته و از مقربان درگاه خدا خواهد بود.»

عیسی علیه السلام تحت سرپرستی مادرش مریم علیها السلام بزرگ شد، در سن دوازده سالگی به مجلس عابدان و پارسایان و اندیشمندان راه یافت، و با آنها به مباحثه و مناظره پرداخت، آثار عظمت و معرفت فوق العاده، در همان نوجوانی در چهره اش دیده می شد.

عیسی علیه السلام در سی سالگی مبعوث به رسالت شد، گرچه طبق آیه ۳۰ سوره مریم، هنگام کودکی در گهواره، دارای مقام نبوت بود، ولی

رسمیت رسالتش از سی سالگی به بعد بود.^۱

حضرت زهرا علیها السلام کیست؟

در مورد عظمت مقام حضرت زهرا علیها السلام سخن بسیار است و تا حدودی روشن است و نیاز به کتاب مستقل دارد، در اینجا تنها به ذکر این حدیث کفایت می‌کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بوی خوش پیامبران، بوی «به» است، بوی بانوان بهشت، بوی درخت مُورد (آس شبیه درخت انار که برگ و گل خوشبو دارد) می‌باشد، بوی فرشتگان بوی گل سرخ است، و بوی دخترم زهرا علیها السلام بوی به و آس و گل سرخ است.»^۲ به قول شاعر:

بد بیضاء دم عیسی، رخ زیبا داری

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

مباهات امامان علیهم السلام و بزرگان به وجود شریف خدیجه علیها السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در موارد متعدّد به وجود بانوی ارجمند جهان حضرت خدیجه علیها السلام مباهات و افتخار نموده‌اند، در این راستا به روایات زیر توجّه کنید:

الف: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد در حضور مردم در شأن

حسن و حسین علیهم السلام مطالبی فرمود، و از جمله چنین گفت:

۱. شرح بیشتر در بحار، ج ۱۴، ص ۲۵۰-۳۲۶.

۲. بحار، ج ۶۶، ص ۱۷۷.

«أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَجَدَّةً؟»

ای مردم! آیا شما را خبر ندهم به بهترین انسانها از جهت جدّ و جدّه؟»

حاضران عرض کردند: «آری، خبر بده!» فرمود:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَجَدَّتُهُمَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ؛

آنها حسن و حسین علیهما السلام هستند که جدشان رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله

است و جدّه آنها خدیجه علیها السلام دختر خُوَیَلِد می‌باشد.»^۱

ب: امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در ضمن خطبه‌ای که خود را به

دشمن معرفی می‌کرد، فرمود: «شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که

جدّه من خدیجه علیها السلام دختر خُوَیَلِد است؟...»^۲

و نیز خطاب به دشمن فرمود: «آیا می‌دانید که من فرزند همسر

پیامبر شما خدیجه علیها السلام هستم؟»^۳

ج: امام سجّاد علیه السلام در مجلس شاهانه یزید در دمشق، در آن خطبه

معروفش در فرازی چنین خود را معرفی کرد:

«أَنَا بَنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى؛

من پسر خدیجه بانوی بزرگ اسلام هستم.»^۴

جالب توجه اینکه: لقب «کُبْرَى» (بزرگ و ارجمند) را پیامبر صلی الله علیه و آله به

خدایچه علیها السلام داد.^۵

۱. بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۲، نظیر این حدیث با اندکی تفاوت، در ج ۳۷، ص ۶۱ و ۹۰ آمده است.

۲. بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.

۳. همان، ج ۴۵، ص ۶.

۴. بحار، ج ۴۴، ص ۱۷۴.

۵. لغتنامه دهخدا، ج ۲۱، ص ۳۰۰.

د: در دعای ندبه که از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) صادر شده، در فرازی با توجه به حضرت ولی عصر (عج) چنین می خوانیم:

«أَيْنَ ابْنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، وَأَيْنَ عَلِيِّ الْمُزْتَضَى، وَأَيْنَ خَدِيجَةَ الْغَوَاءِ؛
 کجاست پسر پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله و پسر علی پسندیده علیه السلام و پسر
 خدیجه بلند مقام علیها السلام؟»

واژه «غَوَاء» به معنی شامخ و ارجمند است، که در اینجا به عنوان صفت برای حضرت خدیجه علیها السلام ذکر شده است.

ه: حضرت زینب علیها السلام در کربلا در روز یازدهم محرم سال ۶۱ ه.ق. هنگامی که کنار پیکرهای پاره پاره شهیدان آمد، و مطالبی جانسوز گفت، از جمله در آنجا پس از ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از خدیجه علیها السلام یاد کرد و فرمود:

«يَا بِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى؛ پدرم به فدای خدیجه بانوی بزرگ باد.»^۱

و: در اکثر زیارتنامه هایی که از طرف امامان معصوم علیهم السلام و اولیاء خدا برای امامان و امامزادگان علیهم السلام تنظیم شده، از خدیجه کبری علیها السلام یاد شده و پس از سلام به پیامبران اولوالعزم به او سلام داده شده است، تا همواره یاد او در خاطره ها تجدید گردد، و زائران با ایمان به پیشگاه او سلام عرض کنند، و او را در خانه خداوند واسطه قرار دهند.

ز: زید بن امام سجاده علیه السلام که انقلاب و شورش عظیمی بر ضد حکومت طاغوتی هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) نمود، و سرانجام به شهادت رسید، در سخنی در برابر دشمن، چنین احتجاج

۱. بحار، ج ۴۵، ص ۵۹.

می‌کند:

«وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَوَدَّةِ، أَبُوْنَا رَسُولُ اللَّهِ وَجَدُّنَا خَدِيجَةٌ...»

و ما سزاوارتر به مودت و دوستی هستیم، چرا که پدر ما رسول خدا ﷺ و جدّه ما خدیجه ﷺ است، و مادر ما فاطمه ﷺ و پدر ما علی امیر مؤمنان ﷺ است.^۱

ح: عبدالله بن زبیر (با اینکه با خاندان رسالت دشمنی کرد) در گفتگویی با ابن عباس، به خدیجه ﷺ به عنوان عمّه‌اش افتخار نموده و می‌گوید:

«أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ عَمَّتِي خَدِيجَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»

آیا نمی‌دانی که عمّه‌ام خدیجه ﷺ سرور بانوان جهان‌ها است؟^۲

ط: در آن هنگام که پیامبر اکرم ﷺ در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا ﷺ بسیار پریشان و گریان بود.

پیامبر ﷺ، حضرت زهرا ﷺ را به وجود پربرکت حضرت علی ﷺ که دارای ویژگیهای برجسته است دل‌داری داد، و در فرازی از مادرش خدیجه ﷺ نیز یاد کرد و فرمود: دل خوش دار که:

«إِنَّ عَلِيًّا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، هُوَ وَخَدِيجَةُ أُمَّكِ»

همانا علی ﷺ نخستین شخص از این امت است که به ذات پاک خدا و رسولش ایمان آورد، او و خدیجه ﷺ مادر تو اولین افرادی هستند

۱. همان، ج ۲۷، ص ۲۰۷.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۳۲۵.

که به اسلام پیوستند.»^۱

ی: در عصر خلافت امام حسن مجتبی علیه السلام پس از آنکه معاویه بر اوضاع مسلط شد، به کوفه آمد و چند روز در کوفه ماند، و از مردم برای خود بیعت گرفت، پس از پایان کار بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و در آن خطبه آنچه توانست به ساحت مقدس امیر مؤمنان علی علیه السلام جسارت کرد و ناسزا گفت، با اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مجلس حاضر بودند، حسین علیه السلام برخاست تا پاسخ معاویه را بدهد، امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و نشانید و خود برخاست و فرمود: «ای آنکه علی علیه السلام را به بدی یاد کردی؟ منم حسن و پدرم علی علیه السلام است، و تویی معاویه و پدرت صخر می باشد، مادر من فاطمه علیها السلام است و مادر تو هند است، جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است و جد تو حرب است، «وَجَدَّتِي خَدِيجَةٌ وَجَدْتُكَ قَتِيلَةً...»

جده من خدیجه (بانوی بزرگ اسلام) ولی جدّه تو قتیله (زن زشتکار جاهلیت) است. خداوند لعنت کند از ما آنکس که نامش پلید و حسب و نسبتش پست و سابقه اش بد، و دارای کفر و نفاق است.»

گروههای مختلفی که در مسجد بودند گفتند: آمین.^۲

نظیر حادثه فوق در مدینه در مسجد النبی رخ داد، امام حسن علیه السلام پای منبر معاویه برخاست و مطالب فوق را فرمود، از جمله به وجود جدّه اش حضرت خدیجه علیها السلام افتخار کرده و فرمود:

۱. بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۲.

۲. الارشاد شیخ مفید، ص ۱۷۳.

«وَجَدَّتِي خَدِيجَةً وَجَدْتُكَ نَثِيلَةً؛

جَدَّةٌ مِنْ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا وَجَدَّةٌ تُو نَثِيلَهُ اسْت.»^۱

یعنی تو از نسل نثیله (ناپاک) به وجود آمده‌ای، ولی من از نسل خدیجه کبری عَلَيْهَا هستم، و فرق است بین ناپاک‌زاده و پاک‌زاده.

ارتباط عمیق خدیجه عَلَيْهَا با خداوند و اعتقاد نیرومند او

حضرت خدیجه عَلَيْهَا ارتباط عمیق و در سطح بالایی با درگاه خداوند داشت، از این رو دارای قوت قلب محکم و استوار بود، او دارای جزز (کلمات پر محتوای پناهندگی به خدا) بود و در پرتو آن جزز همواره رابطه خود را با خدا برقرار می‌ساخت، عالم بزرگ سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات دو جزز مربوط به حضرت خدیجه عَلَيْهَا را نقل کرده که نظر شما را به آن جلب می‌کنیم:

۱- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ فَأَغْنِنِي، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَوْفَةً عَيْنٍ أَبَدًا، وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ؛
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدای زنده و استوار! به رحمت پناهنده شدم، به من پناه بده، و مرا هرگز به اندازه یک چشم بر هم زدن به خودم وانگذار، همه حال و زندگی مرا سامان بخش.»

۲- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا اللَّهُ يَا خَافِظُ يَا حَافِظُ يَا رَقِيبُ؛
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر! ای خدا، ای نگهبان، ای نگهدارنده

۱ بحار، ج ۴۴، ص ۹۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۷- در مورد نام جدّه معاویه چند گونه ذکر شده، مانند: نثیله، نقیله و قتیله.

و ای مراقب و پاسدار.^۱

مصاحبت خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و دیدن معجزات و نشانه‌های صدق آن حضرت، ایمان و ارتباط خدیجه علیها السلام را با خدا محکمتر نموده بود، قطعاً بانویی که حاضر می‌شود همه ثروت و جان و مال خود را در راه اسلام بدهد، و از همه هستیش در این راستا بگذرد بیانگر آن است که او از اعتقاد بسیار عمیق و محکم برخوردار است.

روایت شده: زنی نابینا در حضور خدیجه علیها السلام بود، و مدت‌ها خدیجه علیها السلام از او نگهداری می‌کرد، روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور خدیجه علیها السلام از نیروی ولایت خود استفاده کرد و خطاب به آن بانوی نابینا گفت: «قطعاً دو چشمان تو باید سلامتی خود را باز یابند.»

همان دم او از هر دو چشم بینا شد.

خدیجه علیها السلام با دیدن این منظره گفت: «هَذَا دُعَاءُ مُبَارَكٍ؛ این بینایی، نتیجه دعای پربرکت پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند که خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛

و ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.»^۲

خدیجه علیها السلام با دیدن این گونه کرامت‌ها، بر ایمان و اعتقادش می‌افزود، و در راه اسلام عمیقتر و استوارتر می‌گشت.

۱. مهج الدعوات، ص ۶.

۲. انبیاء، ۱۰۷؛ بحار، ج ۱۸، ص ۱۷.

خانه مبارک خدیجه علیها السلام

باید توجه داشت که یکی از مقدس‌ترین مکانها در مکه خانه حضرت خدیجه علیها السلام است، زیرا این خانه کانون کارهای نیک و حوادث بزرگ و سرنوشت ساز بود، مانند: محبت‌ها و ایثارهای خدیجه علیها السلام در آن خانه به مستمندان و بینوایان، ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله در آن خانه، پناهندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به خدیجه علیها السلام از گزند دشمنان در آن خانه، آغاز معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن خانه، ولادت فرزندان خدیجه علیها السلام از جمله زهرا علیها السلام در آن خانه، عبادت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام در آن خانه و صدها آثار نیکی که از آن خانه به نفع اسلام بروز کرد.

علامه مجلسی از کتاب «المنتقى فی مولد المصطفى» نقل می‌کند که: مکان این خانه امروز در مکه، مشخص و معروف است، گویند معاویه در عصر خلافت خود آن را خرید و تبدیل به مسجد نمود، و ساختمانی به عنوان مسجد در آنجا بنا کرد.^۱

یکی از اهل اطلاع می‌گفت: خانه حضرت خدیجه علیها السلام اکنون در بازار ابوسفیان قرار گرفته، وقتی که وارد بازار شدیم، و در جانب راست، کوچه‌ای قرار گرفته، این خانه در آنجا است، و معمولاً در آن بسته است.

به هر حال زائران خانه خدا و حاجیان، در سفر حج و عمره خود، سزاوار است که، زیارت این خانه را فراموش نکنند، پس از پرسش،

۱ بحار، ج ۲۲، ص ۱۶۷

محل آن را پیدا کنند و در آنجا به نماز و دعا پردازند، و آن مکان بسیار مقدّس و پرخاطره را با اخلاص زیارت نمایند، و در آنجا به یاد فداکاری‌های بی‌دریغ حضرت خدیجه کبری علیها السلام بیفتند، که این حالت، برای صفای دل و تکامل معنوی، بسیار اثر بخش و مفید است، و با دروذهای خالصانه خود بر روان پاک خدیجه علیها السلام از آن همه فداکاری‌های خدیجه علیها السلام تجلیل نمایند.

یاد همیشگی پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام

چنانکه خواهیم گفت حضرت خدیجه علیها السلام در سال دهم بعثت از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از او دوازده سال و اندی زندگی نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله در این مدّت همواره از خدیجه علیها السلام یاد می‌کرد، و خاطرات شیرین و ایثارگرانه او را گرامی می‌داشت، گاهی وقتی به یاد او می‌افتاد آنچنان پراحساس می‌شد، که سرشک اشک از دیدگانش جاری می‌گشت، اشک شوق یا اشک فراق می‌ریخت. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار از خدیجه علیها السلام محبّت‌ها و لطف‌های سرشار دیده بود، شواهد تاریخی که بیانگر این یاد پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام باشد بسیار است، ما در اینجا نظر شما را به ذکر چند نمونه زیر جلب می‌کنیم:

۱ - روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد چند نفر از همسران خود بود، ناگاه سخن از حضرت خدیجه علیها السلام به میان آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان آشفته و پراحساس شد که قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر گشت. عایشه به آن حضرت گفت: «چرا گریه می‌کنی؟ آیا برای یک پیرزن

گندمگون از فرزندان اسد، باید گریه کرد؟» پیامبر ﷺ در پاسخ به او فرمود:

«صَدَّقْتَنِي إِذْ كَذَّبْتُمْ، وَأَمَنْتَ بِي إِذْ كَفَرْتُمْ، وَوَلَدْتَ لِي إِذْ عَقَمْتُمْ؛

او هنگامی که شما مرا تکذیب می‌کردید، تصدیق کرد، و هنگامی که کافر بودید، او به من ایمان آورد، و برای من فرزندان آورد در حالی که شما نازا هستید.»^۱

۲- روز دیگری هاله خواهر خدیجه ﷺ برای زیارت حضرت پیامبر ﷺ به مدینه آمد، پیامبر ﷺ با دیدار او به یاد از دست رفته‌اش خدیجه ﷺ افتاد، از شدت اندوه بر خود لرزید، وقتی که هاله رفت، عایشه عرض کرد: «چقدر از پیرزن قریش که سالخورده‌گی، صورتش را چروکین و سرخ کرده بود یاد می‌کنی؟! در صورتی که اکنون روزگار او را نابود کرده، و خدا همسری بهتر از او به شما عطا فرموده است؟» رنگ رخسار پیامبر ﷺ از این سخن ناروا برافروخته شد و با رنجیدگی خاطر به او فرمود: «نه نه! سوگند به خدا که هیچگاه بهتر از خدیجه ﷺ نصیبم نشد، او هنگامی به من ایمان آورد که مردم مرا تکذیب می‌کردند، و هنگامی با ثروت و تمام وجودش به یاری من شتافت که دیگران مرا محروم ساختند.»^۲

۳- عایشه گفته است:

«مَا زِلْتُ أَتَقَرَّبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِذِكْرِهَا؛

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۸۸، كشف الغممه، ج ۲، ص ۷۲

۲. قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۳۲.

همواره با یاد خدیجه علیها السلام به پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله تقرب می‌جستم و نزدیک می‌شدم»^۱ * یعنی نام خدیجه علیها السلام در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین وسیله‌ای بود که انسان را به آن حضرت نزدیک سازد و مشمول لطف سرشار او قرار دهد. *

۴ - روزی پیرزنی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد، آن حضرت او را مورد لطف سرشار قرار داد، وقتی آن پیرزن رفت، عایشه علّت آن همه مهربانی به پیرزن را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «إِنَّهَا كَانَتْ تَأْتِينَا فِي زَمَنِ خَدِيجَةَ، وَإِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ؛ این پیرزن در عصر زندگی خدیجه علیها السلام به خانه ما می‌آمد (و از کمک‌ها و الطاف سرشار خدیجه علیها السلام برخوردار بود) همانا نیک نگهداری عهد و سابقه، از ایمان است»^۲

و مطابق روایت دیگر عایشه گفت: «هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود: از گوشتش برای دوستان خدیجه علیها السلام بفرستید، یک روز در این باره با آن حضرت سخن گفتم، فرمود: «أَنْتِ لِأَجْبُ حَبِيبَاتِنَا؛ من دوست خدیجه علیها السلام را دوست دارم»^۳

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در جلسه عروسی حضرت زهرا علیها السلام

۵ - در اوایل سال دوم هجرت در آستانه ازدواج پریمیمنت حضرت زهرا علیها السلام با حضرت علی علیه السلام، روزی عقیل نزد برادرش حضرت

۱. همان مدرک.

۲. همان مدرک؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۰۸.

۳. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۶.

علی علیه السلام آمد و عرض کرد: «برادرم! در مورد هیچ چیزی آنقدر شادمان نمی شوم که از ازدواج شما با فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شاد می گردم، پس چرا برای انجام آن اقدام نمی کنی؟ تا چشمم به میمنت این ازدواج، روشن گردد.»

حضرت علی علیه السلام فرمود: «دوست دارم این کار به زودی انجام شود، ولی شرم می کنم خودم مستقیم موضوع را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کنم.»

عقیل عرض کرد: «تو را سوگند می دهم که برخیز با هم به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم تا در این باره صحبت کنیم.»

حضرت علی علیه السلام با برادرش عقیل به قصد ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کردند، در مسیر راه با ام ایمن کنیز آزاد شده پیامبر صلی الله علیه و آله [که از بانوان بسیار ارجمند بود، و قبلاً کنیز حضرت آمنه مادر پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و پس از وفات آمنه، به پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد] ملاقات نمودند و ماجرا را به او گفتند: ام ایمن به آنها گفت: «این کار را به ما زنان واگذارید، تا ما برویم با رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت کنیم، زیرا سخن زنان در این مورد، اثر بخش تر است.»

آنگاه ام ایمن نزد ام سلمه یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و ماجرا را به او گفت: و سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه کرد، همه آنها در یک خانه در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجتماع نمودند، و به اتفاق چنین عرض

۱ بحار، ج ۱۵، ص ۱۱۶- و نه قولی او کنیز حواجر خدیجه علیها السلام بود، او را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید.

کردند:

«قَدَّيْنَاكَ يَا بَابُنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ اجْتَمَعْنَا لِأَمْرِ لَوْ أَنَّ خَدِيجَةَ فِي الْأَخْيَاءِ لَقَرَّتْ بِذَلِكَ عَيْتِهَا؛

پدران و مادرانمان به فدایت ای رسول خدا! برای صحبت پیرامون موضوعی (ازدواج حضرت زهرا علیها السلام) در اینجا اجتماع نموده‌ایم که اگر خدیجه علیها السلام در میان ما بود چشمش برای آن روشن می‌گردید.»

اُمّ سلمه می‌گوید: تا این سخن را گفتیم و نام خدیجه علیها السلام را به میان آوردیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد، سپس فرمود:

«خَدِيجَةُ وَأَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ صَدَّقْتَنِي حِينَ كَذَّبَنِي النَّاسُ، وَوَارَزَّتَنِي عَلَى دِينِ اللَّهِ وَأَغَانَتْنِي عَلَيْهِ بِمَا لَهَا، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ فِي أَنْ أُبَشِّرَ خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَأَصْحَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبٍ؛

خدیجه! کجاست همانند خدیجه؟ در آن هنگام که مردم مرا تکذیب می‌کردند، او مرا تصدیق کرد، و او برای دین خدا با من همکاری و همیاری نمود، و با ثروت خود مرا برای پیشبرد دین کمک کرد، خداوند متعال به من فرمان داده‌است که خدیجه علیها السلام را به داشتن خانه‌ای از یک گوهر در بهشت که رنج و ناآرامی در آن

نیست مژده بدهم.»

اُمّ سلمه می‌گوید: عرض کردیم پدران و مادرانمان به فدایت ای رسول خدا! آنچه در مورد خدیجه علیها السلام می‌فرمایی درست است، ولی او در آغوش رحمت و برکات الهی قرار گرفته است، خداوند ما را (نیز) در درجات بهشت و رضوانش در کنار او قرار دهد، اینک برای موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام در اینجا اجتماع کرده‌ایم، تا

۸ دستور بفرمایی به آن اقدام گردد.

رسول خدا ﷺ ام ایمن را طلبید و به او و سپس به دیگران دستورهایی داد و مراسم ازدواج و جشن آن را برقرار نموده و حضرت زهرا را به خانه حضرت علی بردند.^۱

تمجید پیایی پیامبر ﷺ از خدیجه در طول یک ماه

۶ - عایشه یکی از همسران پیامبر ﷺ می گوید: هرگاه پیامبر ﷺ به یاد خدیجه می افتاد همواره او را می ستود، و برای او طلب رحمت می کرد، و در این جهت خسته نمی شد. روزی او را می ستود، رقابت و حسادت هووگری موجب شد که به آن حضرت گفتم: «به جای او که سالخورده بود خداوند زن جوانی به تو داده است!»

پیامبر ﷺ با شنیدن این سخن (که اهانت ضمنی به مقام خدیجه است) شده بود) سخت خشمگین شد، من از گفته ام پشیمان شدم و با خدا عهد کردم که اگر خشم پیامبر ﷺ را فرو نشانند، دیگر بار هرگز چنان سخنی را تکرار نکنم.

در این هنگام پیامبر ﷺ به من فرمود: «چگونه این سخن را گفتی؟ سوگند به خدا، خدیجه هنگامی به من ایمان آورد که همه مردم کافر بودند، مرا هنگامی پناه داد که همه مرا ترک و طرد کرده بودند، مرا هنگامی تصدیق نمود که همه تکذیب می کردند، و از او دارای فرزندان شدم. در حالی که شما زنان دیگر، مرا از داشتن فرزند محروم

۱ بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ (با تلخیص)

گردانیدید.^۱

جالب اینکه در ذیل این روایت آمده؛ عایشه گفت: «فَقَدَا وَرَاحَ عَلَيَّ بِهَا شَهْرًا؛ پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه روز، یک ماه تمام این سخن را به من می‌گفت.»
عایشه گوید: روزی در نزد پیامبر (ص)، خدیجه (س) را تحقیر کرده و او را «خدیجه» (زن کوچک) خواندم، پیامبر (ص) بسیار خشمگین شد و به من هشدار سخت داد تا دیگر تکرار نکنم.^۲
۷- پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخر عمر با دوستان خدیجه علیها السلام رابطه دوستی داشت، و به آنها محبت می‌کرد، تا جایی که هرگاه گوسفندی ذبح می‌کرد، برای آنها می‌فرستاد او خاطره پر مهر حضرت خدیجه علیها السلام را تجدید می‌نمود، و دل او را شاد می‌کرد.^۳ در این مورد، انس بن مالک می‌گوید: «وقتی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه می‌آوردند، می‌فرمود: این هدیه را به خانه فلان بانو ببرید، زیرا او دوست خدیجه علیها السلام بود و به خدیجه علیها السلام علاقه داشت.»^۴

و از امّ رومان نقل شده: خدیجه علیها السلام همسایه‌ای داشت، سفارش او را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود، از آن پس هرگاه برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذا می‌آوردند، دستور می‌داد بخشی از آن غذا را برای آن همسایه می‌بردند.^۵
چشم اشکبار پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن گردنبند خدیجه علیها السلام
۸- ابوالعاص بن ربیع فرزند هاله خواهر خدیجه علیها السلام بود،

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۱۲ - کشف الغممه، ج ۲، ص ۷۹.

۲. زندگانی فاطمة الزهراء، از عمادزاده، ص ۳۳.

۳. اسدالغایبه، ج ۵، ص ۴۳۸.

۴. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۱۷.

۵. زندگانی فاطمة الزهراء، از عمادزاده، ص ۳۶.

خدیجه علیها السلام او را مانند فرزندان خود دوست می داشت، از این رو از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد او را به دامادی خود بپذیرد، و زینب (یکی از دختران خدیجه) را همسر او گرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای خدیجه علیها السلام را پذیرفت، و زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله همسر ابوالعاص گردید.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، دو نفر از دخترانش به نام زینب و رقیه علیهما السلام که در مکه شوهر داشتند در مکه ماندند.

هنگامی که جنگ بدر (در سال دوم هجرت) بین سپاه اسلام و سپاه مشرکان رخ داد، ابوالعاص جزء لشکر دشمن بود، او در این جنگ یکی از هفتاد نفری بود که به اسارت سپاه اسلام درآمد.

پس از مدتی وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت اسیران کفار را با گرفتن فداء (یا فدیة که مبلغی تعیین شده بود) آزاد کند، ابوالعاص برای زینب پیام فرستاد که اموالی را به عنوان فدیة به مدینه بفرستد تا با دادن آن آزاد گردد.

زینب اموالی را فراهم کرد، و گردنبد خود را که مادرش خدیجه علیها السلام در شب عروسی برگردنش آویخته بود، بر سر آن اموال نهاد و برای ابوالعاص فرستاد.

ابوالعاص آن اموال و گردنبد را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورد تا به عنوان فداء تقدیم کرده خود را آزاد سازد.

همین که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن گردنبد افتاد، به یاد خدیجه علیها السلام، قلبش فرو ریخت و قطرات اشک چون دانه های مروارید از چشمانش سرازیر شد و فرمود:

«رَجِمَ اللَّهُ خَدِيجَةَ، هَذِهِ قَلَانِدُ هِيَ جَهْرَتُهَا بِهَا؛

خداوند خدیجه علیها السلام را رحمت کند، این گردنبدی است که

خدیجه علیها السلام آن را برای زینب فراهم کرده (و جزء جهیزیه او قرار داده) است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله ابوالعاص را به این شرط که زینب علیها السلام را آزاد بگذارد و از هجرت او به مدینه ممانعت ننماید آزاد کرد، ابوالعاص آزاد شد و به این شرط عمل کرد، و به عهد خود وفا نمود.^۱

در فراز دیگر تاریخ می‌خوانیم: پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد خدیجه علیها السلام گریست، فرمود: «مثل اینکه بر زینب علیها السلام بسیار سخت گذشته که یادگار مادرش را از گردن گشوده و برای ما فرستاده است.»^۲ مسلمانان وقتی که این حال را از پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده نمودند عرض کردند: «ای رسول خدا! ما از حق خود گذشتیم، اختیار آن گردنبد با شما، اگر می‌خواهید آن را برای خود نگهدارید، و اگر نمی‌خواهید، آن را برای زینب بفرستید.»

و به نقل دیگر: پیامبر صلی الله علیه و آله از مسلمانان اجازه خواست، مسلمانان پاسخ فوق را دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله ابوالعاص را آزاد کرد و اموال او و گردنبد را برای زینب فرستاد و به ابوالعاص فرمود: «بدان که زینب به تو (به خاطر کافر بودن) حلال نیست، زیرا او مسلمان است و تو کافر می‌باشی، هرگاه به مکه رفتی، زینب را نزد من بفرست.»

ابوالعاص شرایط پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله زید بن حارثه را برای آوردن زینب به مکه فرستاد، ابوالعاص زینب را همراه زید به

۱. اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۲۶، بحار، ج ۱۹، ص ۲۴۱ و ۳۴۹.

۲. گویی زینب می‌دانست پیامبر صلی الله علیه و آله ارادت و علاقه خاصی به حضرت خدیجه علیها السلام دارد، از این رو آن گردنبد منسوب به خدیجه علیها السلام را واسطه آزادی خواهرش قرار داد.

مدینه روانه کرد. سرانجام ابوالعاص قبل از فتح مکه مسلمان شد و به مدینه آمد، و با عقد جدید، با زینب ازدواج نموده و به زندگی ادامه دادند، ابوالعاص در سال دوازدهم هجرت از دنیا رفت.^۱

فدک به جای مهریه خدیجه علیها السلام

۹- در سال هفتم هجرت، پس از آنکه سپاه اسلام به فرماندهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد و یهودیان را در هم شکست، مطابق نوشته بلا ذری در فتوح البلدان، ساکنان فدک^۲ رئیس خود، یوشع بن نون را به عنوان قرارداد صلح نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند، و آن قرارداد این بود که فدک را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بدهند تا در تحت پرچم اسلام، در امنیت باشند....

به این ترتیب فدک، بدون هجوم، از راه صلح در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته، و از اموال خالصه پیامبر (نه از بیت المال و اموال عمومی) گردید^۳ و با نزول آیه ۷ سوره حشر، فدک به عنوان «قیء» مال خدا و رسول و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله و یتیمان و مستمندان و در ماندگان راه است.

۱. اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۳۶، الاصابه، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۶.

۲. فدک سرزمین زراعی حاصلخیزی بود که در نزدیکی خیبر در ۱۴۰ کیلومتری مدینه قرار داشت، و افرادی در آن ساکن بودند، از این رو به آن روستای فدک می گفتند، مطابق پاره ای از روایات؛ درآمد سالیانه محصولات کشاورزی فدک معادل ۴۸ هزار دینار بود، که مدتی یهودیان آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله به نصف درآمد آن مقاطعه کردند، تا همه کارهای کشاورزی آن را انجام دهند، و هنگام برداشت محصول، نصف آن را به پیامبر پردازند. (معجم البلدان، واژه فدک، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۴۶).

۳. کتاب فدک، تألیف علامه سید محمد حسن فروبی، ص ۳۳.

فدک همچنان در اختیار بود تا اینکه آیه ۲۶ سوره اسراء نازل شد:

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ؛

حق خویشاوندان و مستمند و درمانده راه را بپرداز.»

مفسران و محدثان بسیار از شیعه و سنی نقل کرده‌اند: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به او بخشید^۱

آنچه که ذکر آن در این کتاب مورد توجه است اینکه: امام صادق علیه السلام فرمود؛ پس از آنکه فدک در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، وقتی که به مدینه بازگشت نزد فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: «دخترم! خداوند فدک را از کافران برگردانید و در اختیار من نهاد، و از اموال مخصوص من قرار داد، هرگونه که خواستی از آن استفاده کن.» سپس فرمود:

«وَأَنَّهُ قَدْ كَانَ لِأُمِّكَ خَدِيجَةٌ عَلَىٰ أَبِيكَ مَهْرٌ، وَأَنَّ أَبَاكَ قَدْ جَعَلَهَا لَكَ بِذَلِكَ، وَأَتَخَلَّكَ إِثَاهَا، تَكُونُ لَكَ وَلِوَلَدِكَ بَعْدَكَ؛

همانا مادرت خدیجه علیها السلام بر عهده پدرت دارای مهریه است، اینک پدرت همین فدک را به همین علت در اختیار تو قرار داد، و آن را به تو بخشید، تا برای تو، و برای فرزندان تو بعد از تو باشد.»^۲

این ماجرا نیز بیانگر تجدید خاطره و رعایت حسن عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت خدیجه علیها السلام است.

۱. تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷، به نقل از محدثان متعدد.

۲. بحار، ج ۱۷، ص ۳۷۸ - ممکن است در اینجا چنین توضیح داده شود: گرچه خدیجه علیها السلام مهریه خود را (چنانکه گفتیم) از مال خود پرداخت، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در آن هنگام فقیر بود، پیامبر صلی الله علیه و آله خواست با بخشیدن فدک به فاطمه علیها السلام و فرزندان او پس از او، حضرت خدیجه علیها السلام را شاد کرده، و بخشی از ایشارهای او به ویژه انفاق‌های مالی او را جبران نموده باشد. با توجه به اینکه: فدک از بیت المال نبود، بلکه از اموال خالصه آن حضرت بود.

خدیجه علیها السلام در آیینه معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از پدیده‌های بسیار مهم زندگی درخشان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله موضوع معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به بیت المقدس، و از آنجا به آسمانها است که بنا بر قول معروف در سال سوّم یا دهم بعثت رخ داد^۱ آنچه که ذکر آن در اینجا مناسب است اینک:

طبق پاره‌ای از نقل‌ها، معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه خدیجه علیها السلام آغاز شد، و بازگشت آن نیز در خانه خدیجه علیها السلام روی داد.

روایت شده: امام باقر علیه السلام فرمود: «جبرئیل مرکب بُراق را شبانه کنار در خانه خدیجه علیها السلام آورد، و در آن خانه به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت را از خانه بیرون آورد و بر مرکب بُراق سوار نموده و از مکه به سوی بیت المقدس (که قسمت اول معراج است) سیر داد...»^۲ مطابق پاره‌ای از شواهد و قرائین، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام مراجعت از معراج نیز در خانه خدیجه علیها السلام فرود آمد.

برای اینکه به مقام درخشان حضرت خدیجه علیها السلام، در رابطه با مسأله معراج پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر پی ببریم نظر شما را به دو روایت زیر جلب می‌کنم:

۱. بعضی از محققان گویند: «اظهر و ارجح این است که معراج در سال دوّم یا سوّم بعثت، رخ داد.» (بنات النبی، ص ۶۴)

۲. بحار، ج ۱۸، ص ۳۷۸ - طبیعی است که خدیجه علیها السلام در این هنگام یگانه کسی بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای سفر به آسمانها، بدرقه نموده است.

۱ - سلام خدا بر خدیجه علیها السلام

ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که در شب معراج، جبرئیل مرا به سوی آسمانها برد و سیر داد، هنگام مراجعت به جبرئیل گفتم: «آیا حاجتی داری؟»
جبرئیل گفت: «حاجت من این است که سلام خدا و سلام مرا به خدیجه علیها السلام برسانی.»

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که به زمین رسید، سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه علیها السلام ابلاغ کرد، خدیجه علیها السلام گفت:
«إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ، وَمِنْهُ السَّلَامُ، وَإِلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَىٰ جِبْرِئِيلَ السَّلَامُ؛ همانا ذات پاک خدا سلام است، و از او است سلام، و سلام به سوی او باز گردد و بر جبرئیل سلام باد.»^۱

این مطلب بیانگر اوج مقام حضرت خدیجه علیها السلام در پیشگاه خدا است.

۲ - پیوند مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام پس از معراج

پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن بیان ماجراهای معراج فرمود: هنگامی که جبرئیل مرا به بهشت جاوید برد، ناگاه درختی از نور در آنجا مشاهده کردم، در کنار پایه آن درخت، دو فرشته را دیدم که زیورهایی را می‌آراستند، و جمع می‌کردند، به جبرئیل گفتم: این درخت از آن کیست؟ گفت: «از آن برادرت علی علیه السلام است، و این دو فرشته تا روز

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۳۳ - بحار، ج ۱۶، ص ۷، و ج ۱۸، ص ۳۸۵.

قیامت آن زیورها را برای علی علیه السلام جمع کرده و می پیچند.»
 از آنجا گذشتم، ناگاه به درختی رسیدم، از آن درخت خوشه خرما
 لطیف دیدم که نرمتر از روغن، و خوشبوتر از مُشک، و شیرینتر از
 عسل بود، یک عدد خرما از آن چیدم و خوردم، همان خرما، به صورت
 آبی در صُلب من درآمد، پس از آنکه از معراج بازگشتم با همسر
 خدیجه علیها السلام هم بستر شدم، نور فاطمه علیها السلام از آن خرما، در رحم
 خدیجه علیها السلام قرار گرفت.

«فَفاطِمَةُ حَوْزَاءُ اِنْسِيَّةٌ، فَاِذَا اشْتَقْتُ اِلَى الْجَنَّةِ سَمَمْتُ رَائِحَةَ فَاطِمَةَ
 عَلَيْهَا السَّلَامُ؛

پس فاطمه بانوی بهشتی است که به صورت انسان روی زمین
 درآمده، هرگاه مشتاق بهشت می‌گردم بوی خوش وجود فاطمه علیها السلام
 را می‌بویم.»^۱

نظیر این روایت، روایات دیگری نیز هست، که در عنوان بعد
 خاطر نشان می‌شود.

۳ - سرچشمه شگفت‌انگیز ولادت حضرت زهرا علیها السلام از

خدیجه علیها السلام

یکی از ماجراهای آموزنده و شگفت‌انگیز در زندگی درخشان
 حضرت خدیجه علیها السلام ولادت حضرت زهرا علیها السلام از او است، از این رو که
 خدیجه علیها السلام لیاقت آن را یافت تا فرزندی مانند حضرت زهرا علیها السلام که

۱. علل الشرایع، ص ۷۲، نورالقلین، ج ۳، ص ۱۱۹.

بهترین زن دنیا و آخرت است، و مقام هیچ بانویی از آغاز آفرینش تا پایان آن به مقام او نمی‌رسد از او تولد یافت، بانویی که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود:

«لَوْلَا لِمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ، وَلَوْلَا عَلِيٌّ لِمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لِمَا خَلَقْتُكُمَا؛

اگر تو نبودی موجودات را نمی‌آفریدم، و اگر علی علیه السلام نبود تو را نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه علیها السلام نبود شما دو نفر (پیامبر و علی) را نمی‌آفریدم.»^۱

در مورد چگونگی انعقاد نور فاطمه علیها السلام در رحم خدیجه علیها السلام و ماجرای ولادت حضرت زهرا علیها السلام، امور و روایات اسلامی متعددی نقل شده که هر کدام بیانگر بخشی از مقام ارجمند حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت زهرا علیها السلام است، برای روشن شدن مطلب، نظر شما را به ذکر چند روایت جلب می‌کنیم:

۱- در تفسیر فرات از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده هنگامی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

«طُوبَى لِمَنْ لَهُمْ وَحُسْنُ مَأْبٍ؛

آنانکه دارای ایمان و کارهای شایسته هستند، دارای پاکیزه‌ترین زندگی و بهترین سرانجام هستند.»^۲

یکی از اصحاب یعنی مقداد به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول خدا! منظور از «طوبی» چیست؟»

۱. مستدرک السفینة البحار، ج ۳، ص ۳۳۵، وح ۸، ص ۲۳۹.

۲. رعد - ۲۹.

رسول خدا ﷺ فرمود: «طوبی درختی است در بهشت که اگر سواره‌ای با اسب راهوار، صد سال در سایه آن سیر کند به آخر آن نمی‌رسد...»

سلمان می‌گوید: پیامبر ﷺ نسبت به حضرت زهرا ؑ علاقه بسیار نشان می‌داد، یکی از زندهای پیامبر ﷺ عرض کرد: «ای رسول خدا! چرا فاطمه ؑ را آنقدر دوست داری که هیچیک از افراد خاندانت را آن گونه دوست نداری؟»

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: هنگامی که من در شب معراج به آسمانها سیر داده شدم، جبرئیل مرا کنار درخت طوبی برد، میوه‌ای از میوه‌های آن درخت را چید و به من داد، آن را خوردم، سپس دستش را بر میان دو شانه‌ام کشید، آنگاه فرمود: «ای محمد! خداوند متعال ولادت فاطمه ؑ از خدیجه ؑ را به تو مژده می‌دهد.»

وقتی که از معراج به زمین بازگشتم، و با خدیجه ؑ هم بستر شدم، نور فاطمه ؑ در رحم خدیجه ؑ قرار گرفت، از این رو هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم، فاطمه ؑ را نزدیک خود می‌آورم و بوی بهشت را از او می‌شنوم، او «خوراءِ اِنسیه؛ زن بهشتی به صورت انسان دنیا است.»^۱

۲- در روایت دیگر آمده: امام صادق ؑ فرمود: رسول خدا ﷺ فاطمه ؑ را بسیار می‌بوسید و می‌بوید، عایشه (یکی از همسران پیامبر ﷺ) از علاقه شدید پیامبر ﷺ نسبت به حضرت زهرا ؑ ابراز

۱. تفسیر فرات، ص ۷۴ و ۷۳، بحار، ج ۸، ص ۱۵۱.

ناراحتی می‌کرد، و آن را برای خود ناگوار می‌دانست، پیامبر صلی الله علیه و آله راز
 علاقه خود به فاطمه علیها السلام را برای عایشه چنین ترسیم فرمود: «ای عایشه!
 هنگامی که در شب معراج مرا به آسمانها بردند، در آنجا وارد بهشت
 شدم، جبرئیل مرا کنار درخت طوبی برد، و از میوه‌های آن درخت به
 من داد، از آنها خوردم، خداوند عصارة همان میوه‌ها را در پشتم به آبی
 تبدیل کرد، پس از بازگشت به زمین با همسرم خدیجه علیها السلام هم بستر
 شدم، همان هنگام خدیجه علیها السلام به وجود فاطمه علیها السلام باردار شد، از این رو
 هرگز فاطمه را نبوسیده‌ام مگر اینکه بوی خوش درخت طوبی بهشت
 را از وجود او می‌شنوم.»^۱

۳- امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که یکی از
 اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «شما چرا آن همه به حضرت
 زهرا علیها السلام علاقه نشان می‌دهید؟ و شیوه شما با او به گونه‌ای است که با
 دختران دیگر چینی نیست؟»

آن حضرت در پاسخ فرمود: جبرئیل نزد من آمد، و سیبی از
 سیب‌های بهشت را به من داد، آن را خوردم، آب آن در صلب من قرار
 گرفت، در آن وقت با همسرم خدیجه علیها السلام هم بستر شدم، نور فاطمه علیها السلام
 در رحم خدیجه علیها السلام انعقاد یافت، و من اکنون بوی بهشت را از وجود
 فاطمه علیها السلام می‌شنوم.

۱. تفسیر القمی، ص ۳۴۱، نظیر این حدیث در عبون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۶ آمده است، و در
 کتب اهل تسنن نیز نقل شده است (المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳)

روایات دیگری نیز بیانگر این مطلب است^۱

۴- عمّار یاسر در ضمن گفتاری می‌گوید روزی حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام گفت: «ای ابوالحسن! خداوند متعال نور مرا آفرید، نور من خدا را تسبیح می‌کرد، سپس خداوند آن نور را در یکی از درختان بهشت به ودیعه نهاد، آن درخت، درخشان شد، هنگامی که پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله (در شب معراج) وارد بهشت گردید، خداوند به او الهام کرد که از میوه آن درخت بچین، و آن را بخور، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان خدا را انجام داد، خداوند نور مرا در صلب پدرم قرار داد، سپس خداوند آن را در رحم مادرم خدیجه علیها السلام به ودیعه نهاد، و خدیجه علیها السلام مرا به دنیا آورد، و من از همان نور هستم، به آنچه از حوادث که قبلاً بوده و بعداً رخ خواهد داد، آگاهی دارم، ای ابوالحسن! مؤمن با نور خداوند متعال می‌نگرد.»^۲

۵- فضل بن شاذان از سلمان نقل می‌کند که گفت: به حضور فاطمه علیها السلام رفتم حسن و حسین علیهما السلام پیش روی آن حضرت بازی می‌کردند، با دیدار آنها بسیار خشنود شدم، اندکی بعد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیها السلام آمد، عرض کردم: «ای رسول خدا! از فضیلت این خاندانت مطلبی بفرما تا بر دوستی ما نسبت به آنها بیفزاید.»

فرمود: ای سلمان! در شب معراج که خداوند مرا به سوی آسمان سیر داد، ناگاه جبرئیل را در آسمانها و در بهشت یافتم، هنگامی که

۱. در این باره به بحار، ج ۴۳، ص ۲ تا ۶ مراجعه کنید.

۲. عبور المعجزات، طبق نقل بحار، ج ۴۳، ص ۸.

مشغول دیدار از قصرها و باغهای بهشت بودم، ناگهان بوی بسیار خوشی را استشمام کردم، که شگفت زده شدم، به جبرئیل گفتم: «ای حبیب من! این بوی خوشی که بر همه بوهای معطر بهشت چیره شده چیست؟» جبرئیل گفت: «ای محمد! این بوی خوش از سیبی است که سیصد هزار سال است خداوند آن را با دست قدرتش آفریده، نمی دانم که هدف خداوند از آفرینش این سیب چیست؟»

در این هنگام فرشتگانی را دیدم که همان سیب را نزد من آوردند و گفتند: «ای محمد! پروردگار ما «سلام» است، و به تو سلام می رساند و این سیب را به تو هدیه می دهد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من آن سیب را گرفتم، و در زیر پر جبرئیل گذاشتم، وقتی که جبرئیل به زمین فرود آمد، من آن سیب را برداشتم و خوردم، آب آن در پشت من جمع شد، با حضرت خدیجه علیها السلام هم بستر شدم، او از همان آب سیب، به وجود فاطمه علیها السلام باردار شد، خداوند به من وحی کرد که حوریه بهشتی به صورت انسان به تو عنایت می شود... این حوریه همان فاطمه علیها السلام بود^۱

پاسخ به یک سؤال

در اینجا این سؤال مطرح می شود که مطابق قول معروف که غالب محدثین شیعه نقل کرده اند، حضرت زهرا علیها السلام در سال پنجم بعثت

۱. کنز جامع العوائد، بحار، ج ۳۶، ص ۳۶۱.

چشم به جهان گشود، و با توجه به اینکه معراج پیامبر ﷺ بنا بر قول معروف پس از سال پنجم بعثت رخ داد، چگونه با روایات مذکور (که بیانگر انعقاد نور فاطمه علیها السلام در رحم خدیجه علیها السلام پس از معراج پیامبر ﷺ بوده) سازگار است؟!۱

پاسخ این سؤال را با توجه به نکات زیر به دست می آوریم:

۱- پیامبر ﷺ دارای معراج های متعدّد بوده است.

۲- در سال و ماه معراج پیامبر ﷺ به اختلاف نقل شده، مطابق پاره ای از روایات معراج آن حضرت قبل از سال پنجم بعثت بوده، از جمله بعضی از روایات حاکی است که معراج آن حضرت در سال دوّم یا سوّم بعثت بوده است^۱ و به گفته بعضی از محققان، این قول برترین و ظاهرترین قول است^۲

از سوی دیگر در مورد سال تولّد حضرت زهرا علیها السلام نیز اختلاف شدید وجود دارد، بنابراین با توجه به همه جوانب، روایات مذکور با سال تولّد حضرت زهرا علیها السلام قابل جمع است، و پاسخ به سؤال فوق داده می شود.

کناره گیری چهل روز پیامبر ﷺ از خدیجه علیها السلام

معروف این است که فاطمه علیها السلام در سال پنجم بعثت چشم به جهان گشود، در سال چهارم بعثت روزی پیامبر ﷺ در سرزمین اَبْطَح (بین

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۳۷۹-۳۸۱، المیزان، ح ۱۳، ص ۲۹ و ۳۰.

۲. بنات البی، جعفر مرتضی عاملی، ص ۶۴.

مکه و منی) نشسته بود، امیر مؤمنان علی علیه السلام، عباس، حمزه، عمار یاسر، منذر بن ضحضاح، ابوبکر و عمر در محضرش بودند، ناگهان جبرئیل به صورت اصلی خود که بسیار بزرگ بود و بالهایش مشرق و مغرب را فراگرفته بود، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و صدازد:

«ای محمد! خداوند بزرگ بر تو سلام رساند و امر فرمود که چهل روز از خدیجه علیها السلام کناره گیری کنی!»

این مأموریت برای پیامبر صلی الله علیه و آله سخت و گران آمد، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله، خدیجه علیها السلام را دوست داشت و بسیار به او علاقمند بود (ولی دستور خدا بر همه چیز مقدم است و باید آن را انجام داد) از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله چهل روز دور از خدیجه، روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت به سربرد، تا آنکه روزهای آخر فرارسید، پیامبر صلی الله علیه و آله عمار یاسر را نزد خدیجه علیها السلام فرستاد و این پیام را به خدیجه علیها السلام داد:

«ای خدیجه! مبادا گمان کنی که کناره گیری من از تو به خاطر بی محبتی و بی اعتنائی است، بلکه پروردگارم چنین دستور فرمود، تا امر خود را اجرا کند، جز خیر و سعادت، گمان دیگر نکن، خداوند متعال هر روز چندین بار به خاطر تو به فرشتگان بزرگش، مباحثات می کند بنابراین وقتی شب تاریک شد، در را ببند و در بستر خود استراحت کن، آگاه باش که من در خانه فاطمه بنت اسد هستم.»

خدیجه علیها السلام روزی چند بار از دوری رسول خدا صلی الله علیه و آله غمگین می شد، وقتی که چهل روز به پایان رسید، جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «خداوند بر تو سلام می رساند و می فرماید: برای دریافت

هدیه اش آماده باش.»

پیامبر ﷺ از جبرئیل پرسید: تحفه و هدیه خداوند چیست؟

جبرئیل، اظهار بی اطلاعی کرد.

در این هنگام میکائیل (فرشته مقرب دیگر خدا) از آسمان فرود آمد، طبقی را که با پارچه سُنْدُس یا اِسْتَبْرَق بهستی پوشیده بود، نزد رسول خدا ﷺ نهاد.

جبرئیل نزدیک آمد و به رسول خدا ﷺ عرض کرد: «خداوند می فرماید: که باید امشب از این غذا افطار کنی.»

حضرت علی علیه السلام می فرماید: (پیامبر در خانه ما بود) هر شب هنگام افطار به من امر می فرمود که در خانه را باز بگذارم تا هرکس مایل است وارد خانه شود (و از غذای پیامبر: بهره مند گردد)، ولی آن شب مرا در کنار در خانه نشانید و فرمود: «ای پسر ابوطالب! این طعامی است که برای غیر من حرام است.»

من در کنار در خانه نشستم و رسول خدا ﷺ تنها وارد خانه شد و چون سرپوش را از روی طبق برداشت، یک خوشه خرما و یک خوشه انگور در آن دید، از آنها میل فرمود تا سیر شد و آب هم آشامید سپس دست خود را برای شستن دراز کرد، جبرئیل آب بر دست مبارکش ریخت، و میکائیل شستشو داد، و اسرافیل با دستمالی دست آن حضرت را خشک کرد، سپس باقی مانده غذا با ظرف آن به سوی آسمان بالا رفت، آنگاه پیامبر ﷺ برای ادای نماز (نافله) برخاست. جبرئیل نزد آن حضرت آمد و گفت: اکنون نماز بر تو حرام است تا

به خانه نزد خدیجه علیها السلام بروی و با او هم بستر شوی، زیرا خداوند با خود عهد کرده که در این شب از صُلب تو، فرزندی پاک بیافریند.
در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از چهل روز کناره گیری، برخاست و به سوی خدیجه علیها السلام رهسپار شد.

خاطره شب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله، از زبان خدیجه علیها السلام

خدیجه علیها السلام می گوید: من در این مدت به تنهایی مأنوس شده بودم و وقتی شب می شد سرم را می پوشاندم و پرده را می آویختم و در خانه را می بستم و نماز خود را می خواندم، چراغ را خاموش نموده و به بستر برای استراحت می رفتم، ولی در آن شب بین خواب و بیداری بودم که ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حلقه در رازد، گفتم: کوبنده در خانه کیست، که جز محمد صلی الله علیه و آله آن را نمی کوبد؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله با بیان شیرین و کلام دلنشین فرمود: «ای خدیجه! در را باز کن من محمد صلی الله علیه و آله هستم.»

با خشنودی و شادی برخاستم و در را گشودم، و آن حضرت وارد خانه شد، بنای آن حضرت بر این بود که هرگاه وارد خانه می شد، ظرف آب می طلبید و وضو می گرفت و به طور اختصار دو رکعت نماز می خواند: و سپس به بستر خواب می رفت، ولی آن شب، آب نطلبید و آماده نماز نشد بازوی مرا گرفت و به بستر خود برد، وقتی که از مضاجعت برخاست، سوگند به خدا آن حضرت از من دور نشده بود که نور فاطمه علیها السلام را در رحم خود یافتم و سنگینی حمل را احساس

نمودم.^۱

مرحوم محدث قمی گوید: کناره گیری چهل روز پیامبر ﷺ از خدیجه ﷺ برای آن بود که آمادگی معنوی برای دریافت تحفه و هدیه خداوند را که همان وجود مقدس فاطمه ﷺ بود پیدا کند، چنانکه در زیارتنامه حضرت زهرا ﷺ به این مطلب اشاره شده، آنجا که می خوانیم:

«وَصَلَّ عَلَى الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ... فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِكَ وَبِضْعَةِ لَحْمِهِ
وَصَمِيمِ قَلْبِهِ وَفُلْدَةِ كَبِدِهِ وَالتُّخَيْبَةِ مِنْكَ لَهُ وَالتَّخْفَةَ خَصَّصْتَ بِهَا
وَصِيَّةً...»

خدایا درود بفرست بر بتول پاک... فاطمه دختر رسول خودت و یاره تن و آرامبخش قلب او، و جگر گوشه او، و برگزیده‌ای از تو برای تو، و تحفه‌ای که آن را به وصی خود اختصاص دادی.»

و این گونه کناره گیری پیامبر ﷺ از خدیجه ﷺ بیانگر مقام بس ارجمند سرور بانوان جهان حضرت زهرا ﷺ است، که بیان را توان تبیین چنین مقامی نیست.

و شاید آوردن طبق خرما و انگور بهشتی برای رسول خدا ﷺ، و اختصاص به خصوص این دو میوه، به خاطر برکت بسیار و منافع فراوان این دو میوه باشد، چراکه در میان درختها هیچ درختی مانند درخت خرما و انگور دارای برکت بسیار نیست، علاوه بر این که این دو درخت از زیادی گل آدم ﷺ آفریده شده‌اند، و بعید نیست که در این

۱ بحار، ج ۱۶، ص ۷۹ و ۸۰.

اختصاص، اشاره به کثرت این نسل پاک، طاهر، مبارک و بسیاری فرزندان و برکات آن باشد، چنانکه در این باره در محل خود اشاره خواهیم کرد.

و اما اینکه جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: در این وقت، نماز بر تو حرام است (که در حدیث فوق آمده بود) ظاهر این است که منظور نماز نافله و مستحبی بود، نه نماز واجب، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله نماز واجب خود را قبل از افطار بجا می آورد، خداوند به حقیقت موضوع آگاهتر است^۱

ولادت حضرت زهرا علیها السلام و احترام بانوان بزرگ از خدیجه علیها السلام

شیخ صدوق در کتاب امالی به سند خود از مفضل بن عمر نقل می کند که گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم؛ ولادت فاطمه علیها السلام چگونه انجام شد؟ در پاسخ فرمود: هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج نمود، زنهای مکه (از روی عناد با اسلام) از خدیجه علیها السلام دوری می کردند، به خانه او نمی رفتند و سلام بر او نمی کردند، نمی گذاشتند زنی با خدیجه علیها السلام ملاقات نماید، وحشت و هراس بر خدیجه علیها السلام رو آورد، و سخت غمگین و بی تاب بود از این که مبادا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آسیبی برسانند، هنگامی که خدیجه علیها السلام به فاطمه علیها السلام باردار شد، فاطمه علیها السلام در رحم مادر با او سخن می گفت و او را دلداری می داد، و خدیجه علیها السلام این موضوع را بر پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان

۱. بیت الاحزان، ص ۱۸.

می داشت، روزی رسول خدا ﷺ وارد خانه شد، شنید که خدیجه با فاطمه سخن می گوید، به خدیجه فرمود: با چه کسی گفتگو می کنی؟

خدیجه عرض کرد: «فرزندی که در رحم دارم با من سخن می گوید و مونس من است.»

پیامبر ﷺ فرمود: این جبرئیل است به من خبر می دهد که آن فرزند، دختر است، و او است نسل پاک پریمنت، و خداوند به زودی نسل مرا از او قرار خواهد داد، و امامان از نسل او به وجود می آیند، که خداوند پس از انقضاء وحی، آنها را خلفاء و جانشینان (رسول خدا) قرار می دهد.

حضرت خدیجه به همین ترتیب ایام بارداری را می گذراند تا آنکه ولادت فاطمه نزدیک شد، برای زنان قریش و بنی هاشم پیام فرستاد که بیایید و مرادر وضع حمل یاری کنید، همان گونه که بانوان، زنان را در چنین وقتی کمک می کنند.

ولی زنان قریش و دیگران برای او پیام دادند که تو حرف ما را نشنیدی و سخن ما را رد کردی و با محمد یتیم ابوطالب که فقیر بود ازدواج نمودی، از این رو نزد تو نمی آییم و به هیچ وجه تو را یاری نخواهیم کرد (به راستی چه خفقان عجیبی بود، و پیامبر در آغاز بعثت چقدر دشمن داشت، و اسلام تا چه اندازه، غریب بود که حتی در چنین حالتی، از همسر پیامبر کناره گیری می کردند و با او هم صحبت نمی شدند!)

خدیجه علیها السلام از این پیام، ناراحت و غمگین شد (ولی خداوند او را تنها نگذاشت) ناگهان خدیجه علیها السلام دید چهار زن گندمگون و بلند قامت که شبیه زنان بنی هاشم بودند وارد شدند، خدیجه از دیدن آنها هراسناک شد، یکی از آنها گفت: ای خدیجه! محزون مباش، ما از طرف خدا به سوی تو آمده‌ایم، ما خواهران تو هستیم، من ساره (همسر ابراهیم خلیل) هستم، و این آسیه دختر مزاحم است که در بهشت همنشین تو است، آن دیگری مریم دختر عمران است، و آن یکی کُلثُم خواهر موسی علیه السلام می‌باشد، خداوند ما را نزد تو فرستاده تا در هنگام وضع حمل، تو را یاری کنیم.

در این وقت یکی از آنها در جانب راست خدیجه نشست، دیگری در سمت چپ نشست، سومی روبرو، و چهارمی پشت سر قرار گرفتند و در این هنگام فاطمه علیها السلام پاک و پاکیزه به دنیا آمد، و وقتی به زمین قرار گرفت، نور تابناکی از او برخاست که بر همه خانه‌های مکه تابید، ناگاه ده‌تن از حوریان بهشتی که در دست هر یک از آنها طشتی از بهشت و آفتابه‌ای پر از آب کوثر بود، وارد شدند، آن بانویی که در پیش روی خدیجه علیها السلام بود، فاطمه علیها السلام را گرفت و با آب کوثر شستشو داد، و دو جامه سفید، که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود بیرون آورد، بدن فاطمه علیها السلام را با یکی از آنها پوشانید، و دیگری را مقنعه و روسری او قرار داد، سپس فاطمه علیها السلام را به سخن گفتن دعوت کرد، فاطمه علیها السلام زبان گشود و به یکتایی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد، و چنین گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنَّ بَغْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَوَلَدَتِي سَادَةُ الْأَشْيَاطِ؛

گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، و پدرم رسول خدا و آقای پیامبران است، و شوهرم سرور اوصیاء می‌باشد، و فرزندانم دو آقای سبطها هستند.»

سپس به هر یک از آن چهار زن سلام کرد، و آنها را به نام خواند، و آنها با روی شاد و خندان، فاطمه علیها السلام را مورد توجه قرار دادند، و حوریان و اهل آسمان، مژده ولادت فاطمه علیها السلام را به یکدیگر می‌دادند، و در آسمان نوری آشکار شد که فرشتگان، قبل از آن، چنین نوری را ندیده بودند.

آنگاه بانوان به خدیجه علیها السلام گفتند: فرزند خود را که پاک، پاکیزه، پرمیمنت و مبارک است و دارای نسل پر برکت می‌باشد بگیر، خدیجه علیها السلام با شادی و خوشحالی، فاطمه علیها السلام را به آغوش گرفت، و پستان در دهان او گذاشت، شیر جاری شد، فاطمه علیها السلام از آن پس در هر روز مطابق رشد یک ماه، و در هر ماه مطابق رشد یکسال سایر کودکان، بزرگ می‌شد.^۱

تَسَلَّى خَاطِرَ فَاطِمَةَ علیها السلام فِي رَحِمِ مَادِرٍ، بِه مَادِرِشْ فِي مَاجِرَای شَقِّ الْقَمَرِ

از شگفتی‌ها اینکه: آنگاه که فاطمه علیها السلام در رحم مادرش خدیجه علیها السلام بود بنابر معروف سال چهارم بعثت و ماههای آغاز سال پنجم بعثت

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۸۰ و ۸۱ و ج ۶، ص ۲۴۷ و ج ۴۳، ص ۲.

بود، یعنی در شرایطی که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به آشکار نمودن دعوت به اسلام شده بود، و حوادث تلخی از ناحیه مشرکان برای پیامبر صلی الله علیه و آله پدیدار می شد، شرایط بسیار سخت و ناگوار بود، طبیعی است که خدیجه علیها السلام همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شریک غمهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در رنج شدید به سر می برد.

در این ایام فاطمه زهرا علیها السلام در رحم مادر، با مادر سخن می گفت و او را دلداری می داد، که نمونه ای از آن قبلاً ذکر شد، از جمله از مواردی که فاطمه علیها السلام در رحم مادر، به مادرش دلداری می داد، در ماجرای شق القمر بود.

توضیح آنکه: طبق روایات مشهور، مشرکان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: «اگر راست می گویی تو پیامبر خدا هستی، ماه را برای ما دو پاره کن.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می آورید؟ عرض کردند: آری. آن شب، شب ۱۴ ماه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله از درگاه خدا تقاضا کرد تا آنچه مشرکان خواسته اند انجام شود، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله به استجابت رسید، ناگهان ماه به دو پاره شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکان را یکی یک صدا می زد و می فرمود ببینید و گواهی دهید^۱

با اینکه مشرکان دو پاره شدن ماه را دیدند، در عین حال بسیاری از آنها به کفر خود افزودند و گفتند: «این سحر است.» چنانکه سه آیه آغاز

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۸۶.

سوره قمر به این مطلب دلالت دارد.

پیامبر ﷺ از گفتار مشرکان لجاج آزرده خاطر شد، و شبانه به خانه خود بازگشت، در این هنگام با استقبال گرم خدیجه ﷺ روبرو شد، خدیجه ﷺ در حالی که شادمان بود عرض کرد: «ای رسول خدا! من برفراز خانه، معجزه شما را مشاهده کردم. و از آن شگفت‌انگیزتر اینکه این کودک که در رحم من است به من (که در اضطراب بودم تسلی خاطر داد) و گفت:

«یا أُمّاهُ! لا تَحْسَبی عَلَی أبی، وَمَعَهُ رَبُّ الْمَسَارِقِ وَالْمَغَارِبِ؛

مادرم! در مورد پدرم، خوف و نگرانی نداشته باش. چرا که پروردگار مسترقها و مغربها با او است.»

پیامبر ﷺ لبخند زده و فرمود: «خداوند به هیچ پیامبری معجزه‌ای

نداد مگر اینکه آن را به من عطا فرمود.»

آنگاه ابوطالب اشعاری در شأن معجزه شق القمر خواند^۱

نذر خدیجه ﷺ و اعلام دستور خدا

هنگامی که خدیجه ﷺ به فاطمه ﷺ باردار شد، مانند «حَنَه» مادر حضرت مریم ﷺ چنین نذر کرد: «خدایا من از مادر مریم به‌ترم و محمّد ﷺ شوهر من از عمران شوهر مادر مریم برتر می‌باشد، این کودکی را که در رحم دارم برای تو مُحَرَّر کردم (یعنی: خالص و آزاد نمودم که پس از رشد و بلوغ تا آخر عمر در خدمت مسجد و دین باشد

۱ اقتباس از ریاحیل الشریعه، ج ۲، ص ۲۶۵.

و از زاهدان و عبادت کنندگان مسجد شود)

جبرئیل از طرف خدا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: به خدیجه علیها السلام بفرمایید خداوند می فرماید:

«لَا إِغْتَاقَ قَبْلَ الْمُلْكِ، خَلَى بَيْنِي وَبَيْنَ صَفِيَّتِي، فَأَنْتِ أَمْلِكُهَا وَهِيَ أُمَّ الْأَنْثَمَةِ وَعَتِيقِي مِنَ النَّارِ؛

آزاد کردن قبل از ملکیت روا نیست، این فرزند برگزیده‌ام را به من واگذار، او (فاطمه) مملوکه من و مادر امامان علیهم السلام است و من او را از آتش آزاد کرده‌ام.»^۱

توضیح اینکه: خدیجه علیها السلام خواست طبق معمول اولیاء خدا در زمانهای گذشته، همچون مادر مریم علیها السلام نذر و عهد کند که فرزندش را وقف خدمتگزاری به مسجد الحرام نماید، و چنین کاری قبلاً معقول و معمول بوده است، و تصور می‌کرد که چنین کاری در شریعت اسلام نیز از مستحبات بزرگ است، سخن جبرئیل بیانگر آن است که فاطمه علیها السلام غیر از دختران دیگر است، او مملوکه خداوند بزرگ است، نه مملوکه شما تا بتوانید در مورد او چنان نذری کنید، وانگهی هدف اصلی از نذر نمودن فرزند برای خدمتگزاری خانه خدا، بندگی کامل و آزادی از آتش دوزخ است، فاطمه علیها السلام به این هدف رسیده، و او بر اثر بندگی از آتش دوزخ آزاد است، و او مادر امامان معصوم علیهم السلام است....

به این ترتیب خدیجه علیها السلام از چنین نذر و عهدی منصرف شد، چرا که اهداف این نذر، قبلاً در مورد حضرت زهرا علیها السلام در پیشگاه خدا

۱ تفسیر منهج الصادقین، طلق نقل رباحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

تحقق یافته بود.

این تعبیر که «فاطمه مادر امامان علیهم‌السلام است» شاید اشاره به این جهت داشته باشد که اگر مریم علیها‌السلام دارای فرزندی مانند عیسی علیه‌السلام رهبر معصوم و پیامبر اولوالعزم شد، فاطمه علیها‌السلام دارای یازده امام معصوم علیهم‌السلام که همه از فرزندان او هستند خواهد گردید.

* * *

بحثی پیرامون فرزندان خدیجه علیها السلام

درباره فرزندان خدیجه علیها السلام و تعداد آنها سخنان گوناگون و روایات مختلف نقل شده است که نیاز به بررسی دارد.

معروف این است که: حضرت خدیجه علیها السلام دو پسر که به نامهای قاسم و عبدالله بودند از پیامبر صلی الله علیه و آله داشت که هر دو در دوران کودکی، قبل از بعثت یا قاسم قبل از بعثت، و عبدالله بعد از بعثت از دنیا رفتند، و عبدالله را با لقب طیب و طاهر می خواندند.

دختران حضرت خدیجه علیها السلام به ترتیب عبارتند از: رقیه، زینب، ام کلثوم و فاطمه علیها السلام. بنابراین حضرت خدیجه علیها السلام دارای شش فرزند بود، چنانکه مشهور بین محدثان همین است.

بعضی طیب و طاهر را دو نفر شمرده اند، یکی لقب عبدالله است و دیگری لقب قاسم، یا نام فرزند دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله است، بنابراین فرزندان خدیجه علیها السلام هفت نفر خواهند شد^۱

به طور کلی حضرت خدیجه علیها السلام بانوی «وُلُود» (دارای آمادگی برای

۱. ابن هشام می نویسد: «فرزندان خدیجه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله عبارتند از: رقیه، زینب، ام کلثوم، فاطمه، قاسم، طیب و طاهر (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۲)

تولد فرزندان) بود، و پیامبر ﷺ او را به همین خاطر ستود، چنانکه روایت شده: پیامبر ﷺ در ضمن گفتاری در تمجید خدیجه ﷺ به عایشه فرمود:

«وَوَلَدْتُ لِي إِذْ عَقَمْتُمْ؛

خدیجه ﷺ برای من فرزندی آورد، در حالی که شما (همسران دیگر) دارای این ویژگی نبودید و نازا بودید.»^۱

نیز مرحوم شیخ صدوق (وفات یافته سال ۳۸۱ هـ ق) در کتاب خصال به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: روزی پیامبر ﷺ به خانه خود وارد شد ناگاه دید عایشه با جیغ و داد به فاطمه زهرا علیها السلام می‌گوید: «ای دختر خدیجه! سوگند به خدا تو تصور نمی‌کنی مگر این را که مادرت بر ما برتری دارد، او چه برتری بر ما دارد؟ او نیز همسان ما است.»

پیامبر ﷺ این سخن را شنید، وقتی که فاطمه علیها السلام پیامبر ﷺ را دید گریه کرد، پیامبر ﷺ پرسید: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! چرا گریه می‌کنی؟ فاطمه علیها السلام نارواگویی عایشه را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد، پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد، خطاب به عایشه فرمود:

«مَهْ يَا حَمِيرَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَارَكَ فِي السَّوْدُودِ السَّوْدُودِ، وَإِنَّ خَدِيجَةَ رَحِمَهَا اللَّهُ وَوَلَدْتُ مِنِّي طَاهِرًا وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَهُوَ الْمُطَهَّرُ، وَوَلَدْتُ مِنِّي الْقَاسِمَ وَفَاطِمَةَ وَرُقَيْيَةَ وَأُمَّ كَلْبُومٍ وَرَيْسَبَ، وَأَنْتَ مِمَّنْ أَعَقَمَ اللَّهُ رَحِمَهُ، فَلَمْ تَلِدِي شَيْئًا؛

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۳ - پیامبر ﷺ از همسران متعدّد خود، تنها از خدیجه علیها السلام دارای فرزند بود، و یک فرزند نیز به نام ابراهیم از همسر دیگرش «ماریه قبطیه» داشت.

ساکت و خاموش باش ای حَمیرا! همانا خداوند متعال در بانوی بسیار دوست داشتنی و زاینده برکت عطا فرمود. بدان که خدیجه علیها السلام - خدایش رحمتش کند - از من دارای فرزندانمانند: ۱- طاهر که همان عبدالله است و پاکیزه می‌باشد ۲- قاسم ۳- فاطمه ۴- رقیه ۵- امّ کلثوم ۶- و زینب (علیهن السلام) گردید، ولی خداوند رحم تو را نازا قرار داد، که فرزندی نیاوردی.»^۱

نظریه علامه سید محسن امین و ابن هشام

علامه سید محسن امین رحمته الله می‌نویسد: فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله عبارتند از:

- ۱- قاسم که کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله (ابوالقاسم) از همین نام اخذ شده است، او زنده بود تا حدی که راه می‌رفت و در مکه قبل از بعثت از دنیا رفت.
- ۲- عبدالله که با لقب طیب و طاهر خوانده می‌شد، این لقب از این رو بود که او بعد از بعثت به دنیا آمد، و سرانجام در مکه از دنیا رفت.
- ۳- فاطمه زهرا علیها السلام کوچکترین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بود که با حضرت علی علیه السلام بعد از هجرت ازدواج کرد.
- ۴- زینب که دختر بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بود، که قبل از اسلام با ابوالعاص قاسم بن ربیع فرزند هاله، خواهر خدیجه علیها السلام ازدواج کرد.
- ۵- رقیه علیها السلام
- ۶- امّ کلثوم. پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، رقیه و ام کلثوم را همسر عتبه و

۱. خصال شیخ صدوق، ص ۳۷ و ۲۸، بحار، ح ۱۶، ص ۳.

عُتْبَه دو پسر عمویش ابولهب نمود، هنگامی که اسلام طلوع کرد، و مشرکان قریش با پیامبر ﷺ دشمن سرسخت شدند، به ابوالعاص گفتند: «دختر محمد ﷺ را طلاق بده تا هر کدام از دختران قریش را خواستی همسر تو گردانیم.» ابوالعاص پیشنهاد آنها را نپذیرفت.

مشرکان همین پیشنهاد را به عُتْبَه و عُتْبِیَه دو پسران ابولهب کردند، آنها پذیرفتند و زنان خود رقیه و ام کلثوم را طلاق دادند، عثمان با رقیه ازدواج کرد سپس (پس از مدتی که رقیه از دنیا رفت) با ام کلثوم ازدواج نمود، مادر همه این شش نفر خدیجه رضی الله عنها بود.

۷- ابراهیم فرزند ماریه قبطیه (یکی از همسران پیامبر ﷺ) است که در مدینه چشم به جهان گشود و در سن هیجده ماهگی در مدینه از دنیا رفت.^۱

ابن هشام در سیره خود پس از ذکر هفت فرزند برای خدیجه (چنانکه قبلاً ذکر شد) می نویسد: قاسم، طیب و طاهر، قبل از بعثت از دنیا رفتند، اما دختران پیامبر ﷺ عصر اسلام را درک کردند، و همه مسلمان شده و به مدینه هجرت نمودند، پسر دیگرش ابراهیم از ماریه قبطیه بود.^۲

در کتاب قرب الاسناد از امام باقر رضی الله عنه نقل شده که فرمود: پیامبر ﷺ

۱. اعیان الشیعه، چاپ ارشاد، ج ۱، ص ۲۲۳ - مطابق باره ای از روایات عتبه پس از شنیدن ماجرای معراج پیامبر ﷺ آن را انکار کرد و عصبانی شد، و همسرش رقیه را طلاق داد (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷۲)

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۲.

از خدیجه علیها السلام دارای فرزندان شد که عبارتند از: قاسم، طاهر، ام کلثوم، رقیه، فاطمه و زینب علیها السلام، حضرت علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد، ابوالعاص (قاسم) بین ربیع که از بنی امیه بود، با زینب ازدواج کرد، عثمان با ام کلثوم ازدواج نمود، هنوز با او آمیزش نکرده بود که از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به جای او، رقیه علیها السلام را همسر عثمان نمود.^۱

و طبق روایت دیگر: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور به سرزمین بدر، برای جنگ بدر (که در سال دوم هجرت رخ داد) رقیه را به همسری عثمان در آورد.

نیز روایت شده: رقیه از عثمان دارای فرزندی شد که نام او را عبدالله نهادند، کمتر از شش سال داشت که خروسی بر چشم او نوک زد، و همین باعث فوت او گردید.^۲

از گفتنی‌ها این که از ابن عباس نقل شده: نخستین پسر پیامبر صلی الله علیه و آله قاسم بود که در مکه از دنیا رفت، پسر دیگرش عبدالله بود، او نیز در مکه (پس از بعثت) از دنیا رفت، در این هنگام عاص بن وائل (یکی از مشرکان معروف) گفت: نسل محمد صلی الله علیه و آله قطع شد، او ابتر (بریده نسل و بی عقب) است، خداوند در رد او این آیه را نازل کرد:

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ؛

همانا دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی‌عقب است.»^۳

۱. قرب الاسناد، ص ۶ و ۷.

۲. بحار، ج ۲۲، ص ۱۵۲.

۳. کوثر - ۳.

از سرگذشت زینب دختر رسول خدا ﷺ اینکه: از شوهرش ابوالعاص قاسم بن ربیع دارای دختری شد که نام او را «امامه» گذاشتند، وقتی که امامه بزرگ شد، مغیره بن نوفل با او ازدواج کرد، سپس بین آنها جدایی افتاد، حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با او ازدواج نمود، زیرا حضرت زهرا علیها السلام قبل از وفات به علی علیه السلام چنین وصیت کرده بود. زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجرت در مدینه از دنیا رفت^۱

قبلاً خاطر نشان گردید که زینب علیها السلام از ابوالعاص جدا شد و به مدینه هجرت کرد و بعدها ابوالعاص نیز به مدینه هجرت نمود، و اسلام را پذیرفت و با عقد جدید، همسری حضرت زینب علیها السلام را تا آخر عمر ادامه داد.

همان گونه که در آغاز فصل اول یادآوری شد، بعضی معتقدند که هنگام ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام، خدیجه علیها السلام دوشیزه بود، و قبلاً شوهر نکرده بود، و زینب و رقیه از دختران خواهرش، هاله بودند، که از آنها سرپرستی می نمود^۲

از گفتنی ها اینکه: رقیه همسر عثمان، به دست عثمان کشته شد^۳

۱. بحار، ج ۲۲، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲. چنانکه علامه ما مقانی در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷ به این مطلب تصریح نموده است.

۳. بحار، ج ۲۲، ص ۱۶۳، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۷۰.

احترام پیامبر صلی الله علیه و آله به انتخاب خدیجه علیها السلام

حضرت خدیجه علیها السلام خواهرزاده اش ابوالعاص را مانند فرزندش دوست می داشت، وقتی که ابوالعاص از زینب دختر خدیجه علیها السلام خواستگاری کرد، و خدیجه علیها السلام به این خواستگاری مایل، و از ازدواج ابوالعاص با زینب علیها السلام خشنود بود، پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، با خدیجه علیها السلام مخالفت نمی کرد و با انتخاب او موافقت می نمود^۱ و در حقیقت حضرت خدیجه علیها السلام واسطه ازدواج بین ابوالعاص و زینب شد.

هنگامی که اسلام طلوع کرد؛ و خدیجه علیها السلام اسلام را پذیرفت، همه دخترانش نیز اسلام را پذیرفتند و گواهی به یکتایی خدا و صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله دادند.^۲

ولی ابوالعاص همچنان در شرک خود باقی بود، تا در جنگ بدر اسیر مسلمانان گردید، بنابراین شد که اسیران با دادن «فداء» (جریمه) آزاد گردند، زینب علیها السلام در مکه مقداری مال به همراه گردنبندی که مادرش خدیجه علیها السلام در شب عروسی به او داده بود را به عنوان فداء برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن آن گردنبند به یاد محبت های خدیجه علیها السلام افتاد و اشک از چشمانش سرازیر گردید، سپس سهمیه خود از فداء را بخشید، مسلمانان نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله سهام خود را بخشیدند، و در نتیجه ابوالعاص آزاد شد و به مکه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۸۹.

۲. بحار، ج ۱۹، ص ۳۴۸.

بازگشت، و پس از مدتی در سفر شام به مدینه آمد، و مسلمان گردید، و بار دیگر همسر زینب شد.^۱

در اینجا روایات دیگری نیز وجود دارد، از جمله اینکه: از قتاده نقل شده: «نخستین بار قبل از بعثت، حضرت خدیجه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو پسر به نامهای قاسم و عبدالله، و چهار دختر به نامهای: ام کلثوم، زینب، رقیه و فاطمه علیها السلام گردید.»^۲

و از ابن عباس نقل شده که خدیجه علیها السلام دارای ده فرزند شد به این ترتیب: ۱- عبدالله ۲- زینب ۳- رقیه ۴- قاسم ۵- طاهر ۶- مطهر ۷- طیب ۸- مطیب ۹- ام کلثوم ۱۰- فاطمه که سن او از همه کوچکتر بود^۳ گفتنی است که دو محدث معروف اهل تسنن، قسطلانی و دیاربکری، فرزندان خدیجه علیها السلام را دوازده نفر دانسته‌اند، و گفته‌اند جز عبدمناف، بقیه آنها بعد از بعثت متولد شده‌اند^۴

بررسی و تجزیه و تحلیل

در بررسی و چگونگی فرزندان خدیجه علیها السلام، چنین به دست می‌آید که پسران پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام دو نفر به نامهای: قاسم و عبدالله بودند (که عبدالله ملقب به طاهر و طیب بود)، و بعضی آنها را سه نفر به

۱ همان، ج ۲۰، ص ۳۶۳ و ۳۶۴ (چنانکه قبلاً خاطر نشان گردید).

۲ البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۶ و ج ۶، ص ۱۳۹. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۲.

۳ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۶۳. الدر المتثور، ج ۶، ص ۴۰۴.

۴ المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۱۹۶. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۲. بنات النبی، ص ۲۳.

نام‌های قاسم، عبدالله و طاهر دانسته‌اند.^۱

و در مورد دختران حضرت خدیجه علیها السلام - جز فاطمه علیها السلام - سه قول گفته شده است:

۱- ام‌کلثوم، زینب و رقیه دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام هستند، و با افزودن حضرت زهرا علیها السلام چهار دختر می‌شوند، چنانکه روایت شیخ صدوق در کتاب خصال، که قبلاً ذکر شد، و روایات دیگر بر این مطلب دلالت دارند.

۲- ام‌کلثوم و دو خواهرش زینب و رقیه علیها السلام از دختران خدیجه علیها السلام از شوهران قبلش هستند، و نظر به اینکه بعد از ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام، آنها تحت سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند به عنوان دختر خوانده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شدند.

۳- ام‌کلثوم و دو خواهرش زینب و رقیه علیها السلام دختران «هاله» خواهر حضرت خدیجه علیها السلام می‌باشند، با این توضیح که: هاله همسر مردی از دودمان مخزوم بود، او دارای دخترانی به نامهای: زینب و رقیه شد، سپس از دنیا رفت، هاله در مورد بی‌سرپرستی دخترانش، پریشان و نگران شد، نظر به اینکه خدیجه علیها السلام ثروتمند بود، سرپرستی خواهرش هاله، و دو دختر هاله را بر عهده گرفت، پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، به طور معمول، آن دختران به عنوان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده شدند، چنانکه یعقوبی در تاریخ خود (ج ۲، ص ۱۶)

۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۳، جوامع الحکایات محمد عوفی، ص ۳۸.

این مطلب را ذکر نموده است^۱

نیز باید توجه داشت که خدیجه علیها السلام از دو شوهر قبلس دارای فرزندان بود، از شوهر اولش به نام عتیق، دختری به نام هند داشت، و از شوهر دومش به نام نباش بن زراره (یا: زرارة بن نباش، یا هند بن زراره)، دو پسر به نام‌های: هاله و هند داشت، چنانکه در قسمت آغاز فصل اول ذکر شد، بنابراین حضرت خدیجه علیها السلام در مجموع دارای ده یا نه فرزند بوده است.

مطلب دیگر اینکه: آیا خدیجه علیها السلام قبل از همسری پیامبر صلی الله علیه و آله همسران دیگر داشت؟ در این باره گفتار گوناگون ارائه شده است، روایات متعددی بیانگر آن است که خدیجه علیها السلام قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو شوهر شد، چنانکه معروف و مشهور این است که: خدیجه علیها السلام قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله نخست با شخصی به نام «عتیق بن عائذ مخزومی» ازدواج کرد، و پس از فوت او، با شخصی به نام «زرارة بن نباش اسیدی» مشهور به ابو هاله^۲ ازدواج نمود، و پس از فوت او با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج نمود.

ولی علما و محدثین معروف و بزرگی از اهل تسنن و تشیع مانند: احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در کتابهای خود، و سید مرتضی در کتاب شافی، و ابوجعفر در تلخیص روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله با

۱. ریاحین الشریعه، ح ۲، ص ۲۶۸

۲. بعضی نام این شخص را نباش بن زراره، یا هند بن زراره خوانده‌اند (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ح ۱۵، ص ۱۳۱ - کشف الغممه، ح ۲، ص ۷۶)

خدیجه علیها السلام که دوشیزه بود ازدواج کرد^۱

علامه مجلسی پس از نقل این مطلب می‌نویسد: «این مطلب را تأکید و تأیید می‌کند آنچه که در دو کتاب «الْبَدْع» و «الْأَنْوَار» نقل شده که رقیه و زینب (که آنها را دختران خدیجه علیها السلام می‌نامند) دختران هاله خواهر حضرت خدیجه علیها السلام بودند^۲

چنانکه در کتاب «الاستغاثه» پس از ذکر این مطلب، آمده: زینب و رقیه به خاطر گمنامی هاله، و علو درجه حضرت خدیجه علیها السلام به خدیجه علیها السلام نسبت داده شده‌اند^۳

نتیجه اینکه: روایات گوناگون است، نمی‌توان به طور قاطع گفت: زینب و رقیه دختران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، و در صورتی که آنها دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده‌اند، بعضی از اشکالات در رابطه با ازدواج آنها با افراد نامناسب، حل خواهد شد.

به هر حال حضرت خدیجه علیها السلام در این راستا نیز بانوی پربرکتی بود، و برای پیامبر صلی الله علیه و آله دارای فرزندان متعدّد گردید، که یکی از آنها حضرت زهرا علیها السلام است که سرور بانوان دو جهان است، که لیاقت آن را یافت که مادر امامان معصوم علیهم السلام شود، و خدیجه علیها السلام نیز مادر و منشأ این لیاقت بود و ظرفیت آن را پیدا کرد که فاطمه علیها السلام و یازده امام معصوم علیهم السلام از نسل او پدید آیند.

۱. بحار، ج ۲۲، ص ۱۹۱ - ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. بحار، ج ۲۲، ص ۱۹۱ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. خدیجه سلام الله علیها، تألیف محمد علی دُخْتِل، ص ۱۱.

یک بازنگری دیگر درباره فرزندان پیامبر ﷺ و خدیجه ﷺ
 اخیراً محقق دانشمند لبنانی، جعفر مرتضی عاملی کتابی به نام «بناتُ
 النَّبِیِّ اُمِّ رَبَائِیْهِ؟» تألیف نموده که کتابی مستند و تحلیلی و جالب است،
 او در این کتاب پس از نقل روایات مختلف از کتابهای شیعه و اهل
 تسنن و بررسی های گوناگون، چنین نتیجه می گیرد:

۱- از بررسی ها می توان نتیجه گرفت: ازدواج رقیه و ام کلثوم با
 پسران ابولهب، سپس با عثمان از امور واهی است و ثابت نشده است، و
 در مورد عثمان، تشابه اسمی موجب این اشتباه گردیده است^۲

۲- شواهد متعددی وجود دارد که حضرت خدیجه ﷺ قبل از
 پیامبر ﷺ از دواج نکرده است، و هنگام ازدواج با پیامبر ﷺ دوشیزه
 بوده است^۳ و از علامه سروی (ابن شهر آشوب) نقل می کند که
 می نویسد:

«إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ تَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَهِيَ عَذْرَاءٌ؛

همانا پیامبر ﷺ با خدیجه ﷺ که دوشیزه بود، ازدواج کرد.»

چنانکه دو کتاب «الانوار» و «البدع» این مطلب را تأکید می کند آنجا
 که در آنها نقل شده: «رقیه و زینب دختران هاله خواهر خدیجه ﷺ
 بوده اند»^۴

۱. این کتاب در سال ۱۴۱۳ ه ق تألیف یافته و جاب دوم آن در سال ۱۴۱۶ (۱۳۷۵ شمسی) به قطع
 رقعی در ۱۴۸ صفحه از طرف دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم چاپ و منتشر شده است.
 ۲. بنات النَّبِیِّ، ص ۷۵ و ۱۲۴.
 ۳. همان، ص ۸۸ تا ۹۳.
 ۴. مناقب آل ابیطالب، ج ۱، ص ۱۵۹.

کوتاه سخن آنکه: اختلاف روایات و نقل‌ها در این باره بسیار است، به طوری که علامه مامقانی که صاحب نظر در علم رجال است، پس از گفتاری، مطلب را با شک و تردید به پایان برده و در آخر می‌نویسد:

«وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى؛

علم این موضوع در نزد خداوند است.»^۱

یکی از اموری که مطلب فوق را تأیید می‌کند حدیثی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَوْتَيْتَ ثَلَاثًا لَمْ يُؤْتِيَهُنَّ أَحَدٌ وَلَا أَنَا: أَوْتَيْتَ صَهْرًا مِثْلِي، وَلَمْ أُؤْتِ أَنَا مِثْلِي...؛

ای علی! به تو سه ویژگی مخصوص داده شده که هیچکس دارای این سه ویژگی نیست و من نیز این سه ویژگی را ندارم:

۱ - تو داماد مثل من شده‌ای، ولی من پدر زنی مانند خودم ندارم ۲ -
به تو مثل دخترم صدیقه (حضرت زهرا علیها السلام به عنوان همسر) داده شد، ولی به من چنین همسری داده نشده است ۳ - به تو مثل حسن و حسین علیهما السلام فرزندان بلافصل داده شده که به من چنین پسرانی داده نشده است، ولی شما از من هستید و من از شما هستم.»^۲

از این روایت با توجه به ویژگی اول، فهمیده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها یک داماد داشت و آن حضرت علی علیه السلام بود.

بعضی بر این باورند که اصرار برخی در مورد ام کلثوم و رقیه علیهما السلام به عنوان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و همسران عثمان از این روایت که فضایل

۱. تنقیح المقال، ج ۳، فصل النساء، ص ۷۷.

۲. احقاق الحق، ج ۵، ص ۷۴، مناقب عبدالله شافعی، ص ۵۰.

مخصوص حضرت علی علیه السلام را با رقیب تراشی، کم رنگ کنند، از این رو عثمان را به عنوان «ذوالنورین» (صاحب و همسر دو نور، ام کلثوم و رقیه) می خوانند، ولی با اینکه حضرت زهرا به اعتقاد همه برترین زنان دو جهان بود، و همسر حضرت علی علیه السلام گردید، چنین لقب یا امثال آن را به آن حضرت نمی دهند^۱

پاسخ به دو سؤال

در اینجا دو سؤال پیش می آید نخست این که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله دخترانی نداشت، تا بگوئیم آنها با پسران ابولهب و سپس با عثمان ازدواج کردند، پس چرا در قرآن سخن از دختران رسول خدا به میان آمده است، آنجا که می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ...»

ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو رو سرهای بلند خود را بر خویش فرو افکنند. (و حجاب را رعایت کنند)^۲ و همچنین در بعضی از دعاها یا روایات سخن از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده مثلاً در یکی از دعاها ماه رمضان آمده:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رُقِيَّةَ وَأُمَّ كُلثُومَ ابْنَتَيْ نَبِيِّكَ...»

خدایا! درود بفرست بر رقیه و ام کلثوم دو دختر پیامبرت.

در پاسخ به هر دو سؤال همان را می گوئیم که قبلاً اشاره شد و آن

۱. بنات النبی ام ربانہ؟، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲. احزاب، ۵۹.

اینکه: این بانوان دختران «هاله» خواهر خدیجه علیها السلام بودند، و پس از مردن پدرشان، تحت کفالت خدیجه علیها السلام در آمدند، و پس از ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام تحت سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفتند، و به عنوان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده شدند، و اسلام را پذیرفتند و هجرت به مدینه کردند و ... بنابراین چه مانعی دارد که منظور از دختران در آیه و دعای مذکور، دختر خوانده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. و یا منظور از آیه مذکور همچون آیه مباهله^۱ تنها حضرت زهرا علیها السلام باشد!^۲

تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله به خدیجه علیها السلام در مورد

وفات پسرانش

چنانکه خاطر نشان شد بنابر قول معروف، حضرت خدیجه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله دارای دو پسر به نامهای: قاسم و عبدالله شد، و چون عبدالله بعد از بعثت به دنیا آمد، به او طیب و طاهر می‌گفتند. در مورد اینکه این دو فرزند چه وقت از دنیا رفتند، مطالب گوناگونی گفته شده است، بعضی گفتند: قاسم پس از چهار سال از دنیا رفت، و عبدالله یک ماه بعد از او از دنیا رفت^۳ و به گفته بعضی قاسم و عبدالله در هفت سالگی از دنیا رفتند، و

۱. آیه ۶۱ آل عمران.

۲. اقتباس از ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۹۷.

عبدالله یک سال بعد از بعثت وفات کرد^۱ و به نقل بعضی قاسم هنگامی که به راه افتاد و دو ساله بود از دنیا رفت^۲ و در مورد اینکه آیا این دو پسر قبل از بعثت از دنیا رفتند یا بعد از بعثت، به اختلاف نقل شده است. ولی قراین و شواهد تأیید می‌کنند که بعد از بعثت بوده است.

یکی از رنجهای جانسوزی که حضرت خدیجه علیها السلام در زندگی دید، این بود که پسرانش در دوران کودکی وفات کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله در ایامی که قاسم علیه السلام رحلت کرده بود وارد خانه شد دید خدیجه علیها السلام گریه می‌کند، پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ خدیجه علیها السلام عرض کرد: «پستانم رگ کرد و شیرم جاری شد، به یاد قاسم افتادم و گریه کردم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای خدیجه! آیا خوشنود نمی‌شوی هرگاه روز قیامت شود جلو در بهشت برسی، آن کودک در آنجا ایستاده باشد و دستت را بگیرد، و تو را به عالی‌ترین خانه بهشت جای دهد؟ این برنامه برای هر انسان با ایمانی وجود دارد، خداوند متعال بزرگوارتر از آن است که میوه دل مؤمنی را بگیرد و او صبر و تحمل نماید، و در راه خدا به حساب آورد و خدا را حمد و شکر کند، با این وصف خدا او را عذاب کند؟!»^۳

۲- نیز از آن حضرت نقل شده: هنگامی که طاهر (عبدالله) پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، خدیجه علیها السلام گریه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را

۱. بحار، ج ۲۲، ص ۱۶۶.

۲. اسباب الاشراف بلاذری، ص ۳۹۶.

۳. فروع کافی، ج ۳، ص ۶۱۸، بحار، ج ۱۶، ص ۱۵ و ۱۶.

دلداری داد و از گریه کردن او نهی کرد، خدیجه علیها السلام عرض کرد: «آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله باید تحمل و صبر کرد، ولی پستانم رگ کرد و شیر از آن جاری شد، به یاد طاهر افتادم و بی اختیار گریستم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دوست نداری در قیامت، طاهر را در کنار در بهشت ایستاده بنگری، وقتی تو را دید، دست را بگیرد و تو را وارد عالیتین و پاکترین درجات بهشت گرداند؟»

خدیجه علیها السلام عرض کرد: «به راستی چنین خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری خداوند متعال بزرگوarter از آن است که میوه دل بنده‌ای را بگیرد، و او صبر و تحمل کند، و آن را به حساب خدا بگذارد و شکر الهی را به جای آورد، با این وصف خداوند او را عذاب کند.»^۱

۳ - یعقوبی در تاریخ خود نقل می‌کند قاسم در چهار سالگی از دنیا رفت، نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار جنازه او به یکی از کوههای مکه افتاد و خطاب به آن فرمود: «ای کوه! آنچه به من در مورد مرگ قاسم وارد شد، اگر بر تو وارد می‌شد متلاشی می‌شدی.» و یک ماه بعد از قاسم، عبدالله که هنوز از شیر گرفته نشده بود از دنیا رفت، خدیجه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «کاش عبدالله باقی می‌ماند تا از شیر گرفته می‌شد.» پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«فَإِنَّ فِطَامَهُ فِي الْجَنَّةِ؛ همانا شیر گرفتن او در بهشت خواهد بود.»

خدیجه علیها السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! فرزندان من از تو کجا

۱. همان مدرک و مشکاة الانوار، ص ۲۳.

هستند؟»

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «در بهشتند.»

خدیجه رضی الله عنها گفت: آیا بدون عمل؟

پیامبر ﷺ فرمود: «خدا آگاهی دارد که اگر آنها زنده می مانند، جز

عمل صالح انجام نمی دادند.»^۱

۴- سهیلی چنین روایت می کند: پس از فوت قاسم، خدیجه رضی الله عنها

می گریست و به رسول خدا ﷺ عرض کرد: «پستانم رگ کرد و یاد قاسم

افتادم، اگر او زنده می ماند تا به طور کامل به او شیر می دادم، مرگ او

برایم آسان بود.»

پیامبر ﷺ فرمود: او در بهشت دایه شیر دهنده دارد، و شیر دادن او

را تکمیل خواهد کرد.

خدیجه رضی الله عنها گفت: «اگر این موضوع را می دانستم، مرگ او برایم

آسان می شد.»

پیامبر ﷺ فرمود: «اگر بخواهی صدای او را در بهشت به سمع تو

بشنوانم؟»

خدیجه رضی الله عنها گفت:

«أُصَدِّقُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ خدا و پیامبرش ﷺ را تصدیق می کنم.»^۲

به این ترتیب پیامبر ﷺ نیز همچون حضرت خدیجه رضی الله عنها شریک

غم های همسرش خدیجه رضی الله عنها بود، او را در مصایب و رنجها دلداری

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲.

۲. الزوهر الانف سهیلی، ج ۱، ص ۲۱۴.

می داد، و با یاد آوری پادشاهای عظیم آخرت، قلب اندوهگین او را آرام و شاداب می نمود.

قابل توجه اینکه: تعبیر حضرت خدیجه علیها السلام به اینکه: «پستانم رگ کرده...» می تواند دلیل آن باشد که قاسم و عبدالله هنگام شیرخوارگی از دنیا رفته اند، بنابراین، قول به اینکه آنها در شیر خوارگی از دنیا رفتند، صحیحتر به نظر می رسد.

چنانکه بعضی به طور کلی در مورد فوت پسران پیامبر صلی الله علیه و آله گفته اند:

«مَاتُوا صِغَاراً جَدًّا؛ در کودکی و سن کم از دنیا رفتند.»^۱

۱. جمهرة انساب العرب، ص ۱۶.

خدیجه علیها السلام در بستر رحلت

سال، ماه و روز رحلت خدیجه علیها السلام

چنانکه قبلاً خاطر نشان شد، حضرت خدیجه علیها السلام به دلیل اسلام خواهی، و مقاومت در این راه، حدود سه سال یا چهار سال همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم، در شعب ابیطالب، در محاصره شدید اقتصادی قرار گرفت.

با توجه به اینکه خدیجه علیها السلام در این وقت دوران ۶۳ تا ۶۵ سالگی را می‌گذرانید، یعنی در دوران و سنین پیری قرار داشت، فشارهای بسیار سخت و گوناگون جسمی و روحی که هنگام محاصره بر محاصره شونده‌گان، به خصوص بر افراد سالخورده‌ای مانند ابوطالب پدر بزرگوار علی علیه السلام، و خدیجه علیها السلام وارد شد، به راستی کمر شکن و خردکننده بود. ایثار و مقاومت آنها باعث شد که زنده ماندند، و گرنه شرایط سخت محاصره یک نوع شکنجه و مرگ تدریجی بود، و محاصره شونده‌گان را از پای درمی‌آورد.

از این رو مطابق روایات وقتی که مشرکان، پایان دوران محاصره را اعلام کردند، پس از آزادی، چندان نگذشت که ابوطالب و خدیجه علیها السلام

هر دو با فاصله چند روز در بستر رحلت افتاده، و پس از اندک مدتی رحلت کردند، و در حقیقت به شهادت رسیدند.

طبق پاره‌ای از روایات، دو ماه پس از آزادی از محاصره، ابوطالب علیه السلام از دنیا رفت، و پس از سه روز خدیجه علیها السلام نیز رحلت کرد. و مطابق نقل دیگر فاصله بین رحلت ابوطالب و خدیجه علیها السلام سی و پنج روز یا یک ماه، یا شش ماه بوده است.^۱

در کتاب ارزشمند الغدیر به نقل از مدارک متعدد آمده: «ابوطالب در نیمه شوال سال دهم بعثت از دنیا رفت، سی و پنج روز بعد از رحلت او: حضرت خدیجه علیها السلام وفات کرد. با رحلت این دو یار با وفا، حزن شدیدی بر پیامبر صلی الله علیه و آله عارض شد، از این رو آن حضرت، آن سال را «عَامُ الْحُزْنِ» (سال غم و اندوه) نامید.^۲

این ابی الحدید، عالم معروف اهل تسنن نقل می‌کند که ابوطالب در آغاز سال یازده بعثت رحلت کرد.^۳

علامه سروی در مناقب می‌نویسد: «ابوطالب پس از گذشت نه سال ۲ و هشت ماه از بعثت از دنیا رفت.» و محدث راوندی نقل می‌کند: ابوطالب در آخر سال دهم بعثت رحلت نموده و سه روز بعد از او، خدیجه علیها السلام وفات کرد.^۴

هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام در بستر رحلت قرار گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان همواره در بالین خدیجه علیها السلام بودند، و از او

۱. بحار، ج ۱۹، ص ۵۸ و ۱۴ و ۲۴

۲. الغدیر، ج ۷، ص ۳۷۲

۳. شرح بهج البلاغه اس ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۱

۴. بحار، ج ۳۵، ص ۸۲

پرستاری می‌کردند، در این مدّت ماجراهایی رخ داد که در اینجا نظر شما را به برخی از آنها که دست یافته‌ایم جلب می‌کنیم:

دلداری دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به خدیجه علیها السلام

از معاذبن جبل نقل شده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به بالین خدیجه علیها السلام آمد، دید او در حال جان سپردن است، فرمود:

«أَكْرَهُ مَا نَزَلَ بِكَ يَا خَدِيجَةُ، وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ فِي الْكُرْهِ خَيْرًا كَثِيرًا فَإِذَا

قَدَّمْتِ عَلَيَّ ضَرَائِرِكَ فَأَقْرَأُ هُنَّ مِنِّي السَّلَامُ؛

ای خدیجه! برای آنچه از رنج و اندوه که برای تو پیش آمده نگران و اندوهگین هستم، ولی خداوند در رنج و اندوه، خیر بسیار قرار داده است، هنگامی که به نزد همشوها و همدم‌های خود وارد شدی، سلام مرا به آنها برسان.»

خدیجه علیها السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! آن همدم‌ها کیستند؟»
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنها عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، کلیمه (کَلُثْم) خواهر موسی.
خدیجه علیها السلام گفت:

«بِالرِّقَاءِ وَالْبَنِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛

گوارا و مبارک باد ای رسول خدا.»^۱

در یکی از این روزها پیامبر صلی الله علیه و آله به خدیجه علیها السلام فرمود: «آیا نمی‌دانی

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۰، بحار، ج ۱۹، ص ۲۰ و ۲۴ (با اندکی تفاوت) - جمله «بِالرِّقَاءِ وَالْبَنِينَ» اصطلاحی است که در آن عصر در عروسی‌ها به عنوان مبارک باد گفته می‌شد، تقریباً معادل فارسی آن چنین است: «به‌به از این دیدار، مبارک و پرثمر باد.»

که خداوند مرا در بهشت همسر تو نموده است؟!»^۱

وصیت خدیجه علیها السلام در مورد شب عروسی حضرت زهرا علیها السلام

اسماء بنت یزید بن سکن^۲ [که باکُنیه اُم سلمه خوانده می شد، و غیر از اُم سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود] می گوید: هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام در بستر رحلت قرار گرفت به عیادتش رفتیم، وقتی که مرا دید گریه کرد گفتم: «آیا در مورد مرگ گریه می کنی، با اینکه تو سرور زنان دو جهان، و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی، و آن حضرت با زبان خود تو را به بهشت مژده داده است؟»

خدیجه علیها السلام فرمود: «گریه ام برای مرگ نیست، بلکه در مورد فاطمه علیها السلام است، هر دختری در شب زفاف خود نیاز به بانویی دارد تا به او کمک کند و محرم اسرار او باشد، و نیازهای او را برطرف سازد، ولی فاطمه علیها السلام هنوز بزرگ نشده، نگرانم که در شب عروسیش کسی نباشد تا به جای من از او مادری و سرپرستی کند.»

اسماء می گوید: عرض کردم: «ای خانم من! من با خدا عهد می کنم که اگر خداوند تا آن وقت به من عمر داد، به جای تو برای فاطمه علیها السلام مادری کنم.»

این عهد همچنان در خاطر من بود، حضرت خدیجه علیها السلام رحلت کرد، هجرت به مدینه به پیش آمد، و سرانجام شب عروسی فاطمه علیها السلام (در

۱. زندگانی فاطمه الزهرا، از عمادزاده، ص ۳۶

۲. قابل توجه این که در متن، «اسماء بنت عمیس» آمده، و این اشتباه است زیرا اسماء بنت عمیس در آن هنگام همسر جعفر طیار بود، و هنگام رحلت خدیجه علیها السلام و عروسی فاطمه علیها السلام در حشه به سر می برد، از این رو بعضی گفته اند. منظور «اسماء بنت یزید بن سکن» است که باکُنیه اُم سلمه خوانده می شد (در این باره به بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۴ تا توجه به یاد رقی آن، مراجعه شود)

سال دوم هجرت، اندکی بعد از جنگ بدر) فرارسید، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از انجام مراسم عروسی، به همه زنان دستور داد که به خانه‌های خود بروند، همه رفتند، ولی من طبق عهده‌ی که با خدیجه علیها السلام داشتم ماندم، پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریکی مرا دید، فرمود: کیستی؟ گفتم: اسماء هستم. فرمود: «مگر دستور ندادم که از خانه بیرون بروید؟»

عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدای تو، آری چنین دستور فرمودی، و من قصد مخالفت با دستور تو را ندارم، ولی با حضرت خدیجه علیها السلام عهد و پیمانی بسته‌ام، آنگاه داستان عهد و پیمان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردم.

آن حضرت تا نام خدیجه علیها السلام و وصیت او را شنید، بی اختیار گریه کرد، آنگاه به من فرمود: «تو را به خدا برای وفای به عهدت در اینجا مانده‌ای؟»

عرض کردم: سوگند به خدا آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای من دعای خیر کرد.^۱

خوف خدیجه علیها السلام از مرگ

با اینکه حضرت خدیجه علیها السلام نهایت فداکاری را برای اسلام نمود، و به طور مکرر از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به او مژده بهشت داده شد، در عین حال خائف بود، و در آستانه مرگ، از ترس خدا هراسان بود، و خود را بنده کوچک و ناچیزی می‌دانست، و از درگاه خدا می‌خواست که در عالم قبر و برزخ خشنود گردد، از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای دعا و طلب

۱. کشف الغمّه، بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۸.

مغفرت نمودن داشت، و از آن حضرت می خواست که هنگام مرگ و خاک سپاری، او را مورد لطف خاص قرار دهد، در قبرش بخوابد، و با این کار، رحمت الهی را وارد قبر سازد و

در آن هنگام فاطمه علیها السلام حدود پنج سال داشت، گویا خدیجه علیها السلام شرم داشت از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای دیگر کند، فاطمه علیها السلام را واسطه قرار داد، به او فرمود: «دختر جان! نزد پدر برو، و از او بخواه پیکرم را با یکی از روپوشهای خود کفن نموده و بپوشاند.»^۱

فاطمه علیها السلام واسطه شد، و این تقاضای خدیجه علیها السلام نیز روا گردید. این تقاضای خدیجه علیها السلام از این رو بود تا آن لباس موجب نورهایی از رحمت الهی گردد و او را در عالم برزخ و روز قیامت خشنود سازد.

رحلت جانسوز خدیجه علیها السلام

مطابق نقل معروف، حضرت خدیجه علیها السلام در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت از دنیا رفت. در این سال با فاصله اندک دو یار استوار و مخلص پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی ابوطالب علیه السلام و خدیجه علیها السلام رحلت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت آنها بسیار ناراحت و غمگین شد، و آن سال را «عامُ الحُزن» (سال اندوه) نامید.

علامه طبرسی می نویسد:

«وَرَدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَشْرَانِ عَظِيمَانِ وَجَزَعُ جَزَعًا شَدِيدًا؛

با رحلت ابوطالب علیه السلام و خدیجه علیها السلام دو فاجعه عظیم برای پیامبر صلی الله علیه و آله

رخ داد، به طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت بی تاب و اندوهگین

۱. اقتباس از الوقایع و الحوادث، ج ۱، ص ۱۳۲.

گردید.»^۱

و به نقل علامه مجلسی: «فَلَزِمَ بَيْتَهُ وَأَقْلَّ الْخُرُوجَ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در این هنگام خانه نشین شد، او کمتر از خانه بیرون می آمد.»^۲

دلداری خداوند به حضرت زهرا علیها السلام در سوگ مادر

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خدیجه علیها السلام رحلت کرد: «جَعَلَتْ فَاطِمَةُ تَلُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ وَتَدُورُ حَوْلَهُ، وَيَقُولُ يَا أَبَه! أَيْنَ أُمِّي؟» حضرت زهرا علیها السلام به پدر پناه برد، و اطراف پدر می چرخید و می گفت: ای بابا! مادرم کجاست؟^۳

در این هنگام جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «پروردگارت به تو فرمان می دهد که به فاطمه علیها السلام سلام برسان و به او بگو: مادرت در خانه ای در بهشت است که از یک قطعه بلورین ساخته شده، که پایه اش از طلا و ستونش از یاقوت سرخ می باشد، و بین آسیه علیها السلام و مریم دختر عمران علیها السلام قرار گرفته است.»

فاطمه علیها السلام گفت: «خدا سلام است، و از او است سلام، و به سوی او سلام است.»^۴

در نقل دیگر آمده: فاطمه علیها السلام به پیامبر عرض کرد: مادرم کجاست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فِي بَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ؛ در خانه ای بلورین بدون

۱. اعلام الوری، ص ۶۲ و ۶۳.

۲. بحار، ج ۱۹، ص ۲۱.

۳. طبق بعضی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود: «مادرت در قصری است که آن قصر دارای چهار در است و آن درها به بهشت گشوده می شوند.» (بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۹).

۴. المجالس شیخ مفید، ص ۱۱۰، بحار، ج ۱۶، ص ۱.

هرگونه رنج و ناآرامی در کنار مریم و آسیه علیها السلام است» فاطمه علیها السلام پرسید: «آیا منظور از قصب همین نی‌ها است؟». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، آن خانه با گوهر و لؤلؤ و یاقوت، آراسته و تنظیم شده است.»^۱

آوردن کفن از سوی خدا برای خدیجه علیها السلام

در کتاب «الخصائص الفاطمیة» نقل شده: طبق روایت مشهور، هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام رحلت کرد، فرشتگان رحمت از جانب خداوند کفن مخصوصی برای خدیجه علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، و این علاوه بر اینکه مایه برکت برای خدیجه علیها السلام بود، مایه تسلی خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید، و به این عنوان تقدیر و تجلیل جالبی از طرف خداوند به حضرت خدیجه علیها السلام به عمل آمد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیکر مطهر حضرت خدیجه علیها السلام را با آن کفن پوشانید، سپس جنازه او را با همراهان به سوی قبرستان معلی که در دامنه کوه حجون در بالای مکه قرار گرفته بردند، تا در کنار مادرش حضرت آمنه علیها السلام به خاک بسپارند^۲ در آنجا قبری برای حضرت خدیجه علیها السلام آماده کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آن قبر رفت و خوابید، سپس بیرون آمد و آن گوهر پاک را در آنجا به خاک سپرد.^۳

علامه مجلسی در بحار الانوار و دیگران می‌نویسند: «هنوز در آن

۱. صحیح بخاری. طبق نقل زندگانی فاطمه الزهراء، از: عمادزاده، ص ۲۷.

۲. گرچه ضیق بعضی از روایات قبر حضرت آمنه علیها السلام مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین «اسواء» بین مدینه و مکه است، ولی محدث محلاتی می‌نویسد «حق این است که پیکر آمنه علیها السلام را از آنجا انتقال داده و در حجون به خاک سپردند.» (ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۴۱۲)

۳. ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۷۱. کشف الغممه، ج ۲، ص ۷۹.

وقت نماز میت واجب نشده بود، از این رو نماز میت بر خدیجه علیها السلام خوانده نشد، پیامبر صلی الله علیه و آله پس آماده شدن قبر، وارد قبر شد و او را به خاک سپرد.^۱

اندوه جانکاه پیامبر صلی الله علیه و آله در فراق خدیجه علیها السلام

چنانکه گفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله از فراق حضرت خدیجه علیها السلام بسیار اندوهگین شد، چراکه حضرت خدیجه علیها السلام در طول بیست و پنج سال زندگی مشترک با پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در شب و روز همدم و مونس و یار مخلص و شریک غمهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و از سوی دیگر افرادی بودند که به خاطر خدیجه علیها السلام و ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله آزار نمی رساندند، ولی بعد از وفات خدیجه علیها السلام و ابوطالب علیه السلام دست آزارشان به آن حضرت باز گردید. و به راستی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از قبرستان به سوی خانه و دیدار حضرت زهرا علیها السلام که در آن وقت خردسال بود، چه حالتی داشت، و چگونه می توانست جای خالی خدیجه علیها السلام را پس از بیست و پنج سال ایثار و مقاومت، بنگرد؟ عظمت این مصیبت و فاجعه را جز خدای بزرگ نمی داند. و شاید بتوان گفت که در زندگی حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ مصیبت و حادثه تلخی برای آن حضرت، همانند رحلت جانسوز حضرت خدیجه علیها السلام نبود، که به حق جگر سوز و کمر شکن بود. چراکه وجود حضرت خدیجه علیها السلام عامل مهمی در ساختار زندگی درخشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حیات و پیشرفت اسلام، در سالهای آغاز بعثت بود، اگر وجود خدیجه علیها السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دارای

۱. بحار، ج ۱۶، ص ۱۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۶.

این تأثیر عظیم نبود، فقدان او موجب آن همه تأثر و اندوه و صف ناپذیر پیامبر ﷺ نمی شد، و مرگ او موجب بی تابی پیامبر ﷺ نمی گشت، و سال مرگش را «سال حزن» اعلام نمی نمود. پیامبر ﷺ چنانکه خاطر نشان گردید، سالهای دراز بعد از رحلت خدیجه ﷺ از او به عظمت یاد می کرد، و سهم او را در پیشبرد اسلام، همواره یادآوری می نمود، و در سوگش و یاد خاطراتش اشک می ریخت، آیا آن همه تأثر و یادآوری بیانگر چیست؟!

موضع گیریهای خدیجه ﷺ در دفاع از اسلام و محمد ﷺ از عوامل مهم تحکیم و گسترش اسلام بود، او اولین بانوی مسلمان بود، و ایثار و مقاومتش همپراز شمشیر امیر مؤمنان علی ﷺ به حساب می آمد. چگونه پیامبر ﷺ آن همه فداکاری های او را فراموش کند، و رحلت جانشوزش را یک حادثه معمولی تلقی نماید؟!

اندوه جانکاه پیامبر ﷺ در فراق او، بیانگر عظمت، ایثار، فداکاری ها و مقاومت های حضرت خدیجه ﷺ است، چرا که رحلت خدیجه ﷺ یکی از ستون های استوار و محکم اسلام را ویران ساخت، و وفات دلخراش ابوطالب، چند روز قبل از او نیز فاجعه کمر شکن دیگری بود. از این رو پیامبر ﷺ با از دست دادن این دو یار استوار و پرصلابت، دیگر نمی توانست به زندگی خود در مکه ادامه دهد، به همین دلیل ناگزیر به هجرت به سوی مدینه شد.

در این باره هرچه بگوییم کم گفته ایم، و نمی توانیم یکپارازم مطلب را ترسیم کنیم، چگونه می توان تأثر و اندوه عمیق پیامبر ﷺ از فراق خدیجه ﷺ را با زبان و قلم بیان کرد؟ آیا می توان با یک لیوان معمولی

آب دریا را برداشت؟

مرقد مطهر حضرت خدیجه علیها السلام

مرقد مطهر حضرت خدیجه علیها السلام در بالای مکه در قبرستان حجون که امروز به نام «قبرستان معلی» معروف است قرار دارد، قبرهای عبدالمطلب و ابوطالب و خدیجه علیها السلام در کنار هم با فاصله یکی دو متر هستند.

مسلمانان در سال ۷۲۷ هـ ق بارگاهی بر سر مرقد منور حضرت خدیجه علیها السلام بنا کردند، مردم مکه و سایر زائران کنار قبر او می آمدند و در آنجا متوسل به حضرت خدیجه علیها السلام می شدند و راز و نیاز با خدا می کردند، و اظهار ادب و خلوص می نمودند، و قصیده‌های بسیار فصیح و پرمحتوا که ادیبان عرب در شأن حضرت خدیجه علیها السلام سروده بودند، در لوح‌هایی نوشته و در آن بارگاه نصب می نمودند، و در سالروز ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان به سوی مرقد منور آن حضرت می رفتند و اظهار نشاط و شادمانی می نمودند، و ماجرا به همین منوال ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۴۴ هـ ق با تسلط وهابیان بی رحم و سبک مغز همه آن بارگاههای مقدس را - به بهانه باطل مبنی بر اینکه توسل به آنها یک نوع شرک است - ویران کردند، و از آن زمان تا کنون مرقد منور حضرت خدیجه علیها السلام و سایر بزرگان همچون قبرستان بقیع در مدینه مهجور و مخروب است، و وهابیان از تعمیر قبرها به صورت آبرومند جلوگیری می نمایند. سال گذشته که توفیق انجام عمره نصیبم شد، با گروه کاروان به قبرستان معلی رفتیم، در پشت

دیوار سنگی کنار جاده، با فاصله حدود صد متر تا قبر حضرت خدیجه علیها السلام، قبر او و قبر ابوطالب علیهما السلام و ... را به ما نشان دادند و همانجا زیارتنامه خواندیم، و برای ما درست مشخص نشد که قبر شریف خدیجه علیها السلام کدام است؟ به راستی تاکی باید این گونه به مسلمانان شیفته خاندان رسالت جفا و ظلم شود؟! و آنها دلسوخته گردند و نتوانند کنار مرقد بزرگوارانی همچون خدیجه علیها السلام و ابوطالب علیهما السلام بروند؟!

یابن العسکری ای حجت بر حق! که می دانم جگرت از دست آن ناهلان منسوب به اسلام کباب است، ببین با ما چه می کنند، و نمی گذارند دستی بر قبر ارجمند جدهات حضرت خدیجه علیها السلام آن بانوی بزرگ دو جهان، بکشیم، و در کنار مرقد پربرکت او با خدای بزرگ راز و نیاز کنیم.

ای حجت حق پرده زرخسار برافکن

کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم

شمشیر کجت راست کند قامت دین را

هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم

ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر

آبی به جز از خون دل خود نچشیدیم

و آسفاه! از این محرومیت.

آه و فغان از آن همه ظلم و جور.

در اینجا توجه به این نکته لازم است که قبرستان ابوطالب غیر از شعب ابوطالب است، زیرا شعب ابوطالب نزدیک کعبه در پشت کوه ابوقییس قرار دارد، ولی قبرستان ابوطالب (معلی) در بالای کعبه، بیش

از یک کیلومتر دورتر از کعبه قرار گرفته است.

پیشانی پیامبر صلی الله علیه و آله از فراق ابوطالب علیه السلام و خدیجه علیها السلام

چند روزی از رحلت جانسوز دویار مهربان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی خدیجه علیها السلام و ابوطالب علیه السلام نمی‌گذشت، که کافران جرئت بیشتر یافتند. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از کوچه‌های مکه عبور می‌کرد، ناگاه یکی از مزدوران قریش ظرفی پر از خاکروبه را بر سر و روی آن حضرت ریخت، هر وقت چنین حوادث تلخی برای پیامبر صلی الله علیه و آله رخ می‌داد به خانه باز می‌گشت و خدیجه علیها السلام با کمال مهر و محبت، سر و صورت آن حضرت را می‌شست، و برخوردهای پر عطف و خدیجه علیها السلام مرهمی بر زخم‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اینک پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه بازگشته، ولی جای خالی خدیجه علیها السلام را می‌نگرد، به راستی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این حال، بسیار رنجیده خاطر شد... یکی از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله - شاید فاطمه علیها السلام بود - در حالی که گریه می‌کرد به جای مادرش خدیجه علیها السلام آب آورد تا سر و روی پیامبر صلی الله علیه و آله را بشوید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دخترم! گریه نکن، خداوند گزند دشمن را از پدرت دفع خواهد کرد...»^۱

آری فراق خدیجه علیها السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار جان‌سوز و دردآور بود، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه از او یاد می‌کرد، و با اشک و شور و ابراز احساسات، از محبت‌های بی‌شائبه او قدردانی می‌نمود.

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸

سوگخوانی حضرت علی علیه السلام در رحلت ابوطالب و خدیجه علیها السلام

أَعْيَنِي جُودًا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُنَا عَلِيَّ هَا لِكَيْنِ لَا تَرَى لَهُنَا مَثَلًا
 عَلِيَّ سَيِّدِ الْبَطْحَاءِ وَابْنِ رَثِييْهَا وَسَيِّدَةِ النَّسْوَانِ أَوْلُ مَنْ صَلَّى
 مُهَذَّبَةٍ قَدْ طَيَّبَ اللَّهُ حَنِيمَهَا مُبَارَكَةٍ وَأَلَّهُ سَاقَ لَهَا الْفَضْلَا
 قَبِيْتُ أَقَابِييَ الْهَمَّ وَالْكَوْلَا مُضَابَهُمَا أَدْحَى إِلَى الْجُودِ الْهَوَا
 لَقَدْ نَصَرَا فِي اللَّهِ دِينَ مُحَمَّدٍ عَلِيَّ مَنْ بَغَى فِي الدِّينِ قَدْ رَعَيْنَا أَلَا

یعنی ای دو چشمانم! اشک بریزید خدا آن را در مورد شما مبارک کند در مورد رحلت ابوطالب و خدیجه علیها السلام که بی نظیر بودند.

بگریید در باره رحلت جانسوز سرور بطحاء و فرزند ریس مکه (ابوطالب) و برای رحلت جانسوز سرور زنان، همو که نخستین زنی بود که نماز با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواند.

همان پاک بانویی که خداوند هودج و پیرامون او را پاک ساخته، بانوی پربرکتی که خداوند او را رهرو فضایل و برتری‌ها نموده است. شب کردم در حالی که دچار اندوه جانکاه رحلت این دو بزرگوار و فراق آنها شدم، و مصیبت جانسوز آنها، شبانه روز مرا تیره و تار ساخته است.

این دو شخص آیین محمد صلی الله علیه و آله را برای خدا یاری کردند، و با ستمکاران و یاغیان، با آخرین توان مبارزه نمودند.

گریه و راز و نیاز امام حسین علیه السلام در کنار قبر خدیجه علیها السلام

امام حسین علیه السلام بیست و پنج بار پیاده از مدینه به مکه برای انجام مراسم حج و عمره مسافرت کرد، روایت شده در یکی از سفرها آنس بن مالک همراه آن حضرت بود، او می گوید: امام حسین علیه السلام کنار

مرقد شریف حضرت خدیجه علیها السلام آمد و در آنجا (به یاد خاطرات فداکاری‌های خدیجه علیها السلام و ظلم‌هایی که به او شد) گریه کرد سپس به من فرمود: از من فاصله بگیر، من کنار رفتم، در نزدیک او در کناری پنهان شدم، مشغول نماز شد، نمازش به طول کشید، شنیدم او در نماز خود چنین با خدا مناجات می‌کرد.

يَا رَبِّ يَا رَبَّ أَنْتَ مَوْلَاہُ	فَارْحَمْ عُبَيْدًا إِلَيْكَ مَلْجَاہُ
يَا ذَا الْمَعَالِي عَلَيَّكَ مُعْتَمِدِي	طُوبَى لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلَاہُ
طُوبَى لِمَنْ كَانَ خَائِفًا أَرْقَا	يَشْكُوا إِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلْوَاہُ
وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَقَمٌ	أَكْثَرُ مِنْ حُبِّهِ لِمَوْلَاہُ
إِذَا اشْتَكَى بَثُّهُ وَغُصَّتْهُ	أَجَابَهُ اللَّهُ ثُمَّ لَبَّاهُ
إِذَا ابْتُلِيَ بِالظَّلَامِ مُبْتَهَلًا	أَكْرَمَهُ اللَّهُ ثُمَّ أَدْنَاهُ

یعنی: ای پروردگار و خدایی که تو مولا و سرورش هستی به بنده کوچکی که پناهگاهش تو هستی رحم کن. ای خدای بزرگ و صاحب صفات کمال و جلال، بر تو تکیه می‌کنم، خوشا به حال کسی که تو مولا و سرورش هستی. خوشا به حال کسی که در درگاه تو ترسان و شب زنده‌دار است، و شکایت گرفتاری‌های خود را به سوی تو آورده و از تو تمنای رفع آن را دارد. چنین کسی گرفتاری و بیماریش، بیش از عشقش به مولایش نیست. هرگاه رفع رنجها و گرفتاری‌هایش را از درگاه خدا می‌طلبد، خداوند خواسته او را به اجابت رسانده و به تمنای او جواب مثبت می‌دهد. هنگامی که به ستم ستمگران گرفتار و دچار شد، با تضرع رو به سوی تو آورده، آنگاه خداوند او را گرامی داشته و سپس او را به درگاه خود نزدیک سازد.»

پس از آنکه مناجات امام حسین علیه السلام در کنار قبر خدیجه علیها السلام به اینجا رسید، ندایی در پاسخ او شنیده شد که از درگاه الهی به او چنین می‌گفت:

لَيْتَكَ لَيْتِكَ أَنْتَ فِي كُنْفِي وَكُلَّمَا قُلْتَ قَدْ عَلِمْنَاہُ

صَوْتُكَ تَشْتَاقُهُ مَلَانِكَتِي فَحَسْبُكَ الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْنَاهُ
 دُعَاكَ عِنْدِي يَجُولُ فِي حُجُبٍ فَحَسْبُكَ السَّتْرُ قَدْ سَفَرْنَاهُ
 لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ فِي جَوَانِبِهِ خَرَّ صَرِيحاً لَمَّا تَغَشَاهُ
 سَلَّنِي بِلا رُغْبَةٍ وَلَا رَهَبٍ وَلَا حِسَابٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ

یعنی: بلی بلی تو در کنار و پناه من هستی، و هر چه را گفتمی به آن آگاهی داریم.

فرشتگانم به صدای تو اشتیاق دارند، برای ارزش راز و نیاز تو همین بس که ما آن را می شنویم.

دعایت در درگاه من در میان حجابها (ی نور) جولان و گردش می کنند، و همین تو را بس که ما آن را از میان حجاب ها آشکار می کنیم. هرگاه آن دعاها در گردش خود در مقامی قرار گیرند که اگر در آن مقام مردی باشد، همان گونه که در پر تو انوار شکوه و عظمت الهی مدهوش شوند، او مدهوش بیفتند. (یعنی آن دعا در درون انوار درخشان الهی قرار گرفته و آن انوار آن را در برمی گیرند، و موجب ارزش آن می شوند).

بدون ترس و وحشت و حساب، از درگاه من تقاضا کن که منم خداوند بر آورنده حاجات.^۱

۱. مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۶۹، بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۳.

رجعت حضرت خدیجه علیها السلام هنگام ظهور حضرت قائم (عج)

مطابق روایات بسیار، هنگام ظهور امام قائم (عج)، پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از اولیاء خدا و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و ... به دنیا مراجعه نموده و در عصر درخشان ظهور، از دشمنان انتقام می‌گیرند، و مدتی دوباره در دنیا زندگی می‌نمایند. در این راستا نظر شما را به فرازی از گفتار امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردان معروفش به نام مفضل بن عمر جلب می‌کنیم:

«... سپس امام حسین علیه السلام در حالی که به خورش رنگین است همراه سایر شهیدان کربلا ظاهر می‌شوند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با آن وضع می‌نگرد گریه می‌کند، اهل آسمان‌ها و زمین از گریه او می‌گیرند... در جانب راست امام حسین علیه السلام حضرت حمزه، و در طرف چپ او حضرت جعفر طیار حرکت می‌کنند، در این هنگام خدیجه علیها السلام می‌آید در حالی که محسن (فرزند شهید فاطمه علیها السلام) را در آغوش گرفته، همراه فاطمه بنت اسد (مادر علی علیه السلام) می‌آیند و بلند بلند گریه می‌کنند، حضرت زهرا علیها السلام مادر محسن علیه السلام پشت سر آنها می‌آید و فریاد می‌زند:

«هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»

این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد.^۱

آنگاه حضرت امام صادق علیه السلام گریه کرد، به طوری که محاسنش از اشک چشمش خیس شد، مفضل نیز گریه طولانی نمود...^۲

۱. انبیاء، ۱۰۳.

۲. بحار، ج ۵۳، ص ۲۳.

شکوه خدیجه علیها السلام در عالم برزخ

در جهان هستی، سه عالم وجود دارد: ۱- عالم دنیا ۲- عالم برزخ ۳- عالم قیامت و آخرت.

عالم برزخ حدّ فاصل بین آغاز مرگ تا برپاشدن قیامت است، چنانکه در فرازی از آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون می خوانیم:

«وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

و پشت سر آنها (پس از مرگ) برزخی است تا روز قیامت.»

در عالم برزخ، مؤمنان خالص مشمول الطاف و نعمتهای خداوند هستند، ولی کافران و مجرمان در عذاب الهی به سر می برند، چنانکه آیات و روایات متعدّد بر این مطلب دلالت دارند.

در رابطه با حضرت خدیجه علیها السلام، روایات بیانگر عظمت مقام آن حضرت در عالم برزخ است، در اینجا نظر شما را به چند مورد جلب می کنیم:

۱- قصر خدیجه علیها السلام

هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بستر رحلت قرار گرفت و ساعات آخر عمر را می پیمود، حضرت زهرا علیها السلام به بالینش آمد و پرسشهایی کرد، از جمله پرسید:

«قَائِنٌ وَالِدَتِي خَدِيجَةٌ»

مادرم خدیجه علیها السلام در کجاست؟»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فِي قَصْرِ لَهْ أَرْبَعَةَ أَبْوَابٍ إِلَى الْجَنَّةِ؛

او در قصری است که آن قصر دارای چهار در است، آن درها به بهشت گشوده می‌شوند.»^۱

این پاسخ، بیانگر مقام ارجمند حضرت خدیجه علیها السلام در عالم برزخ است.

۲ - خیمه شکوهمند خدیجه علیها السلام

ابوبصیر می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم، پای خود را بر زمین زد و حرکت داد، ناگاه دریایی دیدم [مکاشفه‌ای شد و خود را در عالم برزخ یافتیم] در آنجا کشتی‌هایی از نقره مشاهده کردم، آن حضرت سوار بر کشتی شد، من نیز سوار شدم و کشتی حرکت کرد تا به محلی که در آنجا خیمه‌هایی از نقره (شکوهمند) وجود داشت رسید، آن حضرت به یکی از خیمه‌ها وارد شد، سپس بیرون آمد، آنگاه به من فرمود: آیا آن خیمه‌ای را که نخست وارد آن شدم دیدی؟ عرض کردم: آری، فرمود: آن خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، (خیمه دیگری را نشان داد و فرمود:) این خیمه حضرت علی علیه السلام است، خیمه سوم خیمه فاطمه علیها السلام است، خیمه چهارم خیمه خدیجه علیها السلام است، خیمه پنجم خیمه امام حسن علیه السلام است، خیمه ششم خیمه امام حسین علیه السلام است، خیمه هفتم خیمه امام سجاد علیه السلام است، خیمه هشتم خیمه پدرم امام باقر علیه السلام است، خیمه نهم خیمه من است، هر یک از ما که از دنیا می‌رویم، دارای خیمه‌ای هستیم که در آن سکونت می‌کنیم.»^۲

۱. امالی صدوق، ص ۳۷۸، بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۹.

۲. بصائر الدرجات، ج ۸، ص ۱۱۹، بحار، ج ۴۷، ص ۹۱، ج ۶، ص ۲۴۵.

۳- انتظار خدیجه علیها السلام برای استقبال از روح علی علیه السلام

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام ضربت خورد و در بستر شهادت قرار گرفت، فرزندان در بالینش بودند و گریه می کردند. آن بزرگوار گاهی مدهوش می شد، یک بار چشم گشود و فرزندش حسن علیه السلام را در بالینش دید که گریه می کند و می گوید: «آه کمرم قطع شد، بر من بسیار سخت است که تو را این گونه بنگرم.» حضرت علی علیه السلام او را چنین دلداری داد:

«يَا بَنِيَّ لَا جَزَعَ عَلَيَّ أَيْبُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ، هَذَا جَدُّكَ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى
وَجَدُّكَ خَدِيجَةُ الْكُبْرَى، وَأُمُّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَالْحُورُ الْعَيْنِ
مُحَدِّقُونَ مُنْتَظِرُونَ قُدُومَ أَيْبِكَ، فَطَبِّ نَفْسًا، وَقَرِّ عَيْنًا، وَكَفِّ عَنِ الْبَيْكَاءِ؛
پسر جان! پس از امروز، دیگر اندوه و ناراحتی برای پدرت نیست،
این جد تو محمد برگزیده خدا صلوات الله عليه و جدّه تو خدیجه بانوی بزرگ
اسلام علیها السلام، و مادرت فاطمه زهرا علیها السلام، و حوریان بهشت هستند که
چشم انتظار دوخته اند و در انتظار ورود پدرت (به عالم برزخ)
هستند، خود را آرام و خشنود کن، و چشمت روشن باد، و گریه نکن.»
نظیر همین مطلب در مورد امام حسین علیه السلام رخ داد، آن حضرت
چشم باز کرد، و دید فرزندش امام حسین علیه السلام در بالینش نشسته و گریه
جانسوز می کند، با همان گفتار فوق، حسین علیه السلام را دلداری داد.^۱

۱. بحار، ج ۴۲، ص ۸۳.

۴ - آمدن خدیجه علیها السلام به بالین سکینه علیها السلام در عالم خواب

هنگامی که سکینه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام پس از ماجرای کربلا، به صورت اسیر با همراهان وارد شام شد، در عالم خواب، خواب طولانی دید که در فرازی از آن آمده فرمود: ناگاه دیدم پنج سراپرده از نور از آسمان به زمین نشست، و پنج زن ارجمند از میان آنها خارج شدند و به سوی من آمدند، پرسیدم: این بانوان کیستند؟ شخصی که معرفی می کرد گفت: اولی حواء مادر بشر، دومی آسیه دختر مزاحم، سومی مریم دختر عمران، چهارمی خدیجه دختر خویلد است پرسیدم این زن پنجم کیست که دستهایش را بر سر نهاده، گاهی (از شدت ناراحتی) بر زمین می افتد و گاهی برمی خیزد گفت: «این فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله مادر پدرت می باشد.»

با خود گفتم: سوگند به خدا به حضورش می روم و تمام حوادثی را که برای ما پیش آمده به اطلاع او می رسانم، با شتاب و سرعت نزد او رفتم تا به او رسیدم و در پیش رویش در حالی که گریه می کردم ایستادم و گفتم:

«یا أُمَّتَاهُ! جَحَدُوا وَاللَّهِ حَقَّنَا، يَا أُمَّتَاهُ! بَدَدُوا وَاللَّهِ شَمَلْنَا، يَا أُمَّتَاهُ!

إِسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْخُسَيْنَ أَبَانَا!

ای مادر جان! سوگند به خدا حق ما را انکار کردند، ای مادر جان! سوگند به خدا جمع ما را پراکنده ساختند، ای مادر جان! سوگند به خدا حریم حرمت ما را شکسته و مباح نمودند، ای مادر جان! سوگند به خدا پدرمان حسین علیه السلام را کشتند.»

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

«كُفِّي صَوْتَكِ يَا سَكِينَةَ، فَقَدْ قَطَّعْتَ بِيَاطِ قَلْبِي، وَأَفْرَحْتَ كَبِدِي هَذَا

قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ؛

سکینه جانم! دیگر سخن نگو، زیرا رگ قلبم را پاره کردی، و جگرم را

شعله‌ور نمودی، این پیراهن پدرت حسین علیه السلام است، که از من جدا

نخواهد شد تا با آن خدا را ملاقات کنم.»^۱

۵- ورود شکوهمند خدیجه علیها السلام با همراهان به کربلا

محدث خیبر محمد بن جعفر مشهدی (از علمای قرن ششم ه.ق.)

در کتاب «المزار الکبیر» نقل می‌کند: روایت شده سلیمان اعمش گفت:

در کوفه همسایه‌ای از اهل تسنن داشتم، با او زیاد محشور بودم، روزی

به او گفتم: «نظر تو در مورد زیارت مرقد امام حسین علیه السلام چیست؟»

او در پاسخ من گفت: «بدعت است، و بدعت موجب گمراهی و

دخول در جهنم می‌باشد.»

از پاسخ ناروای او بسیار ناراحت و خشمگین شدم، با همین حال از

نزد او برخاستم و رفتم، و با خود گفتم: بامداد زود نزد او می‌روم و

فضایل امیر مؤمنان علیه السلام را بیان می‌کنم که با بیان این فضایل، خداوند

چشمهای او را اندوهگین کند.» (یعنی قلبش را پر از غم کند تا آثار آن

در چشمانش پیدا باشد).

بامداد فرا رسید به در خانه او رفتم، کوبه در را زدم، ناگاه صدایی از

۱. لهوف سید بن طاووس، ض ۲۲۰، بحار، ج ۴۵، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ (با تلخیص)

پشت در شنیدم که می‌گفت: «آن شخص (همسایه‌ام) اول شب به قصد زیارت مرقد امام حسین علیه السلام حرکت کرده است.»

من با سرعت حرکت کرده خود را به کاروان زایران رساندم، همان همسایه را در میان آنها دیدم که مشغول نماز بود، پس از نماز به او گفتم: «تو شب گذشته می‌گفتی زیارت مرقد امام حسین علیه السلام بدعت است ... ولی چطور اکنون به زیارت مرقد او می‌روی؟»

گفت: من تا آن هنگام با تو سخن گفتم، به امامت امامان خاندان رسالت علیهم السلام اعتقاد نداشتم، وقتی که از نزدم رفتی، و من خوابیدم، در عالم خواب چیزهایی دیدم که وحشت زده شدم، و از عقیده قبل خود بازگشتم.

گفتم: چه خوابی دیدی؟

گفت: در عالم خواب شخص شکوهمندی دارای او صافی چنین و چنان سواره دیدم، و در پیشاپیش او شخص شکوهمند دیگری بر اسب بود، پرسیدم اینها کیستند؟

به من گفتند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و دیگری وصیّش علی بن ابیطالب علیه السلام است، در این هنگام چشمم را کشیدم و منظره‌ای در فضا دیدم، در آن منظره شتری از نور بود، و سرپرده‌ای بر پشت شتر نهاده بودند، پرسیدم این شتر و سرپرده از آن کیست؟ و سرنشینان سرپرده کیانند؟ به من چنین پاسخ داده شد:

«لِخَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ؛

این سرپرده و شتر مال خدیجه دختر خویلد علیها السلام و فاطمه علیها السلام دختر

محمد ﷺ است.»

جوانی همراه آنها دیدم، پرسیدم این جوان همراه آنها کیست؟
گفتند: حسن بن علی علیه السلام است.
پرسیدم: اینها کجا می روند؟ گفتند: «اینها به زیارت قبر مظلوم و شهید کربلا حسین بن علی علیه السلام می روند.»
به طرف آن سراپرده رفتم، ناگاه دیدم نامه‌هایی (مانند ورق درخت) از فضا به زمین ریخته می شود، و آن نامه‌ها، امان نامه از سوی خدا برای زائران حسین در شبهای جمعه از آتش جهنم بودند.
در این هنگام ناگاه شنیدم منادی ای چنین ندا کرد: «آگاه باشید، ما و شیعیانمان در درجه عالی بهشت هستیم.»
ای سلیمان! پس از این خواب، هرگز زیارت کربلا را تا آخر عمر رها نمی‌کنم و از این مکان مقدس جدا نخواهم شد.^۱

مقام ارجمند حضرت خدیجه علیها السلام در قیامت

مطابق پاره‌ای از روایات، مقام خدیجه علیها السلام به خاطر ایثار و رنجهایش در راه پیشرفت دین اسلام، در روز قیامت بسیار ارجمند است، برای دریافت این مطلب، نظر شما را به چند روایت زیر جلب می‌کنم:

۱. المزار الکبیر، ص ۱۰۷؛ بحار، ج ۱۰۱، ص ۵۸.

۱ - حضرت خدیجه علیها السلام بر فراز اعراف

در روز قیامت در آن هنگام که بهشتیان به بهشت، و دوزخیان به دوزخ می‌روند، جمعیتی در مانده و حیران در پشت گذرگاه مهم و بزرگی متوقف می‌مانند، نام آن گذرگاه مهم و بلند «اعراف» است (زیرا کلمه اعراف از عرف گرفته شده و عرف به معنی بلندی است، و یا به معنی شناخت است، زیرا آنان که بر فراز اعراف هستند، دوست و دشمن را می‌شناسند) در حقیقت اعراف، یک دژ مرتفع و بلندی است که بین بهشتیان و دوزخیان حائل شده و فاصله انداخته، و حجاب بین آنها است، آنها صدای همدیگر را می‌شنوند ولی همدیگر را نمی‌بینند، و بر فراز اعراف جمعی از اولیاء بزرگ خدا هستند که دوزخیان و بهشتیان را از چهره‌هایشان می‌شناسند، و آنها اولیاء آنان را که اهل نجاتند، از آن گذرگاه و گردنه سخت می‌گذرانند و به سوی بهشت روانه می‌سازند، در قرآن در آیه ۴۶ و ۴۷ سوره اعراف در مورد مسأله اعراف چنین می‌خوانیم:

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ - وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛

و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار دارد، و بر فراز اعراف مردان (ارجمندی) هستند که هر یک از آن دو را از چهره‌هایشان می‌شناسند.

و به بهشتیان صدا می‌زنند که: «درود بر شما باد.» اما داخل بهشت نمی‌شوند. در حالی که امید آن را دارند - و هنگامی که چشمشان به

دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا ما را با گروه ستمگران قرار

مده.»

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «منظور از حجاب بین بهشتیان و دوزخیان چیست؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: «آن حجاب، سوری است (یعنی گذرگاه و گردنه و دژ بلندی است) بین بهشت و دوزخ.» سپس فرمود:

«فَانْتُمْ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ وَخَدِيجَةُ عَلَيْهِمُ
السَّلَامُ، فَيُنَادُونَ أَيْنَ مُجِبُّنَا؟ أَيْنَ شِيعَتُنَا؟ فَيُقْبَلُونَ إِلَيْهِمْ، فَيَعْرِفُونَ قَوْمَهُمْ
بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ؛

بر فراز آن سوره (اعراف) حضرت محمد صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام، فاطمه و خدیجه - علیهما السلام - قرار دارند، فریاد می‌زنند: دوستان ما کجایند؟ شیعیان ما کجایند؟ دوستان و شیعیان به سوی آنها روانه می‌گردند، آنها شیعیان و دوستانشان را با نامهای خودشان و نامهای پدرانشان می‌شناسند، این مطلب معنی آیه «يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيْمَاهُمْ...» (آیه مذکور است) آنگاه دست شیعیان و دوستانشان را می‌گیرند و آنها را از گذرگاه و گردنه اعراف، و پل صراط می‌گذرانند و روانه بهشت می‌سازند.»^۱

نتیجه اینکه: حضرت خدیجه علیها السلام در قیامت، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام و فاطمه علیها السلام بر فراز سوره اعراف، برای شفاعت دوستان می‌آید، و مقام ارجمندش در آنجا در معرض دید همگان قرار می‌گیرد، و جزء شفاعت کنندگان در سطح بالا است.

۱. کنزالفوائد، ص ۸۹

۲ - حضرت خدیجه علیها السلام در پیشاپیش فاطمه علیها السلام در درگاه بهشت

امام باقر علیها السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که روز قیامت فرارسد برای رسولان و پیامبر صلی الله علیه و آله منبرهایی از نور نصب می‌گردد، و منبر من در قیامت بلندترین منبرهاست... و همچنین برای اوصیاء منبرهایی از نور نصب می‌شود، که منبر حضرت علی علیها السلام از همه ارجمندتر است، و همچنین برای فرزندان پیامبران منبرهایی از نور نصب می‌شود که منبر امام حسن و امام حسین علیهم السلام از همه آنها با شکوه‌تر است، من و علی علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام به فرمان خدا خطبه می‌خوانیم.

سپس منادی خدا جبرئیل فریاد می‌زند: «کجاست فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله؟ کجاست خدیجه دختر خُوَیَلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست ام کلثوم مادر یحیی بن زکریا؟» همه بر می‌خیزند، خداوند خطاب به مردم می‌فرماید: «ای مردم محشر! امروز بزرگی مقام و بزرگواری از آن کیست؟»

پیامبر، علی، حسن و حسین علیهم السلام می‌گویند: «از آن خدای یکتا و تواناست.» خداوند می‌فرماید: «ای مردم محشر! من مقام ارجمندی را برای محمد صلی الله علیه و آله، علی علیها السلام، حسن و حسین علیهم السلام و فاطمه علیها السلام قرار دادم، سرها را در گریبان کنید و چشمها را فرو خوابانید، که اینک این فاطمه علیها السلام است که به سوی بهشت عبور می‌کند.»

جبرئیل شتری شکوهمند از شترهای بهشت را می‌آورد، فاطمه علیها السلام بر آن سوار شده در حالی که صدهزار فرشته در جانب راست او، و صد

هزار فرشته در جانب چپ او، و صد هزار فرشته پره‌های خود را در زیر پای آن شتر قرار می‌دهند، تا اینکه آن حضرت را به درگاه بهشت می‌رسانند.

در آنجا فاطمه علیها السلام به درگاه خداوند عرض می‌کند: «مقام مرا به اهل محشر بشناسان.»

خداوند به او می‌فرماید: «بنگر که هر کس از دوستان تو و دوستان ذریه تو است، دست او را بگیر و وارد بهشت کن.»

امام باقر علیه السلام افزود: «سوگند به خدا فاطمه علیها السلام شیعیان و دوستانش را مانند مرغی که دانه‌های نیک را از میان دانه‌های گوناگون برمی‌چیند، جدا می‌کند، و از آنها شفاعت کرده و آنها را وارد بهشت می‌نماید.»^۱
در حدیث آمده: آسیه، مریم و خدیجه - علیهن السّلام - در پیشاپیش حضرت زهرا علیها السلام همانند پیشقراولان و حاجبان به سوی بهشت روانه می‌گردند.^۲

۳- خدیجه علیها السلام با هفتاد هزار فرشته پرچمدار

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه علیها السلام آمد و او را اندوهگین یافت، از علت پرسید. فاطمه عرض کرد: به یاد قیامت و وقوف عریان در محشر افتادم، برای سختی آن روز غمگین شدم.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، آن روز، روز بزرگ است، ولی جبرئیل به

۱ تفسیر فرات، مطابق نقل بحار، ج ۴۳، ص ۶۴ و ۶۵ (با تلخیص)

۲. همان، ص ۳۷

من خیر داد که ... خداوند می فرماید: فرشته اسرافیل را به سه خُله (لباس فاخر) از نور نزد تو (ای فاطمه) می فرستد، او به تو می گوید، برخیز و این لباسها را بپوش، آن را می پوشی، هفتاد هزار حوریه نزد تو آیند و با دیدار تو خرسند شوند، تو همراه آنها و فرشتگان بسیار از قبر خود خارج شده و به سوی بهشت روانه می شوی، در مسیر راه حضرت مریم علیها السلام با هفتاد هزار حوریه دیگر نزد تو آیند، او به تو سلام کند و به همراهانت می پیوندند.

«ثُمَّ تَسْتَقِيلُكِ أُمَّكِ خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، أَوَّلُ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَمَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِأَيْدِيهِمْ أَلْوِيَةُ التَّكْبِيرِ؛

سپس مادرت خدیجه علیها السلام دختر خُوَیلِد، همان نخستین زنی که ایمان به خدا و رسولش آورد، همراه هفتاد هزار فرشته که در دست آنها پرچم های تکبیر (اللهُ اکْبَر) است به استقبال تو می شتابند.

سپس حوّا علیها السلام و آسیه علیها السلام همراه هفتاد هزار حوریه (بانوان بهشت) می آیند و همراه تو حرکت می کنند تا با هم به مرکز اجتماع محشر می رسید، منادی حق در زیر عرش ندا می کند چشم های خود را فرو خوابانید تا فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله عبور کند، آنها چشم های خود را فرو خوابانند، در آن روز جز ابراهیم خلیل علیه السلام و علی علیه السلام کسی به تو نمی نگرد.

حضرت حوّا علیها السلام همراه خدیجه علیها السلام مادرت، در پیشاپیش تو هستند. سپس منبری از نور نصب گردد و تو بر فراز آن قرار گیری، جبرئیل نزد تو آید و عرض می کند: «چه حاجت داری؟» آنگاه تو حق خود را از ظالمان به خاندان نبوت طلب کنی، خداوند همه آنها را به دوزخ

اندازد ...

جبرئیل بار دیگر گوید: «باز حاجت خود را بگو» تو می‌گویی:
«پروردگارا! به داد شیعیانم و شیعیان فرزندانم و شیعه شیعیانم
برس.»

خطاب می‌رسد آنها را بخشیدم، هر کسی که به تو توسل نمود و به
درگاه تو چنگ زد، همراه تو با شکوه و جلال وارد بهشت می‌شود.»^۱

سلام خدا و همه موجودات به تو ای خدیجه!

هزاران سلام و درود خداوند بزرگ بر تو ای خدیجه! بانوی
خردمند، ایثارگر و باوفا، و هزاران سلام و درود پیامبران و امامان علیهم‌السلام و
اولیای خدا و شهیدان بر تو ای آسوه و اسطوره مقاومت و فداکاری، که
با گزینش قهرمانانه خود، انسانیت را رو سفید کردی، و به صدق و وفا،
معنی دادی، و به بانوان جهان، شخصیت و بها و آبرو، عنایت کردی، ای
همسر برگزیده خدا محمد ﷺ و مادر زهرا اطهره علیها السلام و مادر زن
امیر مؤمنین علی علیه السلام و جدّه دوازده امام معصوم علیهم‌السلام!
سلامی خالص و گرم.

و در فرازی از زیارت نامه آن حضرت می‌خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَنْفَقَتْ مَا لَهَا فِي نُصْرَةِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ
وَنَصْرَتِهِ مَا اسْتَطَاعَتْ، وَذَاقَتْ عَنْهُ الْأَعْدَاءَ السَّلَامَ عَلَيْكَ
يَا مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهَا جِبْرَائِيلُ وَبَلَغَهَا السَّلَامَ مِنَ اللَّهِ

۱ تفسیر فرات، طبق نقل بحار، ج ۸، ص ۵۳ و ۵۵

الْجَلِيلِ، فَهَنِيئًا لَكَ بِمَا أَوْلَاكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلٍ؛

سلام بر تو ای کسی که: ثروتش را در راه یاری سرور پیامبران، ایثار کرد، و آن حضرت را تا آخرین توان خود حمایت نمود، و گزند دشمنان را از آن حضرت دور کرد.

سلام بر تو ای کسی که: جبرئیل علیه السلام بر او سلام نمود، و سلام خداوند بزرگ را به او ابلاغ کرد، گوارا باد بر تو این امتیازات و افتخاراتی که خداوند تو را به خاطر آنها بر دیگران برتری بخشید.^۱

خدایا! به عظمت مقام خدیجه علیها السلام ما را از شیوه زندگی سراسر درخشان او بهره‌مند فرما، و از شفاعتش در قیامت مسرور گردان
آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

(پایان)

فهرست کتب منتشره مؤسسه انتشارات نبوی

۱. نهج البلاغه امام علی علیه السلام / ترجمه استاد مصطفی زمانی (ره)
۲. نیایش یا خدا (مجموعه ادعیه و زیارات)
۳. داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام / استاد محمدی اشتهاردی
۴. از دواج و شیوه همسررداری (در قطع رقمی و جیبی) / استاد محمدی اشتهاردی
۵. سرود آزادی / سید مرتضی نبوی
۶. نماز از دیدگاه قرآن و عترت / استاد محمدی اشتهاردی.
۷. سیری کوتاه در زندگی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام / سید محمد نقی سجادی
۸. عالم برزخ در چند قدمی ما / استاد محمدی اشتهاردی.
۹. مناجاتهای سید ساجدان / حجة الاسلام غرویان
۱۰. انسان و عالم برزخ / حجة الاسلام محمد مظاهری
۱۱. عم جزء (در قطع رقمی، جیبی و وزیری)
۱۲. داستانهای خواندنی از پیامبران اولوالعزم / استاد محمدی اشتهاردی
۱۳. مبانی نظری هنر / سید مرتضی آوینی (ره)
۱۴. حکایتهای گلستان سعدی / استاد محمدی اشتهاردی
۱۵. داروشناسی عمومی / محمدنوروزی
۱۶. پندهای شنیدنی / لطیف راشدی
۱۷. زندگینامه مکتشفین جغرافیایی و جغرافی نویسان مشهور جهان / پروفیسور نیکبین
۱۸. تربیت فرزند / بانو غرویان
۱۹. زنان مردآفرین تاریخ / استاد محمدی اشتهاردی
۲۰. دعای کمیل
۲۱. آموزش قرآن / محمود جویباری
۲۲. شکوفه عصمت / محمود جویباری
۲۳. امام علی علیه السلام خورشید بی غروب / محقق ابراهیم سراج
۲۴. سوره انعام (در قطع رقمی، جیبی و وزیری)
۲۵. راهیان نور / جعفر صدری
۲۶. چگونه قرآن را حفظ کنیم / شهریار پرهیزگار
۲۷. تاریخ تفسیر / دکتر سید عبدالوهاب طالقانی
۲۸. سیمای معراج پیامبر صلی الله علیه و آله / استاد محمد محمدی اشتهاردی

توجه

- از طریق مکاتبه می‌توانید کتب درخواستی خود را به شرح ذیل تهیه فرمایید:
- مبلغ کتب درخواستی خود را از طریق حواله بانکی یا بیمه پستی ارسال نمایید.
 - آدرس دقیق و نام و نام خانوادگی خود را بطور خوانا مرقوم فرمایید.
- آدرس: تهران، خیابان ناصرخسرو، کوچه حاج نایب، پلاک ۸
صندوق پستی ۱۴۷۴ / ۱۵۸۱۵، تلفن و نمابر: ۳۹۰۰۸۸۲